

A-40/1

فتوح العنايد / فتح العنايد

فتح محمد بن عيسى الحرفاء (١١١-١١٢)

زبد العنايد

بابا رحيم (كتبة ابن ميان شيخ فتح محمد (١١٢-١١٣))

شرح قصيدة ابا الى

(ربيع الأول ١١٦٧ هـ) اولسن محمد (١٣٤-١٦٦ م)

مدرسه شیخ محمد صالح بن محمد
حضرت شیخ محمد صالح بن محمد
در مدینه منوره
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

3

MANUSCRIPT

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمدنا محمد و دشنامی غیر مودود و مودود علی اقوام
عقاید عالمی و علمی دین حنفی و اتباع ملا ابراهیم حنفی
را به بنیاد مبانی اصول و فروع مذہب اجماعی شرح نمود
و در وید و عد غیر محصور و از ریاض و ربانی سر
عالی مظهر کبریا فیض من لطف الرسول فقد اطاع الله حق
جل و علا و از انجم خدای تعالی بالکل یکا از مجمع انبیاء
و رسل بالوائع نعم و انجا کرم نبوت و بر جمیع اصحاب
و اهل بیت او رضی الله عنهم و من تبعهم کرم کما از انبیاء
پیغمبر و ی اقل ان کنتم یحیون الله فاشعوب انجم الله
باعث قادات سنیه اصلیه خود را راسته و علملیا
بهتیه فرعیه قدم اندخت تا هر چه لا بدی و نافع است بگو

بر آن ظفر لوجه حسن نموده استب اصول اعتقاد
دفعه و عمایه بدلائل عقلیه و نقلیه کما فی درجیه
اثر و سعیت و طاقت بشری حقیقتی
را باز شناخت بر کافه علماء اسلام لایستیا
علی من کما ان فی نذ جناسن الا بمتة الا علام
که آنها جمیع اوقات شریف خود مصروف
بعلم و عمل فرموده هر یک بمندهعت خود در
میدان تصنیفی و تالیفی نخت تا عوام مسلمین
بلکه خواص مومنین میراث فیض ایشان بهره
گشته هر یک در طلب دین و شرع متبیین مبره وار
خود را در یافت کثر نعم الله و فی جمیع الاعصار
والامصار فی هذا الدار الی یوم القرار بعد از
حمد و صلوات خادم الفقر افتح محمد بن عبد الغفار
بجته التماس بعض احامسایل حند از اعتقاد
اصل دین در تحریری آورد تا مبتدیان از انافعیه

و در دل عقیده آورده تصدق دارند اگر ندانند

بطریق تفصیل مسئله میگوید جدای نماید که در جمیع الجوامع
و غیره تعلم مسیئله من العالم خیر من عبادة سنته
و ارد است بران عمل نموده باشد چون مثل
بر مسائل عقاید اهل یقین است بناء علیهم
فتوح عقاید اهل البیقین موسوم میگردد حق سبحانه
تعالی قبول فرموده توفیق رفیق فرزندان و در
با اعتقاد ان نماید بمنه و کمال کرمه و فضل بنیه و صفیه
صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین امن باید داشت
که مهم ترین حرکتی که بان اهتمام تمام نموده شود ایمان و
عقاید است که خلاص و مناص در دار آخرت
با و منه بط است بناء علیه و تحقیق ایمان از اعتقاد
فروه ناجیه المستطیل اهل الشریه و اجماع چند مسئله می آید
الهد الموفق للیسیم و التکلیل و هو حی و نعم الوکیل
مسئله الله معرفه حق سبحانه و تعالی واجب است

باجماع اهل السنة و الجماعة من المجتهدين و المعتمدين
و غیرهم من المتکلمین لیکن در جواب عاشره است
نزد اشاعره و بقول است نزد ما نزدیک و معتبر له
و مقصود از ادعایش همانست چنانکه در کتب معتبرین
این حساب مضاعف در تفسیر این مذهب الحنفی و المالکی
و الشافعی و ابن کفتمه ای لیست فون پس بر خلاف امام دا
که برود و کار خود را بشناسد و بقدر وسع و طاقت
تا از عهد واجب الاجماع و اجماعاً برانید مسند علما اختلا
کرده اند که اول خبریکه بر مذهب بعد از ملوع واجب
میشود چیست اکثر علما مثل شیخ ابوالحسن اشعری
و غیره برین رفته اند که آن معرفت حق تعالی است
زیرا که او اصل جمع عقاید دینی است و متفرد است
و جوب جمع و اجاب شرعی و بعضی گفته اند که اول
واجب نظر در معرفت است یعنی طلب دلیل
دران و این مذهب جمهور معتزله و ابواسمعی اشعری

از اهل سنت است که ذاتی شرح الموقر مولانا
 احمد خند در عقاید خود میفرماید که علمای دین و عرفای
 اهل یقین اتفاق دارند که اول خبر که در کلف
 و احسب معرفت خداست و منظم آن تصدیق
 بوجود حق است که معدن همه محالات است
 باید دانست که در بیان ایمان و معرفت حق
 و علل جمع متکلمین سخن فرموده اند آوردن حدیث
 مختصر از متغذات است بنا علیه بر نزد اهل سنت و جماعه
 حدیث موقوف در جامع المصنوع از علی بن ابی
 رض روایت میکنند که گفت و من وقتی که بحث
 سنته و جماعه را قبول کند حق سبحانه تعالی دعاء
 او را و بر آرد حاجات او را به بخشد کنان او را
 نویسد او را براتی از دوزخ و براتی از عاق و صد
 مرفوع از عبد الله بن عمر رض روایت میکنند که فرمود
 بمحمد صلی الله علیه و سلم هر که باشد با اعتقاد

و جماعت بنویسند حق تعالی او را بهره می ده من
نمذ کنند او را ده درجه پس گفته باشند چگونه بداند
مرد که از اهل سنت است جماعت است فرمودند و حق تعالی
به در خود یاد ده نصیحت بخوبی نماز جماعت
اد کنند و یاد نمذ و یکی از اصحابی که مر اسیدی فرست
بر آید بر باد شاه بشمشیر یعنی باغی نشود و در ایمان
نیارد و ایمان مقدر حق حیرا نشود و او را که از حق
سجده تعالی است و صد آن در دین یعنی تعصب
نمذ و یکی از اهل قبله را کافری گناه نکوبد و ترک
نماز را اهل قبله نمذ یعنی اگر چه عاصی باشد و اعتقاد
مسح مخفی دارد در سفر و حضر و پس هر امام نماز کند
او کان بر آفاج را اهی دان حدیث مذکور در
فتا حجه نیز آورده است چنانکه در کثر العباد مذکور
هست الی شان الذکور ان منقولان بالعبارة
العربیة عن الکتاب المذكور و فی سراج الهمدی فی

تفسیر
در

اصرار شرح المقاصد مشهور از اهل سنت و جماعه
 و خراسانی و عراق و اکثر اقطار شعبه به این
 اصحاب الوالحسن اشعری که چهار واسطه فرزندان
 موسی اشعری میشود مستند مشهور در ماورالنهر
 ماتریدیه اند یعنی اصحاب ابو منصور ماتریدی که
 در واسطه شاکر امام محمد بن حسن شافعی که صاحب
 خالص امام اعظم بود میشود انتهای محصله چون این
 هر دو غیر از مسائلی اعتقاد بحقیق و ندعوی بیاسا
 فرموده اند ما علیه مذهب سنت و جماعه عقاید
 از اشعریه و ماتریدیه شده است و محدثین که تا
 ظهور مجتهدین عامل بر حدیث بودند درین حالت
 داخل بلا تشبیه هستند زیرا که ما انا علیه و اصحاب
 بر اینها بطریق اولی صادق می آید و تعداد ظهور
 شیخ حسن اشعری و شیخ ابو منصور ماتریدی اصحاب
 ثلاثه خود را اشعریه مینامند و اصحاب الوحیفه خود را

طریقه میگویند و فی انواع این بر غیر از این است
و بالاین و مجتهدین مقررند بهشت از ابدل و مقرر
نموده اند و تابع امامین هستند و خلاف در میان
هر دو فرقه نیست مگر در دوازده مسئله که بیان کرده
شود ان الله تعالی و سواي آن همه با اتفاق العارفین
و حق و مقرر است و مراد همین فرقه شیه و جماعت است
از حدیث صحیح در شفاعة المصالح از عبد الله بن عمر
وارد است یقتضون امتی علی ثلث سبعین مئة منهم
فی النار الائمة واحدة قالوا من هی یا رسول الله
قال ما ناعلمه و اصحابی رواه الترمذی و فی رواية
احمد و ابی داؤد عن معاذ بن معاذ عن ثنیان و سبعون فی النار
و واحدة فی اخره و هی الجماعه انتهی از مرکه عمل
برسته اند و در برابر اصحاب مها المکن اینها لازم
دارند چنانکه محقق مدقق ملاجلال دوایا در شرح عقاید
عصمدی نوجوه کثیره مقرر نموده و کفیه معنی حدیث

که فرقه ناجی اصدا به باب عتقاد داخل می خوانند
 لیکن بسبب تقصیر اعمال کرده داخل نشوند گنجایش دارد
 امام غزالی در تحقیق حدیث جنین فرموده اند که فرقه
 که اصدا داخل در جحیم نشوند آنهاست نه سمیع و الله صلعم
 در حق ایشان فرمودید غلون الجنة غیر حساب که در
 مسکوة الاصل صح از ابو امامه رضی روایت میکند بحکم
 رسول الله صلعم هو یقول و عذنی رومی ان دخل
 الجنة من امتی سبعون الفا لا حساب علیهم ولا عذاب مع
 کل الف سبعون الفا و ثلث حشیات من بی رواه
 احمد و الترمذی و این ماجه و فیها عن ابن عباس رض
 قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة
 من امتی سبعون الفا غیر حساب هم الذين لا یسرقون
 ولا یتطیرون و علی ربهیم یتوبون و فیها الله عن اسماء
 زید عن رسول الله صلعم قال یحسر الناس یوم القیمه
 فی صعیب و اصد فیلناد مراراً یقول این الذين کما

تجمانی جنبوهم عن المضاجع فيقومون يوم قليل خلت
 احسنه بغير حساب ثم يوم لسير الناس الى الحساب
 رواد الهی فی شعب الیمان این احادیث
 معلوم شد که جماعه ناحیه نهانان هستند که بر اعمال خمس
 استقامت دارند یعنی توکل و تجدید عمل می دارند و
 استرقا و طبر و التواضع یعنی رقیه و ملا حظا فان
 علاج و بدایع نمایند و مرجع نشانه اخیر بر توکل و صبر
 و تجدید یک از صوفیه تقدیم و متاخرین یافته
 میشود و از دیگران معلوم نیست
 اندک عشره داخل فرقه ناحیه است علی الخصوص چه
 که در جمع الجوامع دارند است که ان جماعه داخلین
 حساب مریک دست دیگری بکنند داخل نشود
 اول بیان تا داخل شود اواخر ایشان انبی تا اهلین
 این نشود که همه جماعه داخل بهشت شوند خود
 اقدام بدو نمائند و قدوسی و النجاری و المسلم

حقه

صوفیه

عن سهل بن سعد عن النبي صلى الله عليه وسلم
ليدخل الجنة من امتي سبعون الفا وسبعماية الف
تساكنون اخذ بعضهم بيد بعض لا يدخل اولهم حتى
يدخل صورة القمريه البدر اين دست گرفتن
در دنيا در جمعه صوفيه يافته ميشود مع ذلك
مع كل الف سبعون الف اشارة ميتواند شد
به پيران و مريدان و الله اعلم بالجملة هر كه عمل بر
الله و صلى الله عليه و آله و سلم و آثار صحابه و ائمه
توجه كند او داخل بهشت بموجب احاديث
صحيحه مجاب شود اللهم اجلنا معهم مع اخواننا الذين
سبقونا بالايان و الحقنا من الاصحاب و الزريات
و الاحوان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا
ربنا انك رؤف رحيم چون اين تهديد و توضيح بمو
لا جرم در بيان عقیده و توبه با حقیقت مسدود بیان نمودن
آیه ان الله تعالى مسدود قال الامام الغزالي في العيا

در جمعه صوفیه
یافته میشود

بموجب احادیث

ابن السنه والجماعه تحققوا ان النطق بما امر به بالقرآن

الا الله محمد رسول الله ⁽⁶⁾ ليس حاصل و حصول عالم
تحقيقه بما يفهمه العلم من اثبات الله الواحد و
صفاته و افعاله و رساله بليه من العقاید و هي الوجود
كل عشره منها متعلق بواحد من الاربعه ثم عد الى
اخر الاربعين بالامر الفارسي بيازم تا فايد و سودي
انك اعتقاد کنی که او موجود است انکه او را بدانی
غیبت ۱۱ اورا نهایت غیبت ۱۲ جوهر غیبت یعنی
متجذر در مکان غیبت ۱۳ غیبت یعنی مراد از اخرائی
لا یخیر ایا از مولی و صورت غیبت ۱۴ غیبت
یعنی محصور در پنج وجه از جهات غیبت ۱۵ او موی
بر عرش یعنی قهر و استیلا نه بمعنی ملک و استقرار او
مرئی میشود در دار القواریع و انوار الی
است بذات خود و یکانه است لصفاء حویش
هذا هو الركن الاول والركن الثاني يشمل على

عشره یکی آنکه ادبی است بجهت آنکه زوال
 بر وجهی خارج نیست ۲ آنکه اوقاد است بر
 هر شی ۳ آنکه او علیم است بر هر چه و ارا حاطه علم
 او بیرون نیست هیچ شی از کلی و جزئی ۴ او متعالی
 است از اراده او هیچ چیز بوجه تخلف ندارد و جمیع
 و بصیر است که جمیع مسموعات و مبصرات و متکلف
 است نه بکار و الا متکلم است بلامی که
 متعالی است از حرف و صوف یعنی متکلم
 است بلام نفسی چنانکه مذموب متقدمان است
 یا بلام لفظی که حرف و صوف مترتبه متفلسفه که
 باله زمان ظاهر میگردد و ندارد چنانکه تحقیق این
 در شرح مواقف او رده که ترتیب و صد و بیست و یک
 عدم مساعدت اله است کلام او قائم بنا
 او است آنکه خلق کلام در خیری میکند بسبب
 آن کلمه میگویند حاکم معمره اعتقاد دارند علم

علم او سبحانه بجميع جبريات و كليات قديم است
جميع صفات ذاتية او قدسية صفات باهية
قائمة بل علم است اعلم وحي است
كيفية وقادر است بقدر رتب و كذا
الصفات نه ايهو الركن الثاني الا ان العائنه
تنفق عليها بين الاشعريه و الماتريديه خلافا
للاصوفيه فاهما عين الذات لا كما يقول الحكماء
بل معنى انها كليات اضافيه و تحقيره في كسبهم
و الظاهر ان العينية مد الفتح لانها البعدين
التكثر الذي يلزم فهم حيث احتاجوا في جوابه
الى ان التعدد في الذات الفدعه باطل لا
تعد الذات و الصفة فانه غير مستلزم الحال
و الحق ان التعدد في الوجود منا و لا وحده
احقيقته كما يخفى وان نهى الشيخ الاشعري
موجب رفع التقيفين مع انه يستلزم المتعارف

ان الواحد غيرة العشرة قطعاً وان لم يطلقوا
عائیه الغیرة لعدم الانفکاک وانما مذہب
احکماء ولسلزم ان يكون العقل السبع تعظماً للذات
وهو باطل مع انه يكون مرجعاً في الحقيقة الى
نفي الصفات مع ثبوت الاشارة الى انشا المحقق في
في شرح المواقف الى نقضها ولا يلزم شئ من ذلك
على مذہب التصوف فابهم لقولهم انما نحن بحسب العقول
لا تعقل السبع غير تعقل الذات وكنه السبع فلا يلزم
عليهم شئ من المناسد عند التحقيق والبدولي التوفيق
والوحد والركن الثالثه هم يشقّل على عشرة كما انهم
تفرد حق سبحانه تعالى بخلق افعال منع نسبت ازانة
ان افعال صادر شود از ایشان بربیل کتاب
انکه متقین بدانند که در خلق افعال شرکت جمادات
یعنی هر دو قدرت واقع میشود چنانکه مذہب بعض
بلکه بقدرت حق است و بس هم خلق عالم برحق سبحانه

لازم نیست بلکه مختار است بر آن یعنی او فعل
بلا اختیار است نه بالاجاب چنانکه حکما گویند انکه
بعینت سل جائز است در حق و چنانکه بعضی حکما
مقرر اند اقتدار دارند تکلیف بالاطلاق از حق سبحا
جائز است اگر چه واقع نشود خلافاً للماتریدی
میستثال لایحوز دلالت من الله بما یعمل انکه
حضرت حق تعالی جمیع خلایق را عذاب کند بجز
سابق یا در نعم دارد و معیل مقدم میساید و در آن کریم
و عادل باشد خلافاً للماتریدی میستثال لایحوز تخلیف
المؤمن فی النار و لا احوال الکافر فی الجنة عقلاً و لا
سمعاً و قال الاشعری یحوز عقل و ان لم یرد الشرع
ان اگر بحق سعاد و تعالی ارحم و احسن است هر چه
خواهد بکند و فعل او همه فی الواقع حسن است حسن
و قبح شرعیست هر چه او کرد یا فرمود حسن است
خلافاً للماتریدی فانه قال حسن و بعض الاشیاء و قبحه

بالعقل ۹ انکه محروقت حق سبحانه و تعالی و اعانت
 او واجب است بایجاب الله و شره لا بالعقل
 كما هو مدعى العقل و عیسی بنصور الماتریا
 انکه حضرت حق سبحانه و تعالی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم را از همه پیغمبران برگزیده و خاتم پیغمبران گرد و جمیع
 ادیان بدین او منسوخ گشت و موبد ساحت
 او را شجراتی که طاهر تر از دیگرانست بدو الرکن
 الثانی و الرکن الرابع ایضا مثل علی عترب علی الله
 تصدیق کنی عشر که عبارت از بعثت مولا از
 قبور است و بدانی که ان حق است ان تصدیق
 سوال مسکرو نکیر در قبر حق است ۳ انکه عذاب
 قبر حق است مرکب از اربعه عصاة مومنان
 را و تیغیم نیر در ان بعض مومنان واقع ۴ انکه تصدیق
 بمیران باید کرد که اعمال مومنان بان موزون
 سازند من ثقلت موازینهم فموی عیش و ایم و من

موازنه نمودن عذاب لازم و ایضا اعتقاد است
 اعمال و کتابیات باید کرد که حق است بلکه تصدیق
 اصرار باید کرد که راه نیست است موافق بعضی
 مثل رن سیروند و بعضی مثل یار محمد بعد تفاوت
 اعمال ۶ بلکه تصدیق به نیست دورج باید کرد که هر
 مخلوق بالفعل استند بلکه مورد وجود بعد ازین
 شوند چنانکه معتبره میگویند بلکه یقین بدانی
 که خلیفه کنی بعد از السرد و صلح ابو بکر صدیق است
 بعد عمر فاروق بعد عثمان ذی النورین بعد
 علی مرتضی رضی الله عنهم و کرم الله وجهه ۸ بلکه
 فضیلت ستریم است ۹ بلکه شرط امامت
 بعد از اسلام و بلوغ و کوره و دور و کفایت
 بر قدر حاجت و نسب قریش است ۱۰ بلکه
 اعتقاد باید کرد که امامت فاقد الشرط صحیح است
 عند الله و درت و الحاقه قال امام الغزالی بعد تیر

و سیات

الاصول والاركان وتحقیقها بالدلائل البیِّنات هذه
 الاربع کاوثة الاصول الاربعین فی قواعد العقاید
 من اعتقد امکان موافقا لاهل السنة والجماعة واما
 نیازها لاهل البدعة والاضلاله والعدولی البیة
 ودر تحقیق فرق میان اشعریه و ماتریدیہ بدانکه
 شیخ ابو الحسن اشعری و شیخ ابو منصور ماتریدی
 که هر دو رئیس و مقتدا ی اهل سنة اند و میان
 ایشان اختلاف واقع است در دوازده مسئله
 و بیان او آنست علی ما ذکره الامام الصاحب
 فی البدایة والعلامة النسخی فی العدة رجمها البیة
 اول ماتریدی گفته که تا کوین صفة ازلیست و قائم است
 بذات یا کحق سبحانه و تعالی کجیم صفاة و هی غیر
 الملکوت و متعلق به المکون من العالم و کل جزئ منه
 بوقت وجوده کما ان ارادته تعالی ازلیة متعلق
 بها المراد وجودها و کذا قدرته الازلیة مع

لوقت

مقدور است و استغری گفته که تکوین صفت ذاتی است
غیر قایم بذات حق سبحانه و تعالی و ان ارضها
تعلیم است از صفات ذاتی و صفات ذات
قدیه و قایم بذات و صفات الفعل کلها حادثه
کالتکوین الاجزاء و متعلق وجود العالم بخطاب
کن و الله تعالی اعلم انتهى باید دانست که چراغ
صفت تکوین را راجع بقدرت میفرمایند و شرح
ابن مام میگویند که در تحقیق نزاع لفظی است بجا که
از کلام امام طحاوی معلوم میشود و حق آنست که
اگر تغییر کنند قدرت را بصفتی که تاثیر کند بوفق اراده
نزاع لفظی میشود زیرا که تکوین که عبارت از قوت
اصدا جمیع صفات افعالیت و قوت ارادت
از تاثیرات قدرت خواهد شد لیکن چون معنی قدرت
آن گفته شود که در شرح فقه اکبر بعضی متاخرین گفته
اند القدرة آن یحیی منه ایجاد العالم و ترک یعنی آن

لا يحجب عليه الإيجاد العالم ليس نزع معنوي شود
زیرا که ناچار است که وراء قدرت صفتی باشد
که جمیع صفات افعال را مصدر تواند شد و آنرا
تکوین گویند بمعنی قوت الفعل متی نشا و برین
تقدیر بحسب تفسیر قدرت نزع معنوی واقع می شود
و طایفه تفسیر اخر است زیرا که رفع ایجاد که حکما
ثابتند باین واقع می گردد دوم تا تریدی گفته
که کلام الله مسموع نسبت اصلا بلکه آنچه مسموع است
دل بر آنست اشعری گفته کلام الله مسموع است
موسی صلواته الرحمن علیه کلام حق سبحانه و تعالی
را شنود و بواسطه صوت و حرف قال این
فکر المسموع عند قرات القائل شیایان صوت
القاری و کلام الله تعالی قال القاضي ابوکر الباقا
فلانی کلام الله تعالی غیر مسموع علی العادة
الجاریة و لکن يجوز ان یسمع الله تعالی من شاء

من خلقه على خلاف العادة من غير واسطة
والصوت قال الامام ابو حنیف الاسفوانی من
تابعهم ان كلامه غیر مسموع ~~اصلاً~~ و هو اختيار الشيخ
ابو منصور الماتريدي رحمه الله كذا في بدايته العلم
سبب انما ماتريدي گفته که صانع عالم از لاموصو
بصفة حکمة خواه معنی علم باشد خواه بالمعنی احکام
اشعری گفته که اگر از حکمت علم مراد باشد صفت
ازلی باشد قائم بذات حق سبحانه و تعالی تواند
و اگر مراد احکام فعل باشد آن قبیل تکوین است
و ان صفت حادث بود و ذات حق سبحانه
تعالی بدان موصوف نباشد و ترد ماتريدي چون
از لیه تکوین ثابت شده حکمة بمعنی احکام فعل
نیج قوت آن نیز قدیم متواید شد ~~م~~ ماتريدي
گفته که حق تعالی مرید جمیع کائنات جوهر او
عرضاً طاعته و معصيته الا انما طاعت

وارادة وقضا و قدر و رضا و محبت ۱۰۱ و
واقع گردد و محبت بمشیت و ارادت
و قضا و قدر او و وجود گیر و رضا و محبت
و امر او تعالی و تقدس منه اشعری گفته رضا
و محبت حق تعالی شامل جمیع کائنات است
چنانکه ارادت او تقدس و تعالی کز اید کرد
الصوابونی و النسخی و هو مخالف للعقاید و المواقف
و المقاصد حيث يعلم منها انه لا خلا فالهم فيه
ما تريدی گفته که التلخیص بالایطاق فی العقل
جایز نیست و تخیل بالایطاق فی الواقع جایز است
اشعری گفته که هر دو جایز است ایمان بخداوند
تعالی فرض است اتفاقا اما مایه مایه گفته
که عقل التي است که بان دانسته شود حسن و
فتیج اشیاء و جوب ایمان و شکر منعم مان
معلوم شود معروف ایمان و جوب آن که محبت

حق است سجاده تعالی بواسطه عقل خیا که
موقوف اعمال و موجب آن حق تبارک و تعالی
است بواسطه رسول علیه الصلوة والسلام و لهذا
قال ابو حنیفه رحمه الله لا عدد لاحد فی الحمل الخالق سبحا
لما ترى من خلق السموات و الارض و لو لم یبعث
رسول یوجب علی الخلق معرفته تعالی یقول لهم اشعری
گفته که هیچ چیز بعقل واجب و مجرم نشود اگر چه جائز است
که بعقل حسن و قبح بعضی اشیا معلوم گردد فعند الاشعری
جميع الاحکام المتعافیه بالتکلیف معرفته و عملا متعلماة
بالسمع ما تریدی گفته که سعید میتواند که شقی گردد
و بالعکس اشعری گفته که اعتبار در سعادت و
و شقاوت خاتمت و عاقبت دارد و بنا بر این سبب
بر انا مومن حق و افعت هر گاه که بر امان خرم گردد سعید
است و اگر ارتداد واقع گشت شقی است و اشعری
جود انا مومن الله و الله میگوید تا خاتمه بر امان

نشود سعید نمیتوانند گفت و صواب آنست
 که این بر دو تراز عقلی است زیرا که حقا بجهت
 نجات اندام پیش عباد است و انشا و انشاء
 معنی آنکه نجات آخرت موقوف به مشیت حق تعالی است
 پیش عهده مقرر است مآثریدی گفته که عفو از فقر
 نیست عقلاً اشعری گفته جایز است عقلاً مآثریدی
 گفته تخلیه مومنان در دوزخ و کافران در بهشت جایز است
 عقلاً و لا سمعاً اشعری گفته جایز است اما سمع بحد
 آن دارد شده معنی نیست که ظاهر درین بر دو قسم
 قول اشعریست بعضی از مآثریدی گفته اند که اسم
 و سمی واحد است یعنی از روی مصداق خارجی چنانکه
 در شرح مواقف گفته و بعضی از اشعریه گفته اند که اسم
 غیر سمی و سیمیه است و بعضی دیگر گفته که اسم منقسم به
 قسم است بعضی عن سیمی است و بعضی غیر سیمی
 است و سیمی ما فامست بالمسمی که انی هدایه الصلح ۱۱

است و اصفی گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت

از تصدیق حاصل است یعنی تصدیق سنجیده صلی الله
علیه وسلم در هر حرکتی که در آن شده است بآنکه
انصرت از جناب حق سبحانه و تعالی آورده
و خبر داده و بخلائی رسانیده از ضروریات دین که
شهرت یافته است بجهشتی که عامه خلق میدانند
حوان و خود حق سبحانه و تعالی و یگانگی او و ذرات
و غیر آن اجمالاً فیما علم اجمالاً و تفصیلاً فیما علم
تفصیلاً استی و اقرار کردن آن زبان غیر در کار
است چنانکه هر دو شرط ایمانند یعنی ان تصدیق
مع الاقرار هو الایمان و این بر و بست از امام اعظم
و اختیار کرده است ستم اسم حسنی و فخر الاسلام
بودی کذا فی اساس السیاسة و امام صالحی در کتاب
گفته اند که قال المحققون من اصحابنا الايمان هو التصدیق
بالقلب والاقرار بشرط الاحراء الاحكام فی الدنیا و علی
الوحدانية فی کتابه رضی الله عنه و هو اختیار الشیخ ابو

المانع بهي والحسين بن الفضل الجبل وهو
الرواية عن الشيخ إلى الحسن بن علي بن فضال
الفاضل أحمد بن محمد بن أبي حمزة
محققين ويزيد بن محمد بن أبي حمزة
يعني فرائض نريد اخل ايمان به
امام شافعي رحمه الله تعالى
برود ووعست محل وفضل محل
اقتد بق كند يعني راست ودرست دانند
زبان اقرار ارد که عالم را آفرينده است
موصوف بصفات کمال و منزه از جميع نقائص
وزوال ادبي است خداداد الحق نسبت صلي
الله عليه وسلم فرستاده او است هر چه از
خبر او رفته و بما تبليغ کرده است همه را
و درست و دين است کما في حق است
کفر باطل است کذا في غير الاحكام للقاضي

شهاب الدین الله ولسا بادی و مال آگاه گوید
 الایمان الاجمالی هو التصدیق بحسب ما علم بالفرد
 من عند الله او التصدیق بما علم فی الرسول به
 او بما جاء به الرسول من عند الله او التصدیق بمجمع
 الشهادتین و الاقرار به او التصدیق بمجمع ما قال الله
 تعالی علی مراد الله و بما قال رسول الله علی مراده
 بهمین را حجت کمالا یحیی و مفصل نیست که ایمان
 بدو و رضیه است به تفصیل ذکر کند و باجمال بسده
 نمکذ بکبر حق سبحانه و تعالی با صفات ذاتی و افعالی
 که کمال او است بر وجه تفصیل ایمان آورد و بپوشش
 که بنده کان او و مطیعان فرمان اویند و بکتابهای
 او که مشهور از ان کتب اربعه و صد صحیفه است
 بالکمال همه فرستاده حق است و وحی او است
 و بحکم معبران که اول ایشان مهتر ادام و آخر ایشان
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد

زمانه است و جمیع خالص شش و مجدی یعنی
نماز و روزه و زکوة و حج و غیره که در حقیقت آنها با
بالتقطع معلوم شده و بر فرض ثابت است که در اوقات
از بحث احسان و حساب و وزن اعمال و بطور
و غیر آنچه بطریق ثابت شده که رسول صلی الله
علیه وسلم بآن خبر داده و عقل آن را محال نمیداند
و تقدیر بر حق سبحانه و تعالی از خیر و شر که خواهد اراد
اوست لیکن راضی از خبر است نه از غیر بالتفصیل
این مذکور است را اعتقاد کند راست و درست
و اصلاً و قطعاً هیچ وجه من الوجوه در صدق
اینها نیست جبرئیل علیه السلام قال اخبرنی عن
الایمان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم
الآخر و تؤمن بالقدر خیر و شره روایت کرده
اند و امام اعظم از او در فقه الکبریاء صحت

و ملائکته و کتبه نور و رسل و الیوم الآخر و القدر خیر
 و نشره من الله تعزیر نموده اند آن همه را بتفصیل
 نموده اعتقاد الحق آن کند ایمان مفصل
 محصل گردد از بقدر تفصیل جاره نیست تا با اتفاق
 جمیع علماء و مومنین باشد اختلاف کرده اند
 علماء دین که ایمان اجمالی بسنده است ^{بالتفصیلی}
 می باید اکثر ائمه سنت و جماعه بر قول اول اند و بکفا
 ایمان مجمل قابل است و اند در خلاصی از دوزخ و دخول
 به بهشت بر تقدیر موت ایمان و گفته اند که تفصیلی در
 است برای رفع درجات و علو مقامات پس لهذا
 قال الفاضل احمد خند فرود تر نیست درجه اجمالی از تفصیلی
 باعتبار استحقاق ثواب و دخول جنت و عدم حلود
 در نار و باعتبار ترتب درجات قال و منکر مصلحت
 بوجود حق تعالی و صفات او و موصوفه بصدق بوجود حق
 تعالی و صفات او و مومنین است شرعاً مادام که نصیحتی

بذنبه رسول نکرده بخلاف آنکه ملحدی که نبوت
رسول است صلی الله علیه وسلم او را من است
شرعاً زیرا که این متضمن است ادراستی و موافقی بهین
است که گفته اند همه گفتی و همه طمعی گفتی و جماع علماء
اهل سنت بر آنکه که ایمان نصی در کار است فی (۱۶)
آن ایمان مقبول حاصل است صلاحی از درکات
دو زوج منوط با آنست و قول اول صحیح و اظهر و اظهر است
از هر آنکه اجماع بر آن واقعست که من مات و هو یشهد
ان لا اله الا الله محمد رسول الله و اخل الجنة و صیفت
مصحح مسلم شاهد آنست که می الشکوة المصاحح عن عثمان
بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله و اخل الجنة
والله المادی اختلاف کرده اند در آن که تعلیل
در ایمان احمالی بالتفصیل کفایت نمیکند یا تا آنکه دلیل
نقلی از کتاب و سنت یا عقلی ندانند ایمان حاصل

نیست مذهب معتزله است که تا ایمان بدلیل عقلی
 یا نقلی حاصل نکند مؤمن نیست و بسیار از اهل
 سنت و جماعت بر آن هستند که ایمان بتقلید است
 ان اعتقاد بالفعل شک نیست و چه راه ندارد در
 است لیکن ترک معرفت دلیل فاسق باشد
 که از فی ثبوت سیر الاحکام و قال فی الصحایف و هو مؤمن
 و ان کان عاصیا تبرک النظر و الاستدلال و هو مؤمن
 انی خفیة و ان افی و مالک و احمد و الا و را عی و
 النوری و کنیز من المتکلمین و قال بعضهم لا یستحق
 اسم المؤمن الا بعد المعرفة الدللة و قواعد الدین
 سواء حسن العباد و الدل و مذهب الشیعی و قوم
 من المتکلمین استهی و برین تقدیر ذکر دلیل لازمست
 یا اینکه تا مؤمن شود یا از فسق برآید و محال ایمان
 حاصل آید بنا علیه سایل سابقه بطریق ایجاز و اخصصار
 بعضی از دلایل نقلی آورده میشود که امام غزالی در

فصل التفرقة فرموده اند و ما را بدلیل نقلی اشار
باید نمود و اگر قبول نکنند شکی را فرموده اند بعلما بدلیل
عقلی می باشد اما بنابر آن که دلائل عقلی که خالی از قیوت
و شبیهیت احراز نموده می آید الا ما ندر و فل و
همین مراد است از قول مولانا روم بایستی استدلالات
جوین بود بایستی جوین سخن بی بکین بود نه نقلی که بدار
دین برانست و الله اعلم حائق عالم و موجدی
آدم موجود است قال الله سبحانه و تعالی رسول الله
علیه و سلم فاعلم انه لا اله الا الله یعنی تا مستحق للمعبودیه
موجود الا الله الواجب الوجود المستحق العباده علی الحقیقه
فانه هو الموجود الفاعل الذي وجوده بذاته لا مستحق العباده
سواء فعلم انه موجود واحد چون دلیل این مسئله در
نقلیات متنازع و از اصد و صده است و اقامه او خفیه و ضعیف
پیشتر ای عالم و مقلد ای اعظم درین مسئله انفا بدلیل
نقلی فرموده حکم نموده اند انبیا کراندی فی شرع بودند

در جهان واجب بودی بر مردمان ایمان بخالق
مقتدر و مع ذلک جمیع دلایل نقلی موقوف
بر وجود صانع است اگر چه در امور موقوف بر
دلیل نقلی کرده شود خالی از در و نخواهد بود بنابر آن
دلیل عقلی در اثبات این مدعا گفتن لازم نیاید
بدانکه اگر او موجود نبود در امور موجود نیستیم و راه از
نیستی بسوی هستی نمی یابیم چنانکه آن سرور صلی الله
علیه وسلم اشارت باین دلیل فرمودند لولا الله ما بقی
دلائلنا ولا صلیار واه البخاری فی صحیح مسند امر نوعا
چنانچه گفت هرگز عقل خردمند بین باشد بینش وی
این سخن یقین باشد هر چه آورده سوی هستی می
یافته هستی و بقا از وی خارج می صنع خانه ساز کرده
نقش می دست تمامه زن که شنید و اله چون
آدمی مدت تجربه و تفکر در یاد شک نیست کفر احوال
خویش از طفولیت تا ببلوغ مطلع گردد و بر تغییر احوال عالم

مردود

بسم الله الرحمن الرحيم

نیز وقف شد و متیقین بدانند که عالم متغیر است
و هر چه تغییر پذیرد و است بود پس با چار باشد و از آن
قبلی که در و غیر ما بعد الا لازم آید و در با تسلسل
و هر دو باطل است با تصریح و قدیم عبارت از موجودیت
که عدم سابق بر و نباشد و بعد المذمعی و الضاحیح شبه (۲)
نسبت که در واقع موجودی است اگر واجب است فهو
بمطلوب و اگر ممکن است محتاج خواهد بود به کسی که او را
موجود کرد و ناچار است که منتهی بواجب گردد و
اللازم الیه در تسلسل و کلاً بما باطلان بالبدیهه
کذا می شرح المواقف و فی عقاید مولانا احمد خدحقی
سبحانه و تعالی موجود است بان معنی که بخودی خود
وجود دارد و بی آنکه غرض را مدخل بود در بود و هستی او
در حدیث النبی مشرب این معنی است گفت
کثیراً فخصاً فاجبت ان اعرف مخلقت الخالق
لا اعرف و سایر موجودات همه بسبب او موجودند

بهر نور خداوند

پیدا شده اند و بهر نور وجود او منور گشته اند
و او نور همه کائنات است چنانکه در کلام مجید
فرمود الله نور السموات و الارض مانند آفتاب
در منور در روشن و ظاهر است بخود و سایر اجسام
بنور او منور و روشن و ظلمت شده اند انشی
الثانیة والثالثة انکله اورا بدایت و نهایت نیست
قال الله سبحانه و تعالی هو الاول و الاخر الایته
اگر او را بدایت بودی اول او آن بودی که
او را بدایت است زیرا که خود پیدا شدن محال
است پس واجب اقل بودی و اگر او را نهایت
بودی آخر او آن بودی که منتهی بر آن شد پس
واجب الاخر بودی چون اولیت و آخریت
و منتهی موجب نقص قمرانی شد او را بدایت
و نهایت منزه گشت فی شرح العقاید و غیره لا
استلزم لوجوده از لو کان بعد است لکان حادثا

مست بالعدم فکان وجود غیبه فلم یکن واجبا استی
فیهویم و اذا ثبت قدما متشع عدمه کما فرمی مو
والضابطان عدم محال نقص است زیرا که منت
زوال جمع کمال است و واجب که کامل من جمیع
است باید که نه باشد از مطلق نقصان تکلیف
که این نقصان ~~کامل~~ نیست باشد که استفا من
عقاید مولانا احمد خبذ و شرح محمد یار سادر تحقیقات
خود فرموده اند زیرا قطاب در اثبات قدیم است
که استلال باطلر اشیا که وجود است نمیکند باید نظر
باید که موجودی قدیم باشد و گرنه در عالم هیچ موجودی
از مرآت مقیم عقلی موجود منظر در در قسم است
با و را بهر ایت باشد یا نباشد پس اگر موجودی
از قسم ثانی نباشد هیچ چیز موجود نگردد بالقطع میثم
که اشیا موجود اند پس در وجود قدیمی هست که
بدایت ندارد تا از وجه موجود شده اند زیرا که

در

مطلقاً حادث تقاضای آن نمی کشد که از خود موجود
 گردد و فالموحد هو الواجب الذي لا يتصور له بداية
 و فی شرح المواقف عن التام الرازی لما ثبت
 انتهاء الموجودات الى واجب الوجود لذاته والعلم
 الواجب ممتنع لزوم كونه ازلماً و ابدیاً فلا حاجت
 الى جعله سلبه علیّه ~~ان~~ انیس جوهر یعنی
 حق سبحانه و تعالی جوهر نیست زیرا که جوهر را واجب
 مستطیع از جبر یعنی مکان چاره نیست و او متزه است
 از جبر چنانکه معلوم شود و بر مذہب حکما اگر چه خبر
 ضرورت نیست لیکن جوهر فرد ممکن است امکان وجود
 منافات دارد پس رد واجب اطلاق جوهر هیچ یکی
 ازین دو معنی کرده شود اما وقتی که اراده کنیم معنی
 قایم بذاته یا موجود لافی موضوع بس عدم اطلاق
 بس عدم اذن شرع است که ذاتی شرح العقاید للمحقق
 الشافعی فی جون این سلسله مخصوصه در کتاب

هستند که گویند بنابر علییه لعل نقلی میآورده
شده و ذلك ممكن است از آیه والذالقی و انتم
الغیر او کشیده شود زیرا که چون فی نیازت نیازت
ما محتاج آن است پس از امکان و لوازم آن فی نیازت
امکان و غیره باشد بالبدیه است که لا یکنی
انہ لیس بعرض یعنی عرض نیست این مطلب محتاج
و لعل نیست زیرا که غرض با جمیع اقسام احتیاج دارد
بالکه جماعه گویند وجود فی نفس میرند بلکه وجود او
همان خود وجود هر است پس واجب که کامل من
جمیع وجوه است ناقص من جمیع الوجوه نمیتواند بود
چون آنکه او در جهت نیست زیرا که جمیع جهات از او
او محصور در جهات چون باشد و البضا اگر در جهت
یا در مکان باشد لازم آید قدم جهت و مکان و به
برهان قطعی ثابت شده که خر حق تعالی و صفات
او قدیمی نیست و این مسئله مجمع علیه است زیرا که اگر

و علییه
و انتم الغیر

الغیر

حکما بقدم زما فی بعضی اشیا فایند لیکن بقدم زبان
 و مکان فایند میسند که محقق فی محله و ایضا ممکن
 متاج مکانست تحقیقی که محال است وجود او
 بدون مکان و مکان مستغنی است از هر آنکه خارج
 است که خلا باشد فبیزم و حوت مکان و امکان
 الواجب و کل بما بطل که ان فی شرح المواقف
 و این مسئله نیز از ائیین سابقین مستفاد است
 که انظر لمن له در آیه امام طایفه شیخ محی الدین عینی
 در رساله مالابده للمریه میفرماید که لا حاجت
 اثبات وحدت الاله فان المخالف لا عین له فی الوجود
 و اما تنزیه فهو که علیک من اجل المشبه و محسوس
 اقام ظاهر و ن فی بد الزمان فاعتمد باخی علی قوله
 تعالی بس کشفه شیء حسبک هذا فکل وصف بناقص
 نه الایة فهو مردود الایما یلیق ولا نورد ولا نرج عن
 نه انموطن و کند تک جائز فی السند کان السند ولا شیء

در بیان
 این مسئله

مسیح

معه وزاد العباد وهو الآن على ما عليه كان قل جميع
الامم جانه من خلقه العالم وصف لم يكن عليه فاعلم انه
من التبرع مع وحد العالم من نفسه فلهذا عالم ولا
شئ سواه تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا
استوى او استولى عرش قال الله سبحانه
وتعالى الرحمن على العرش استوى ودر معنی این
اختلاف کرده اند بسیاری از علما بر آنند معنی این
و غلبه است چنانکه در کلام بلغای واقع است قد استوی
عمر و علی العواق ای استولی و غلب بالقدرة والقهر
یونیده ماورد فی النص والله غالب علی امره ای علی
جميع ما صدر بامرہ و تخصیص لعرش سبب است
که اشعار علی بردانی کرده شود از مرانکه مقرر او نام
که عرش عظم المخلوقات بهیچ مخلوقی با نمیتواند رسید
چه جای آنکه بر و غالب گردد چون قهر و استیلا حق
بر و ثابت شد بر اشبار دیگر بطریق اولی ثابت

میکرد و بر این تقدیر این صفت عابد بصفه قدرت
میشود این یک قول شیخ ابوالحسن نحوی و در
قول دیگر فرموده است که استوا صفتی است
که عاید هیچ یکی از صفات مبنی نمیشود و با حقیقته آنرا
نمیدانم سید محقق در شرح مواقف میفرماید که فالحق
التوقف مود القطع بانه یس کاستوا الکاسم
انه روی بالابصار و فی دار القوار غنی ذات یک است مسجده
و تعالی مرئی میشود و خشم در بهشت و شرا از دار الاخرت
و لایل این مدعی از کتاب و سنت ظاهر است اما از
کتاب یکی آنکه قوله تعالی و حوه یومیه ناطرة انی رسانا
اگرچه نظر بمعنی کنیره مسعمل شده لیکن چون متعدی باشد
میشود بمعنی رویت خشم می آید فقط و نه سنا که لک
فوجب جمله علیها فیکون واقع فی ذلک الیوم و هو المطلوب
و از فی شرح المواقف دوم آنکه حق تعالی در حق کفار
لانا نم عن ربهم یومئذ یحجوبون فرمود اشارت کرد

بتحقیق ایشان آنها پس لازم آمد که چنین بر خلاف
این باشند ولی حجاب رب الارباب را مشاهده
نمایند و در شرح مواضع بعد از نقل آیتین میگویند
که اجماع اهل بیت قبل حدوث مخالفتین بر وقوع رؤیه
و حمل بر روایت یعنی پس اعتبار ندارد و مخالفه معتبره
و فی مشکات المصابیح عن الامام مالک رضی الله عنه
عن قوله تعالى الى ربها ناطره فحقيل قوم يقولون
ثوابه فقال مالک کذبوا فاین هم عن قوله تعالى كلا
انهم عن ربهم يومئذ مجبورون قال مالک الناس ينظرون
الى الله يوم القيمة يا عيسىهم فقال لولم يری المؤمنون
ربهم يوم القيمة لم يعیر الله الکفار بالحجاب فقال کلا
انهم عن ربهم يومئذ مجبورون رواه فی شرح السنه
سیوم انکه حق تعالی فرمود در وصف خود لا تدرك
الابصار و ادراک با جماع اهل لفته دیدن روح احاطه
را گویند ما خود است از ادراک بمعنی نبل و و حمل

كما قال السيد تعالى وانا لدركون اي ملحقون و
 في كلام العرب ادركت الثمرة اي وصلت
 حد النفع وادركت العلم اي بلغ لعمدة نقل کرده
 شد بجهة روية ووجه احاطه که در علم وصول
 و بلوغ است و ظاهر نفی رجوع بقید است تا مفید
 شود چنانکه شرح عبد القادر دلائل الاعجاز تصریح بیان
 کرده پس اصل رویت بدون احاطه ثابت شد
 بر تقدیری که محل رجحان کرده اصل رویت مراد دارند
 هم مدعا ثابت است از جهة انکه البصار معروف بالام
 است و اجماع اصولیین بر آنست که جمیع معرف از صیغه
 عموم محمول بر استغراق است پس در قوه موجب
 کلیه شد واقع ایجاب کلی اثبات ایجاب جزا
 چنانکه در علم یقین کل ایشان محقق شده در مخرج تنجیس
 و غیره پس هر یک بصرفی تواند دید بلکه البصار متضمن
 می بیند فقط و هو المدعی و بر تقدیری که استغراق از

سبت
لأنكم كبرتم قضية محمد وآل محمد قوت خربة
وتخصيص بعض نفعي لآل محمد واثبات بعض
ربكم رانا لا يتر على هذا حجة لنا لا علينا ذكره في شرح
المواقف واما السنن ليس احاديث دين بها
بسيار بل اكثر من ثمان مائة حديث
صحاح سنة الثمان مائة حديث من عبد الله بن عبد
الغالي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انكم سترون ربكم عيانا متفق عليه وفي رواية البخار
وسلم قال كنا جلوس عند رسول الله صلى الله عليه
وسلم فمطر اتي القم ليلته البدر فقال انكم سترون ربكم كما
ترون هذا القمر لا تضامون في رؤيته الحديث رواه
البخاري ومسلم والبوداود وترندى وفي رواية اذا
دخل اهل الجنة فيقول الله سبحانه وتعالى تزيرون
شيئا اريدكم فيقولون الم تبص وجوهنا الم تفضلنا
الجنة ويخبرنا من النار قال فيرفع الحجاب فينظر

الى وجه الله تعالى فما عطاوشينا احب اليهم
من العطا الى ربهم ثم تلا بعنه رسول الله صلى الله
عليه وسلم الذين استنوا الحسن بن زياد رواه
مسلم والترمذي وعن ابن عمر رضي الله عنه قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ادنى اهل
الجنة منزلة لمن ينظر الى جفانه وارواحهم ونفوسهم
وسرهم ميسرة الف سنة واكرمهم على الله من
ينظر الى وجهه غدوة وخمسة ثم قرو يعني رسول الله
صلى الله عليه وسلم وحججه يؤيدناضره الى ربها فافطره
رواه احمد والترمذي وهذا الحديث ادل دليل على
ثبات الروية لانه صلى الله عليه وسلم قرو الالة
المذكورة شاهدها على ما قاله فلم يبق بعد بيانه صلى الله
عليه وسلم ولا بعد اعلانه كلام ممن خالفه ففقه خالف
النص القطعي لانهم اتفقوا على ان بيان الحمل في
القطع ولنه اقالوا بفرضية مسح راسه

الملك

ذلك ان غاية شبهة الخالق ان الالهية تكتمل المعاني
 فلا يكون وليد الاجزاء وقدر الاله الاحمال مبعين مسند
 اهل النال عند الموفق لهداية اهل الاعتزال الى
 حقيقة المتعال ^{سبحانه} و تعالى واحد في ذاته
 وصفاته و ليس شئ من حيث سبحانه و تعالى و كلام
 مجيد فرمود و اليهكم الاله واحد لا اله الا هو و قال تعالى
 شهد الله لا اله الا هو و قال سبحانه و تعالى قل
 لو كان مع الله الهة كما يقولون اذ لا يتبعوا الى ذي العرش
 سبيلا سبحانه و تعالى عما يقولون علوا كبيرا و قال تعالى
 لو كان فيهما الهة الا الله لفسدنا فسحان فسحان
 رب العرش عما يصفون و قال سبحانه و تعالى ما اتخذ
 الله من ولد و ما كان معه من اله اذ الذهب كل اله بما
 خاق و لعل بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون
 و قال تعالى و هو الذي في السماء و في الارض و في
 يعني في العلويات و اسفليات هو الله الواحد ^{القدوس}

وقال سبحانه وتعالى من خلق السموات والارض
 وانزل لكم من السماء ماء فابلنا به حدائق واثرت بهجة
 ما كان لكم ان تنبتوا شجرها الا مع التدبير ثم قوم لنعلم
 من جعل الارض قرارا وجعل فيها انهارا وجعل
 لها رواسي وجعل بين البحرين حاجزا والى مع السبل
 اكثرهم لا يعلمون ام من يحيب المصطر اذا دعه
 السوء ويجعلكم خلفا للارض والى مع الله قليلا ما يدرك
 نذكرون ام من يسهل لكم في ظلمات البر والبحر من يرسل الزلازل
 بشرا بين يدي رحمة الله تعالى لئلا يكون ام من
 يبيد الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والارض
 الى مع الله فلانوا بربكم ان كنتم صادقين وتحقق نذر
 الاية الاخرة على ما بستم فادمن كلام الشيخ محي الدين
 بن العربي انه لا يحتاج الى قاست دليل على توحيد
 الاله فان المشرك قد اثبت كما قال سبحانه لئن
 سألتمهم من خلق السموات والارض ليقولن الله

ولكن

و همچنین زیاد بر علیک باشد که یک فعلیه الدلیل فیما
زیاد و کم تا آنکه برانکه انکه صادقین حاصل ان
اوله التوحید فی الکتاب و السنة اکثر من ان بعد
احد او حیصاه و اعظمها لا اله الا الله فاعلم انه لا اله
الا الله فان شکک فی الوجود و التوحید و اما التوحید
اوله عقلیه درین مختصر کنج اینست که در لیکن غیری از
معتقدان اهل دولت ازین فقیر دلیل مستد و صحت
الاله بر سببه گفتند که شریک شما در امری موجب
شما نیست یا نه گفت کمال نقصانست گفت پس کمال
من جمیع الوجوه را اگر شریک باشد ناقص من جمیع الوجوه
باشد پس باید که در ذات و صفات در انیه او اصلا
شرکت نبوده و نباشد تمام شبهات ان غریز
که بر ادله عقلیه بود باین مقدمه مرتفع شد الحمد لله
علی ذلک و این تقریر بر اهل معرفت توحید بود
که اصل و منبع جمیع کمالات است ظاهر و باهر

منه

میکرد و الله الهادی روزی بخدمت حضرت

نبین العزیز از افاضل دهر که علمی نظیر بود رسید

و استفسار دلیل عقلی بر وحدانیت الهیه

با آن قایل گشتند نمود حضرت مع آن نگاه یابین

فیه اشارت فرمودند که دلیل بر عینیت وجود

براهیمت در شرح مجید و هاشمیه قدیم مقرر شده

بر اثبات این مدعا میتوان قایل نمود حضار مجلس

در حیرت شده متوجه گشتند فقیر گفت تقریر این

دلیل در مدعا سابق چنین است که موجودات

را به تقسیم عقلی سه مرتبه میتوان بود اول موجودی

مستفاد از غیر بود چون ملکات موجوده دوم

موجودی که حقیقت دینی مغایر وجود وی باشد و

مقتضی آن بروحی که انفکاک وجود از وی محال

باشد اگر چه بنا بر تعارض مان ذات و وجود تصور

انفکاک ممکن است چون واجب الوجود برسد

مسلکین

مشکلاتین سیوم موجودیکه وجود او عین باهیت
باشد یعنی بذات خود موجود بود و باقی مغایر
یعنی وجودی که ذات عبادت از صورت و لا
شک چنین موجود کامل واجب بود که تصدیق افکار
وجود از و محال باشد چنانکه در مرتبه است
مثلا روی زمین که منور بنور اقبال و محتاج او
من جمیع الوجوه در اضاءه و اقبال که منور بنور خود
است محتاج بغیر نیست نوریکه منور ندانه است مثلا
وقتی که قائم ندانه باشد و این مرتبه در محال قوتیت
فما لبقال فیما انه مضی لان النور فی الاضاءه محتاج
الی شئی بل هو نور ندانه منور ندانه فهو الاکل فی الا
ضاءه فتعلی بذالقیاس ظهور سبحان جمیع کمالات
بتوقف علی الکتاب ملامتیه فاما ان یقال انها مع
له سبحان فیلزم الاحتیاج الی الغیر من جمیع الوجوه او
عین له من حیث الوجود و الذیوم مغایر له کما

في الحقيقة فيلزم الاحتياج الى ما هو غير من وجهه اذ هو
 هو ليس هو غير الاحتياج الاعتبار وانما التغير
 بحسب الاسم فقط فمن حيث انه متصف بصفات الكماليات على جميع
 الكمالات واجب من حيث انه متصف بصفات
 ظاهرا كماله قابل لجميع اموراته ممكن فلا يلزم الاحتياج الا
 الى نفسه لا الى غيره هو الذي هو غير تقرير اين دليل هو
 شهد ان فاضل وجميع حضار مجلس قبول موده اسحق
 محمود نذ على الخصوص حصر مباح الاول بابا رخصت
 كسند والحمد لله على ذلك ودرين زلفه يكي ازا اهل فضل
 بعد از تهيه مقدمه مذكوره اعتقاد درست بر توحيد
 آورده و الله الموفق بنده هو الركن الاول من الاركان
 الاربعة الباقية واما الركن الثاني المسماة بانه سبحانه
 و تعالى الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم
 حق جل جلاله وغنت الوجوه للحي القيوم وقال الله
 تعالى هو الحي لا اله الا هو اني غير ذلك من الايات

والثانية انه قد ير جنانا كما فرموا سبحانه وتعالى على
كل شيء قدير قدرت بختا به اليك كل عام موجودات
راسك برفقة العين ايجاد واعداد وانما كره جنانا فرموا
والله ما خلقكم ولا يعلم الا لنفس واحدة يعني ايجاد جميع
موجودات واعداد انما ياربعبث انما مثل ايجاد و
اعداد كذاست مثل مورج ياكم ازان ميش اوست
سبحانه وتعالى انه علم جنانا فرموا جل جلاله والله
على كل شيء عليم وقال سبحانه وتعالى ذلك ستعلموا
ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل
شيء علما وقال تعالى وعندنا مفاتيح الغيب لا يعلمها الا
هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقه الا يعلمها
ولا حجب في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب
مبين وقال تعالى لا يغرب عنك مثقال في السموات
ولا في الارض ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب
مبين الى غير ذلك من الايات انه مريد جنانا

سبحانه و تعالیٰ بفعل ما یستاء و حکم ما یرید و قال جبل جلاله
فقال لما یرید و قال تعالیٰ اذ اراکم الله شیهان یقولون
فیكون و قال تعالیٰ و مات اذن الا ان یشاء الله
و قال تعالیٰ یرید الله لیسینکم و بعد بکم من الله من
قبلکم و نبو علیکم و الله علیم حکیم و قال تعالیٰ یضل من
یشاء و ھدی من یشاء و قال الله تعالیٰ ما شئوا
و ما حلفناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل الی
غیر ذلک من الآیات انه سمیع بصیر و قال تعالیٰ
و هو السميع العليم و قال الله لرسوله صلی الله علیہ وسلم
یوانذی ریک جین تقوم و تقابلک فی الساجدین و قال
الله تعالیٰ لموسیٰ و ہارون اننی معکم اسمع و اری و قال
جبل جلالہ الم یعلم بان السمری قال الله تعالیٰ و الله
بشہاد و قال جبل جلالہ و الله بصیر بالقلوب الی غیر ذلک
ان الآیات الا انکم کیفیت سمع و بصر ان ذات محض
بیان نمی آید و لہذا بعض داخل علم کرده اند و حق

آنکه غیب علم است لیکن بقیه باید دانست که بقوت حاسه
نست و لهذا قال تعالی لم یکن شیء من هو السمع العلم
السادس انه کلیم قال تعالی و ان احد من المشرکین
استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله و قال تعالی و کلام الله
الله و قال تعالی موسی نقلیما بده انک براس بدعا اجماع
جميع انبیاء و افعیت و کتب نمرالیه شاید لیکن در تحقیق
کلام او اختلاف کرده اند بعضی گویند که کلام حق سبحانه
ازلی قائم بذات اوست که منافی خرس و سکوت
و جنس حروف و اصوات نیست چون تغییر از و بالفاظ
عربی واقع گشت بقرآن نامیده شد و بسیاری گفته
بماخیز نامور گشت و لهذا بس اختلاف در عبارتست و تحقیق
کلامی که قائم بذات اوست سبحانه و تعالی یکی است
و این را کلام لغز گویند و ان عبارات را حادث گویند
که حق سبحانه و تعالی در کوسن جبریل مایه و محفوظات
فرموده است این تحقیق میشود بشیخ ابو منصور ماترید

و شیخ حسن اشعری نیز فرموده اند که کلام معنی قائم بذاته
 نیز موافق اولیای الهی است اما برین مختارند مفرد
 لازم می آید یکی آنکه اگر کسی منکر شود که این در میان
 وقتی المصحف نوشته اند کلام الله حقیقت نیست باید که
 کافر شود و با آنکه اجماع کرده اند که کافر گردد با انکار اینکه
 بلکه یک کلمه که بتواند گونه کلام الله ثابت شده است
 بالضرورة من الدین و دیگر اینکه باید که معارضه و تخلفی
 بکلام الله حقیقت نداشته باشد معجز و معجزه حق
 نباشد و این همه مخالف آیات کثیره است مساو
 همان کنتم فی ریب همانزلنا علی عبیدنا فاتوا بسورة
 من مثله و قوله فاجره حتی لسمع کلام الله و دیگرین تقدیر
 اطلاق مخلوق بر و بحسب الفاظ میتوان کرد و این قریب
 بنده مب معترضه است که حق سبحانه کلیم است بمعنی
 آنکه خلق کلام در غیر میکند و این را باطل و حجه کثیره گفته
 اند و دیگر آنکه تقدیر مفرد و محفوظ کلام الله نباشد

بلکه

بلكه وال بروثايت بالفروزة از دين آن نشده كه
مكتوب و مقوم و مجموع و محفوظ عين كلام الله است الى
غير ذلك من المقاصد وان كان جواب كل منها
الا انه حق آنست كه بعضي در تكرار تحقيق بران رفته اند و
آن آنست كه مراد از معنى مقابل لفظ مست بلكه مراد از
ما يقوم بغيره است يعنى كلام لفظى يا معنى قائم بذات
حق است كه شامل مر لفظ و معنى را جميعا چنانكه شخصى
دل خود تمام قصيده ياد دارد و آن قائم بذات او
پس بر بن تقدير ايجام مكتوب است كلام او است سبحانه و تعالى
حقيقته و معارضه و تحدى به بمودافعت و ايجام مجموع و مقوم
و محفوظ است نمى نمى و ايجام بر بن دارد كرده شود كه خود
و الفاظ لعاقب دارد پس از حق سبحانه و تعالى عاينه
صادر شود جواب البش آنست كه اين ترتيب بسبب عدم
مساعده اله آنست چون حق سبحانه و تعالى از الاله
جسمانى منزله است متصف بصفت كلام خود و ايجام

خواهد دفعه میشود در کوشش جبهه میل امری علیها السلام
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم به ترتیب میرسد
 این تحقیق را قاضی محمد کرده و کلمه شریف
 در شرح مواضع بعد از نقل از این کتاب بسیار
 کرده فرموده اند که این مجمل لفظ معنی در کلام شعری
 مختار محمد شریف است در کتاب غنایه الامام
 اختصار و الحق بسیار لطیف و معقول است این
 سننالی بخاطر میرسد مثلاً شخصی که قادر باشد بر
 کردن مستی از خود دل یا از زن بدست گیرد و محبت
 پیدا کند که نفس در س یا ربع یا مثلث یا مقلد
 است پس حق تعالی که قادر علی الاطلاق است
 اگر کلامی بیک دفعه بلا تعاقب الحروف و الالفاظ آرد
 صادر شده باشد در کوشش مع به ترتیب واقع سازد
 چه استحال دارد با آنکه در شرح عقاید لغت ازانی از بعض
 محققین نقل میکنند که اما انفا هم بذات الله تعالی فلا

در تری

ترتب فيه متقنانه من سميع كلام الله سمع من غير
 ترتب الجزء لعدم احتياج الى الاله فها من ذلك
 ادلى ان كنه اعتقاد حین که در شود که او کلیم است
 سبحانه و تعالی اما کیفیت کلام همچون مثل ذات
 او همچون و میگردان است و الله الهادی الى حقیقه
 المقال کلام او قایم بذات او است چنانکه تحقیق
 ان گذشت و آنچه معتزله گویند که کلیم است بمعنی آنکه
 ایجاد میکند اصوات و حروف را در گوش سامع و
 واسطه باطل محض است و الا انصاف حق سبحانه
 بجمیع اعراف مخلوقه میواسطه لازم آید از ممر آنکه سواد
 و بیاض و عمره و حلت و سکون و غیر ذلک همه مخلوق
 است سبحانه و تعالی پس باید که اسواد و بیاض و
 احر و متحول ساکن گویند با وجود آنکه اطلاق اینها
 کفو است و جواب این شبهه در عصبه مذکور است
 آنها التمرام دارند که از روشنی قاعده جابر است

که گفته شود و معنی مذکور است خالق ان لیکن چون امر
 شرح نیست اطلاق ممکن است آخر الامر تحقیق چنین کرده اند
 که اجتماع اهل اعتبار است که اطلاق نسبت به کسی
 است در صفت یا کم یا درست چون حق تعالی کلیم است
 بالاجماع پس کلام فایم یا درست با لاتفاق فافهم
 علم او سخاوت و فاعلا قدیم است بهمه اشیا یعنی کلی و جزئی
 از هر آنکه علم او مقتضی ذات او است و نسبت ذات
 بهمه اشیا برابر است پس علم بعضی ترجیح با امر حج باشد
 دیگر اصل به بعضی نقص است نقصان بر واجب الوجوه در
 جایز نیست اما آنکه گویند اگر عالم خبریات باشد تغییر در ذات
 در ذات لازم آید و آن محال است جو البس طاهر است
 زیرا که تغییر در خبریات از لازم بود و الحال که متصرف تغییر
 میشود موجب تغییر در صفت علم نیست بلکه در صفت
 و تعلق است و حدوث آن ضرور ندارد چنانکه در علم
 عام مبین است است صفات ذاتیه او قدیم

است زیرا که قدیم جوهر است بذات او سبحانه و تعالی
 مستقیم است که غل حوادث باشد و بطلان آن
 بسبب این قطعی ثابت شده و بکار صفات ذاتیه او
 قدیم نباشد در وقتی از اوقات بی آنها باشد و آن
 کمال نقص است زیرا که بی حیات مرده است و
 بی علم جاہل است بی قدرت عاجز است بی غیر
 ذلک فی انفسا اگر نباشد بعد شود او را علتی میباید
 آن قدیم است اگر غیر او باشد که کمال از غیر کند و
 اگر ذات او باشد آن قدیم است پس قدم صفات
 لازم آید و اگر ذات او بشرطی از شرایط باشد نقل کلاً
 در آن شرط میکنم که آن قدیم است یا حادث اگر قدیم
 است قدم صفات لازم آید و اگر حادث است
 سبب حدوث او چیست انی افوا مر حتی یلزم التسلسل
 او له و را و قدم الصفات الذاتیه و هو المدعی
 ان الصفات زایده بذات دارد یعنی عالم است

و قادر است بقدره و مرید است بار او و او حق
 بخاکم معتزله و حکما گویند که صفات او بیجا نه عین او است
 یعنی آنکه از آثار ذات است اما حاصل کرده بی شئ بوده و در افع
~~معنی با و قایم است که بی شئ است~~ ^{معنی با و قایم است}
 بل معنی آن ذات سَمی با اعتبار التعلق بالمعلولات
 و بالمقدورات قادر او با المادات مرید الی غیر ذلک
 و آنچه اعتقاد این است خلاف ظاهر است با آنکه
 در عرف و فلسفه عالم بی قیام علم و قادر بی قیام قدرت
 سفاک و بطلان ظاهر است پس باید که صفت قایم بموجود
 باشد خواه امر حقیقی موجود چنانکه صوفیه رخصوان علیه السلام
 گویند الا آنکه بر اهل سنت جدید شبیهی آید یکی آنکه صفت
 موجوده با واجب است یا ممکن اگر واجب باشد تعدد
 واجب لازم آید و اگر ممکن قدیم باشد حدوث یا نسوی
 ثابت نشود بلکه نسوی او نیز موجودی قدیم باشد و اگر حادث
 که حق تعالی محل حوادث کرد و الی غیر ذلک کلام و الله

بر تقدیر قدم نهد و قد مالا نرم آید و آن کفر است و غیر
 و کاستن المقاسد الد کوریه فی الكلام از عمران سبها
 گفته آید که نه بود و لا غیره کلا یلزم من المقاسد معنی
 او آنست که غیر در حقیقت نیست که انفکاک از و جایز باشد
 و ایضا عدم یکی وجود دیگری جایز است پس غیر نیست
 یعنی ممکن الانفکاک و عدم نیست و عین نیست چنانکه حکما
 و معتزله گویند که مفهومها و مفردات یک خبر است که او را
 ذات گویند و علم گویند و قدرت گویند و عالم و قادر
 گویند فان ذلک امر بدیهی البطلان پس در اصطلاح در میان
 هر دو حاصل است و آن آنست که مفهوم یکی عین
 دیگری نباشد با وجود آنکه انفکاک و عدم محال باشد
 و برین تقدیر همه تشبیهات مندرج میگردد لیکن رعایت
 پوشیده نیست که سخن مذکوره اگرچه لفظی تعدد و ذوات
 نمود لیکن خالی از و لزوم تعدد و تکرار نیست پس ادلی
 و ازین باب صرفیه باشد که بر وجه دارد و میشود و

عینیة و غیرتہ اصطلاحی کہ فهمیدن آن محتاج اثبات
وضع است غلامی حاصل نمیکرد و یا آنکه از حقیقت
اینان جهان مستغنا میشود که در واقع غیر آنست و تعدد
قدیمی که موجود و غیر باشد اگر چه قائم بذات اوست
خالی از اشکال نیست و الله الهادی به اهل الهادین

انتمثل علی عشرة مسائل
حق سبحانه و تعالی خالق افعال عباد است چنانکه
جل جلاله و الله خلقکم و ما تعملون و فرموده تعالی کلام
صل من غیر الله بر فکم من السماء الارض لا اله الا هو
تا می تو فکون و فرموده غفر شأنه و الله خالق کل شیء و
هو علی کل شیء وکیل و فرمود علی سلطانہ در ربک
یخلق ما ین و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
و تعالی عما یشرکون و فرمود حق سبحانه و استر و
قولکم او جه و ابه انه علیم بذات الصدور الا یعلم من
خلق و هو اللطیف الخبیر و فرمود بهر برترانه انمن خلق

کس و مخلوق را غیبه و کس من آیات که همه دلالت
قطعی بر استقلال خالقیت حق سبحانه و تعالی میکنند
و کس خالق میباشد که عالم باشد یا نه مخلوق میکند
قال تعالی الا یعلم من خلق حال آنکه ما فعل میکنیم و نمیدانیم
که چگونه در ایشان آن حرکات و سکناات صادر از ما خواهد
شد تا اگر کسی پرسد از تفصیل آن جواب نمیتوانیم داد
و این حالت ما را در ظاهر ترین افعال که رفتار و گفتار
است فی الحقیقه اگر تامل کرده شود در هر فعل که کدام
عصب و عروق در عمل آن محتاج استعمال است و حکم
مستعمل میشود و نا آنکه فعل در وجودی آید امر ظاهر تر
کرد که ما را قوت خالفیت اصدانیت بلکه وجود
عدم خالفیت ما را کسبی حتی سبحانه و تعالی عطا فرموده
چنانکه در قرآن مجید خبر داد که کل امر با کسبت رسن و
اعلام نمود لیجری کل نفس با کسبت و گفتار
کسبت و علیها ما الکسبت و فرمود ان لیس الانسان

الا ما سعى وان سعيه سوف يدرى الى غير ذلِكَ من الهدي
 وانزال الكتب وارسال الرسل بالاداء امر والنواهي و
 ترتيب الثواب والعقاب على العمل اذ دليل عليه قوله
 باليقين ميدانهم كه كمال ما في كل حال من تقصير
 ثبت يا مجبور بالكل يا شيم ملكه جبري متورط بين الاستقلال
 العلي والمتنويرية المحضه واقع است كه انرا بلكيت
 ميشود و حقيقه شل انت رحي سحانه و تها قدره واختيار
 خبري خنده را غمايت فرموده است كه انرا القصد خویش
 مي سازد بسوي فعل و بسبب ان حق تها فعل را ايجاد ميكنه
 يا مطابق آن يا غير مطابق آن و انرا ايجاد فعل در خارج كوتاه
 پس كه عبارة الاحرف العده قدرته و ارادته الى الفعل
 باشد على ما في شرح العقايد و شرح المقاصد وفي شرح
 المواقف المراد بلكي العبد بالفعل مقارنة العبد لقدرته
 و ارادته بالفعل من غير ان يكون منه تاثير و مدخل في وجود
 تاثير كونه محلا له و هذا اندر سبب الشرح ابو الحسن الانصاري رحمه الله

و آنچه استفاد از بیوج و حیاتی شرح غفایر میشود و آنست
 که قدر قلبی که اثر اغیرم کویند از بنده صادر میشود و حق
 سبحانه و تعالی بخیر عادت بر عمل در خارج مرتب
 میسازد یعنی موجود میگردد این عبارات مختلف
 است که حاصل همه بیک امر راجع است یعنی اکمال
 و فعل در خارج بموجب عاده الهی از حق سبحانه و تعالی
 میشود و بعد از آنکه بنده بموجب قهرة و ارادة خیرى اکمال
 غرم و قصد آن در دل میکند و ثواب و عقاب در آخرت
 و مدح و ذم در دنیا به قصد مهم راجعست و تحقیق این
 مسند حاکم در شروع مشکلات و غیر استغفار و منته
 آنست که نسل مانند اینست از راه حواس ظاهری
 و باطنی صور اعمال بلکه جمیع صور درو متشکل میگردد
 و این را خواطر گویند بعد از آن میل بسوی کردن او
 میشود و از آن غلبت گویند یا بسوی ناکردن از آن غلبت
 گویند این هر دو یعنی خطر و میل مذکور بی اختیار

هستند زیرا که خطر بعضی انتقاء شمس صورت حاصل
 میشود که در آن اصلا اختیار نیست و میل اگر شوی
 حوسیت از الهام ملک است و اگر سوی بدست
 و سوس شیطانی پس این هم با اختیار است
 بنام علمه برین مواخذه و بوزن و عقاب اصلا نیست
 بعد از آن نفسی که مایل شهوات است و شیطان موافقت
 دارد حکم میکند در بدی که مینماید ان یفعل و در نیکی
 ان لا یفعل و نفسی که تنزه الهی یا اجتهادی میل
 بپرومح و خود دارد و بلکه موافقت نصیب او شده
 بحکم آن حکم میکند یعنی در نیکی مینماید ان یفعل
 و در بدی لا یفعل میگوید و این را رای و سمیت گویند
 و نیست نیز نمیتوان گفت بعد از آن غم خرم میکند که البته
 باید کرد و مفعلا او کفا و صرف اعضا بسوی آن میکنند
 قصد و غم و غم که مقارن فعل است پس اگر فعل واقع شد
 مواخذه تمام و اگر واقع نشد بسبب آن مواخذه

قضه و غم است فقط و آنکه حق تعالی توفیق داد تا کف
 از آن باختیار خود نمود ثواب غم ترک بلکه کف از فعل
 نیاید بلکه در حدیث جمیع احوال و در دست مستحب
 فلم یعمل بکتاب له حسنه و این عمل بکتابت له حسنه است
 و منبهم بسببه فلم یعمل بها ای با اختیار کتب له حسنه پس
 مرتبه رابع عبارت از کتب که عمل ترتب ثواب عقاب
 و مدح و ذم است در مرتبه ثالث که رای و محبت است
 اگر چه بکتابت آن نقص است در سعی اعمال خیر با اختیار
 خود سبب مواضع که منجر بکتابت و الا فلا بد الشرح الحار
 و این بودی و غیرهما اگر کسی گوید که آیه و مات ثابون
 ان لیث الله دلیل صریح است بر آنکه غم و رای است
 حق تعالی است پس بنده را اختیار کجا است پس
 آنست که مشیت عبارت از ترجیح فعل است بوقوع
 چنانکه در شرح عقاید مذکور است می تخصیص احد المقدورین
 فی الاوقات بالوقوع و نحوه فی شرح المواقف و غیر

انبوتت توجه غرم است بايقاع و بالیقین میدانم
 که هر چه غرم بدان متوجه میشود در خارج عملها الوقوع نمی
 پذیرد بکدر متعاقب غرض حق تعالی بیکبار اکثر میکنند و کاری میکنند
 بیکبار ملت بهر دو التوجه معلوم است که بعضی اوقات میباشند
 اسباب ظاهری نیز میشود و در خارج خلاف آن بوجود می
 آید و همین است معنی آیه که قال البیضاوی ای و ما نشاء
 الا ان یات الله شئکم ای و ما یاتون البقاع شئ الا
 حقت ان یات الله وقوع ما تاتون فیقع و الا فلا یقع
 و لهذا قال فی تفسیر قوله تعالی و ما یدکرون الا ان یات الله
 بانه صریح فی ان فعل العبد مشبیه الله تعالی فاما
 بلکه فعل در خارج بهر دو قدرت واقع میشود و چنانکه بدیه
 البواسطی اسفرانی و قاضی البکر باقلا فی است و ذلک لان
 فعل العباد الاختیاریه عند اهل السنه واقعه بقدره
 و بعد و لیس تقدیر هم تاثیر فیهما بل الله سبحانه اجری عاونه
 بوجود فی العبد قدره و اذ الم یناک مانع او جدر فی فعله

بهر دو
آنکه

و فعل

لیس

المقداد

المقدور مقارنا لما فيكون من العبد فلو ان الله تعالى ابداعا
واحدا لنا ولكم وبالعجب كذا في شرح المواقف
خلق عالم برحق تعالى لازم عقلي ثبت ملك حق سبحانه وتعالى
والمجاد عالم وعدم مقتدر است قال في شرح المواقف
يصح من السداد العالم وتركه وبسبب شي منها لازم لذاته
ليحيل الفكاك والى هذا ذهب المتكلمون كلهم واما اسفل سفة
فانهم قالوا ايجاد العالم على النظام الواقع من لوازم ذاته
فمستغنى عنه فلو ان القدرة بمعنى ان وفعل ان
ترك الاعقاد هم انه نقصان واشتغال الالجاب عما منهم
انه الكمال تمام انتهى ووليدين مسد يعني بذا انك حتى سما
وتعالى بالاختيار است جميع اياتك دلالت برقد
ميكند والا اكر قادر بمعنى مذکور نباشد لازم آيد که حق سبحانه
وتعالى در اجزاء صفات ماحور باشد واین محال نقصات
زیر که مضرورت عقل معلوم است هر کاری که از فاعل
بالاختیار صادر میشود اتم واکمل است از کاری که یا

ثبت

عید

صد و ریاضه پس الجواب به بدایت عقل نقصان فاعل باشد
 چنانکه اصل متافرن علی حلال دوانی در شرح بسیار کل
 منبع عقاید معرورده اند و آنچه میگویند بحال علت درین است
 که تخلف از معلوم کنند و قیاس لازم آید که اصل سنت ایجاد در
 ازل جایز ندارند اما چون جایز باشد مع ذلک میگویند که بعد
 خود هر وقت که خواست ایجاد کرد این مفهم در علیته کامل بود
 و در نقصان لازم نمی آید کمالی و مولانا احمد خبید در عقاید خود
 میگویند که تا اصل کند در عجایب و غرائب عالم حکم کند که صانع
 آن برین نظام اکل نباشند مگر قادر بر قدرت نام که در و
 شایسته عزیمت هر نوعی که میخواهد میگذارد اگر خواهد ترکش کند
 انتمی محله بلکه بعثت رسول جایز است بخلاف
 درین مسکه حکما اسلامی و بعضی معتزله اند که گویند خواست
 بجهت تحصیل نظام اکل که بی قوانین عدل معرور محقق میگرد
 و اصل سنت میگویند که لعنت لارم نیست از مبر اگر بحق
 بجهت و تعالی هیچ شئی واجب نیست چه وجوب فرع تعلیف

در تعلیف

است و تکلیف از او بر ماست نه از ما برو حق سبحانه و
 تعالی بر خود واجب نگرفته است چنانچه معلوم شود
 و دیگر مثل این احکام مبنی بر حسن و قبح عقلی است و آن
 از وجود کبریا مطلق است چنانکه در شرح محمد عصفی و شرح
 مواقف غیر همامین کرده اند و شما احوال را کور نمود
 علی عدم الوجوب بدل قوله تعالی فاما یا قینکم منی یدی
 فمن تبع یدی فلاح و علیهم و لا یم یخیرون قال العاصی
 البیضاوی و انما جی خوف الشک و التیان الیهی کان لا
 محاله لانه محتمل فی تعبیر واجب عطلقا انتهی لیکن در ارسال
 رسل حکمت و مصلحت تمام است زیرا که عالم را مهمل
 معطل کند ایشان از حکیم کریم در غایت بعد است
 جماعتی لعنت رسل را محال بنمایند و سخن آنها باطل
 نفس است چنانکه در کتب کلام مقرر شده
 تکلیف عالا لایطای جایز است زیرا که حی سجا و نقلا
 هر چه میکنند خود را بر عیب است از جهت آنکه از وضع

قبح نیست پس اگر تکلیف کند ببالای طاق قبیح نباشد
 لیکن واقع نیست چنانکه خود خبر داد و لا یخلف الله فیما
 الا و سعا اما درین مسئله خلاف شیخ ابو منصور مآثریه است
 و سید الشان آنست که اگر عاقل باشد خلاف خبر
 اول لازم آید و آن محال است انگریز محراب کوینده مطاعت
 که فی نفسه ممکن است اگر چه بموجب خبر مذکور جایز نباشد
 و مراد ما آنست که امکان عقلی دارد یعنی از فرض وقوع آن
 محال لذاته لازم نمی آید و اگر محال بغیره لازم آید امکان ذاتی
 نمیگفته اند که ثواب و عقاب بلام لازم نیست پس اگر مؤمن
 صالح را عذاب کنند تنبیه و اگر فاسق را منعم سازد تواند که
 فال سبحانه و تعالی فل من ملک من الله شیا آن
 اراد ان یسلک المسح بن مریم و امه و من فی الارض جمیعا
 و در حدیث وارد است لو ان الله عذب اهل السما
 و اهل ارضه عذبهم و هو غیر لازم لهم و لو رحمهم کانت
 جمیع خیر الهم من اعمالهم رواه احمد و ابن ماجه و ابن

حبان و الطیر فی عن زید بن ثابت مرفوعاً ذکره الامام
 السید طحی فی الجامع الصغیر فی شکایات المصابیح مشکوٰت
 وین مستدحیح ابو منصور مائمه فی خلافت نموده و گفته
 که تعلیم مؤمن در دوزخ و کافر در جهنم محالست عقلاً و دلیل
 ایشان یکی همانست که حق تعالی جبردار است و مخلود بر
 یکی در مقامی معین و خلافت خبر او محال است عقلاً و بر
 کفر نهایت جنابت است که احتمال ابا حمت ندارد پس
 احتمال عفو باید که نداشته باشد چنانکه ایمان مقابل او است
 پس احتمال عذاب باید که نداشته باشد و دیگر آنکه کافر نیست
 و است که تا ابد حیات یابد بر من اعتقاد باشد چنان
 مومن بر خلافت این بود پس عقل بالمبدیه حکم میکند که
 بر یک تجزای خود برسد انحراف میکند که از راه سمع
 قبول است اما عملاً فلا از هر آنکه حسن شباهت و قبح ان نسبت
 پس حق تعالی موحد و اعداء خلافت نخواهد کرد و در حق
 مومن تفضیل و احساناً لا ان انکار و عده و احصای

هات لا یقیح منه الشیء اما وعید کافر پس خلاف آن جایز
 است از جهت آنکه خلاف آن محض فصل و کرم است و ضمیمه
 رضوان الله علیهم نیز در این عدم اعتقاد است نه تا آنکه حضرت
 مسیح الاولیا اکثر اوقات میفرمودند که ان الله یغفر
 لکم ذنوبکم و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و لا یتکبر
 و حوازی غلطی نیست بغیر آن شرک میفرمودند که حسب
 کشف لمن یشاء را بهر دو وجه متعلق نموده است از وجه
 مطلب اول آنست که غیر شرک نیز حق تعالی توبه می بخشد مثل
 شرک پس هر دو نسبت لعلق دارد و معنی آنکه اگر میخواست
 توفیق توبه میداد و هر دو را می بخش و اگر میخواهد توفیق
 و هیچ یکی را نمی بخشد اگر چه بد مذمت او ماطل است چنانکه
 در کلام مقرر شده است و آیه کریمه ان ربکم لغفور
 للعاس علی ظلمهم نیز نص صریح راست که معفو مجاب توبت
 آنکه بخاطر میرسد که ظلم عظیم شرکست و لهذا پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بعد از نزول الدین امنوا و لم یلبثوا ایامهم

بظلم او و کس لم الا من و هم ممتد و من را با آن بیان
نمودند و قتی که می بار گفتند این لم بظلم با رسول الله که
در احادیث صحیح و در است بس ظلم هم این داخل
باشد علی الخصوص الناس و استعراق است بس
امید عفو ظاهر است و در حدیث ادعیه خرب اعظم
و در است از آن سرور صلی الله علیه و سلم یا من
و عه فوفاد و ادع فغفا غفر لمن ظلم و اسالی عفو و عید
عین کرم و احسان است و لهذا در شرح مواهف
میگوید العقاب همه و الاسقاط فضل منه فکیف بد
استناعه بالعقل اصلح در حق بنده بر حق تعالی
و حسبیت جنانکه گذشت لایحسب الله شیء در
سنگ معتزله خلاف دارند بس این گفته شود که
اصلح مر کافز فقیر را در دنیا و آخرت آن بود که بعد
گوده میث یا آنکه او مخلوق است بس اصلح در حق بنده
لازم نشد که ذاتی شرح المواهف و غیره قید هر شبهه

التي كحق سبحانه وتعالى من ان راعى الخصوص
انهارا كما اعتاد تمام بحسين تدرست او رزق لطف وكرم
خود الخ خوب در دنیا و آخرت بفرز می کند و این شخص
تفضل است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله
الغني عن العالمين امثال ابن سبها بحسن و قبح عقلی
و اجماع التراب من سنت و جماعت برالتی که لا یحبب الله
شیء ولا یفجع من الله لاشیء لانه یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید و قال فی شرح المواقیف الشرع هو المثلث
من الاشياء و فهمها و هو المبین ای لما حل احسن و لا یفجع
سنا و المحبب کما فی الشیخ من الحرمت الی الوجوب
منفس الی الحرمة انتهى و فی التلویح انه کورنی کتب
الکلام مبنی انه لا یفجع النسبة الی الله تعالی بل کل افعال
حسنة واقعة علی نهم الصواب لانه مالک الامور علی
الاطلاق یفعل ما یشاء و لا یراد علیه ملصقة و لا غایة
لعدم انتهی یعنی بالغایة الفرض الذی یکیل الفعل لا

فانتم متفق طوعا واما الحکما وایمانا و الصلح فانهما
 بحسب لا تعدوا واما الحکما وایمانا و الصلح فانهما
 جميع اشياء وخرج ان الفعل كقولك خباك من قولك كوني
 حسن بعضی اشياء كما حسن معرفت وطاعت مثلا اگر گفته
 شود که خباکیش دارد اگر چه آن هم خالی از تردد نیست و این علم
 معرفت حق سبحانه یعنی ایمان بفکرش داشتن او و طاعت
 او یعنی شکر نعم و اجابت بشرع و عقل خلافا لما ترید می و علیه
 المستقر اما وجوب معرفت پس دلیل آنست که حق سبحانه
 و تعالی در آیات کثیره که در عهد و مصلحتی آیه حکم با ایمان فرمود
 و ایضا حکم فانتظر الی انار رحمة الله و غیر ذلک بنی اللہ
 اگر میگوید و از روی عقل حسن هیچ شئی و قبح آن معلوم نیست
 پس حسن ایمان چه کفر و وجوب تحویل داول اجتناب
 از دیگر نیز بشرع است پس هیچ ابو مهور و من و افقه
 میگویند اگر چه ایمان بشرع باشد فقط و در لازم است
 جهت آنکه ثبوت شرع موافق بر ایمانست و لازم

سبحانه و تعالی و علم او و قدرت او و کلام او و برضایت
 نبوت بنی بدلائل محض است پس اگر موقوف شود
 حب خیر از آنها بر شیخ و در لازم آید و انهم اکثر و هم
 تشریح باشد لازم آید اسکاات سل یعنی چون وقتی که
 منجوره ظاهراً زد و بگوید مکلف که نظر کن در آن تا حقیقت
 معلوم شود مکلف را میرسد که بگوید که نظر نمیکنم تا آنکه
 بر من لازم نشود نظر نکنم پس رسول از جواب این عاقر
 شود بخلاف آن که وجوب ایمان اگر عقلی باشد رسول
 را میرسد که بگوید که نظر کردن بر تو لازم است از روی
 عقل اگر نظر میکنی گرفتار بعباد و منوی و اخروی خواهد
 شد و ایضا ایمان واقعیت موقوفی را که حاصل میشود
 از اختلاف مردمان در اثبات صانع و ایجاب معرفت او
 پس چون عاقل اختلاف را مشاهده نماید در دل او خوار
 حاصل میشود که جایز است که صانع مرا حکم بایمان
 و معرفت صفات کمال کرده باشد اگر سعی در آن نکنم

مخالفه دوم بسبب منع خوف بر خود ایمان و نظر
در آن واجب شد و مع هذا چون عاقل نمیداند طایفه
رباطی مشاهده نماید او را خونی حاصل شود که مبادا
بسبب عدم معرفت بکونی و عین غلبه آن نعم ازین
سبب نماید و دفع ضروری که ازین خوف متوقع در حقیقت
عقل لان العاقل فاما يدفع الضرر عن نفسه و منه العقل
با سبب و منسبوه الى السفاهة و هو المنع بالوجوب العقلي
که انی شرح المواقف و غیره من الكتب الكلامية جواب
دلیل اول در تلویح داده است اگر توقف شرع بر وجوب
ایمان و بعلم بوجوب آن غیر مسلم است بلکه بر نفس ایما
و این منافی توقف و جو ایمان بر شرعیت و جواب دلیل
دویم در عصبی چنین گفته است که رسول را میرسد که گوید
گفتی تو که نظر نمیکیم تا واجب نشود و غیر صحیح است از هر آنکه
نظر بر توقف بر وجوب نظر نیست اشتی پس بر تقدیر
مقدمه ثانیه منع کردن بهتر است چنانکه در کتاب مذکور

هست یعنی لایسلم که لازم شود بر تو تا نظر کنی بلکه در
 واقع بر تو معرفت و نظر در آن لازم شده است که معجز
 بسبب آن خواهی است و در نظر کنی یا نه و ذلالت آن نیست
 الشریع فی نفس لا یوقوف علی نظر عقلی و غیره و جواب
 دلیل سوم در شرح موافق آورده که این معنی است
 و فیج و عقل و امر الوجود کثیره را کرده ایم و بر تقدیر تسلیم
 منع میکنیم حصول خوف مذکور چنانکه بشاگرد در اکثر عالم
 میشود هرگز خاطر ایشان نمیرسد که در عالم صالعی است
 که از حکم معرفت و تقدیر کرده است یا نه بر تقدیر تسلیم
 واقع این خوف نظر عقلی نیست از جهت آنکه شاید خطا در نظر
 واقع شود چنانکه حقیقت امر است در اعتقاد و نیاید
 و این است خوف هست از آنکه هیچ اعتقاد نکنند مع ذلک
 آیه و ما کننا معین حتی نبعث رسولا شاهد قوی بر آن
 ایمان واجب است عقلا و اگر نه عذاب قبل از بعث
 لازم بودی تا تریدیه در جواب این گویند که مراد از

رسول اوی است که آن عقل است با نفی خدا بسبب
او امر شدی شل صله و ذکر است ایمن ایمه و التثن
که با خالق و صده لا شریک له که هر صفت و صفات
کمال و شرف و اوصاف و صفات و صفات عقل لازم است
کمال فیل که انبیا هم نماندی فی شری بودی در جهان
و احب بودی بر مردمان ایمان بخالق مقتدر و هر یک
اجور بقدر نیز ما شریه دفع نموده اند این مختصر کنایه
ندارد اما وجوب طاعت که عبارت از شکر منعم است
امکن پس بنا بر آنست که بالا مذکور شد یعنی چون عاقل و مشر
نعمتهای غیر متناهی نماید یقین داند که شکر اینها از منج
احتمال دارد که طلب نموده باشد اگر بجا نیارم شاید عقیقه
که بدین سبب دفع خوف مذکور هم امکان شکر بجا آورد و جواب
این را ما سبق معلوم شد مع ذلک در عرض می زیاده
نموده است که مثال طاعت ما بحسب نعم الهی فقیر که بر مایه
علی عظیم که مالک بلاد است سرفا و غریبا حاضر شد

و یک لقمه از خوان نعمت و الوان بلی منت او خنیده بجا
 در جامع عظیمه انوار خساند و بگوید که این قدر احسان آن
 ملک من کرد و در عرف شهره شود این را استند بود
 بلکه او اکثر این برهان قیاس است طاعت و شکر
 بلکه لقمه است ملک ملک او اکثر است از خبری که
 انعام فرموده است حق سبحانه و تعالی بر بندای خود
 از هر که نعم او نهایت ندارد و آن نعم و انعمت الیه
 و لا یحصوها و طاعت با اقل قدر است از انوار جنایات
 آن فقیر انتمی محصل حاصل هر روز و هر لحظه
 و فیج آن که بوجهی عمل معلوم کرد و راجع است به این
 معبد الا ان الحکم بوجوب الامان و الطاعة مثل
 الصدق النافع و اعطاء الخیرات صد الا به السبب
 و الله اعلم بیغمه ما صلی الله علیه و سلم افضل رسل
 است و ادله این مسند از کتاب حدیث لا تعد و لا
 تخصی است و اجماع است نیز بروی و اقصای است

لغادلا

تفاء واما ذكرنا فيم كذا مثل فضيلة امه مير همت
 كنتم حبيب امه اخبرت للناس ولا شك ان خيرة
 الامة بحكمهم في الدين وذلك الكمال بينهم الذي
 يتقونه ووجه الله في الدنيا في الحديث الصحيح اننا
 سيد الناس يوم القيمة يوم يقوم الناس لرب العالمين
 وفي صحيح الترمذي اننا سيد ولد آدم يوم القيمة والآخر
 واما من بني يومئذ ادم ومن دونه تحت لوائه يوم
 القيمة والآخر وفي رواية له وللداعي انا اكرم الاولين
 والآخرين على الله والآخر والآخر ذلك الا حديث
 حتى وقع اجماع الامة عليه واما جميع ادیان بر
 او منسوخ كذا في كتاب سنت اطهر من الخبي
 است زیرا که حق سبحانه وتعالى در آیات كثيرة
 حکم بکفر یهود و نصاری کرد و قد وقع اجماع القطع
 علیه الله و او خام الانبياء بالاجماع و نص قرآنست
 كما قال سبحانه وتعالى ولكن رسول الله

اینست اما معجزات او صلی الله علیه و سلم از حد
 و حد بیرونست چنانکه در بیان آن امام سیوطی و غیره
 مجلدات نوشته اند کما فی کل شیء آتی فی الترمذی
 انکرام بیاد آنها اقلست من قبضه هم و فی الهائل
 نبی فی الانام فضیله و حملتها مجموعہ محمد صلی الله علیه
 و سلم و افضل معجزات او قرآن مجرب است که در بیان
 اعجاز آن مجلدات بالغین شده و آنچه درین مختصر آورده
 شد و قطره از دریای محیط خواهد بود و از جمله معجزات
 ظاهر او صلی الله علیه و سلم معراج بود که احاطه اهل
 سنت و جماعت بر آن واقفست کما قال المعراج عمل
 صلی الله علیه و سلم فی البقیعة الی السماء ثم الی ربنا
 الله تعالی من الاملنة الرفیعة و المقامات الشریفة
 حق و منکره مبتدع ضال و تفاصیل فی الاحادیث
 الصحیحة لا یمکن الی ابیان فالاولی ان نقول علی
 انکلمان لله بر حبه درستی این سده نوشته شود

تخصیص حاصل است بنسبت علیہ مطوی نمودن سهر
بدا هو المیزان الثالث المشتمل على عشرة مسائل اما
الکة تصدیق نیست
فی القبور باید کرد و التریات قرانی درین باب
لفظ فاطم انما یجو قوله تعالی قل بحیثما الیدی ان
اول نزه و قوله تعالی افلا یعلم اذا العشره ما فی القبور
ما فی الصدور و قوله تعالی یوم یخرجون من الاصل
سراعا کانهم انی لصب یوفضون و قوله تعالی ثم
یوم القیمه یبعثون و قوله تعالی زعم الدین کفوا ان
لن یبعثوا قل علی و ربی لتبعثن ثم لتنبئن بما علمتم
و ذلك علی السبیل الی غیر ذلک مما لا ید
ولا یحصى اما سخن در تفصل حشر در کتب حدیث
مفصل وارد است بمناسبت آوردن شود عن
ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم یحشر الناس یوم القیامه ثلثه اصنافا

۱- حضرت علیؓ و حضرت عباسؓ علیهما السلام

من يبيع غير الثقلين رواه الشيخان بلفظ البخاري وعن غيره
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
اقبلت ايامك املك ان سودا ان ربحا ان يقال لاصحابها
المشرك الاخر النكير فيقولان لا نقول في هذا الرجل فان كان
فيقول هو عبد الله ورسوله شهيد ان لا اله الا الله وان
محمد عبده ورسوله فيقولان قد كنا نعلم انك تقول هذا
له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ثم يمور له فيه ثم يقال
له ثم فيقول ارجع الى اهل فاخبرهم كنومة العروس الذي
لا يوقظ الا احب اهله اليه حتى يبعثه الله من مضجعه
وان كان منافقا قال سمعت الناس يقولون قولا فاقول
مثله لا ادري فيقولان له قد كنا نعلم انك تقول ذلك فيقال
للمريض السامي عليه قليتيم عليه فختلف اضداعه فلما زال
حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك رواه الترمذي والاحاديث
في هذا الباب كثيرة والنور واحد يتاحم في هذا الباب
وهو ما رواه البراء بن عازب قال حرمنا مع النبي صلى الله

عليه وسلم في خازنة رجل من الانصار فاستأيننا الى القبر
ولما جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر
كان على رؤوسنا الطير وفي يده عود ينكت به في الارض
فرفع راسه فيقال اسعيا يا محمد من عذاب القبر مرتين او
ثلاث ثم قال ان العبد المومن اذا كان في القطيع من الابل
واقبال من الائمة نزل الله اليه ملائكة من السماء يرضون
كان وجوههم كالشمس معهم كفن من الكنان الجنة وجوطة الجنة
يجلسونه يد المصير ثم يحيى تلك الموت عليه حتى يجلس عنده
فيقول انما النفس الطيبة اخرجني الى مغفرة من الله
رضوان قال فتخرج فيل تحايل القطرة من انشفاي
ياخذوها اذا اخذها لم يدعوا لم في يده طرفه عين حتى
ياخذوها فتجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك اللحنوط
يخرج منها كاطيب لفتحة مسك وجبت على وجه الراض
قال فيصعدون بها فلا يروون يعني على ملا من الملائكة
اقالوا ما هو الروح الطيب لان فلان بن فلان

بارئ

باحسن اسماءه التي قالوا سمعوا بها في الدنيا حتى يشهدون
بها الى السماء الدنيا فيفتح لهم سبع من كل سما مقر لها
الى السماء التي ليسا حتى يشهدوا الى السماء العلة
فيقول المدبر وجل الكواكب عبدى في عليين واعبه
هم وسما اخرجهم ناره اخرى قال
روحنى حبه فماتية ملكان فيحسانه فيقولان له من
فيقول ربى الله فيقولان له فيسبحون واعبه وه الى
قالى منها خلقهم فيها ما دنيك فيقول ربى الاسلام
لان له وما هذا الرجل الذي لعب فيكم فيقول هو رسول
الله صلى الله عليه وسلم فيقولان له وما علمك فيقولان
قران كتاب الله فامنت به وصدقت فنادى مناد من
السماء ان صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبوة من الجنة
وافتحوا بابه الى الجنة قال فيانبه من روحها وطسها فيفتح
له في قبره مدبره قال وما منه رجل حسن الوجه حسن البنا
الرجح فيقول البشر بالله فى شرك به الويك الذى كنت

ومن انت فوجيك اوجهي بالخير فيقول

توعد فيقول انا املك السموات فيقول رب اقم الساعة
حتى ارجع الى ابي ومالي قال ومن العبد الكافر اذا كان
في القطع من الدنيا فقال الى الاخرة تنزل الملائكة
السموات بسورة الوعد معهم السجدة فيجلسون من بعد البصر ثم يحيى عيسى
حتى يجلس عنده فيقول امين يا النفس الحبيبة اخرجي الى
سجود من الله قال فتفرق في حبه فبصر عما كما سجد السجود
من الصفوف المبلول فياخذها فاذا اخذها يدعوا في يده طرفة
عين حتى يعلوها في ملك المسموع ويخرج منها كائنات ربح خيفة
وجدت على وجه الارض فتبعدون بها فلا يرون على طائر
من الملائكة الا قالوا انه الروح الحبيبة فيقولون فلان بن
فلان باقج اسماء التي كان يسبح بها في الدنيا حتى شقي
الى السموات الدنيا فيستفتح له فلا يفتح له ثم قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا يفتح لهم ابواب السموات ولا يدخلون
الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله عز وجل اكتبوا
كتابه نجي سجين في الارض السلي فتنظره روحه طر حاتم


واضح

قراءون لشرك بالله فكانا خسرنا السماء فتخطفه الطير
او يهوى به الريح في مكان سحيق فيعاد روحه في جسد
ويأتيه ملكان يلبسا له ثيابا فقال له يا ادرى
فيقول يا هذا الرجل الذي كنت تكلم فيقول يا ادرى
فيا ادرى من السماء ان كذب فترشه من النار فتخطفه
بابا الى النار فاتيته من فوقا وسموها بطن عليه قبره
تخطفه من اصلاعه وبانيه رجل قبيح الوجه قبيح الشان
الريح فيقول الله الذي لو انك هذا يومك الله كنت
توعده فيقول من انت فوجهك الوجهي بالشعر فيقال يا
عملك الخبيث فيقول يا رب لا تقم الساعة في روايته
نحوه وزاد فيه اذا خرج روحه ضلي عليه ملك يلبس السماء
الارض وكل ملك في السماء وتفتح ابواب السموات
من اهل باب الاول هم يدعون الله ان يعرج روحه من
فيلهم وتبذل لهم نفع الكافر مع الفروق فليفسد كل ملك
السماء والارض وكل ملك في السماء وتعلق ابواب

السامع من اهل الباب الاوليم يدعون الله لا يجمع
 روحه من قبلهم **عذاب القبر** عذاب قبر حق است
 ويدل عليه احاديث كثيرة منها ما سبق ومنها ما رواه البخاري
 عاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السلام اذا سئل
 في القبر ثلثه ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله
 فوالله ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة
 الدنيا وفي الآخرة وفي روايته عن النبي صلى الله عليه وسلم
 ان قال ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت ثلث
 عذاب القبر يقال له من ركب نقول في الله ونبي محمد صلى
 عليه وسلم متفق عليه رواه البخاري وسلم قوله في عذاب القبر
 معناه في ثلث ان رفع عذاب القبر وعن عائشة رضي الله عنها
 ان اليهودية دخلت عليها فذكرت عذاب القبر فقال لها
 اعاذك الله من عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق
 قالت عائشة رضي الله عنها فما رأيت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بعد صلى صلواته الا لغوا بالله عذاب القبر متفق

عليه الصلاة والسلام

وفي شرح التقايد السنية عند باب القبر للكافرين
 وبعض عصاة المؤمنين وتعيم الطاعت في القبر بما يحل
 الله تعالى ويريد وحوال منكر وكفارت كل من
 الامور بالادلة السنية لانه امور مكنته اجزها الواجب
 على ما نطقت به النصوص قال الله تعالى يرفعون
 اعشيا ويوم تقوم الساعة اذ خلقوا الى ربهم ارجع
 العذاب وقال الله تعالى اسرفوا فادخلوا نار اهل
 النبي صلى الله عليه وسلم استنبروا من البول فان
 عامة القبر منه انتهى اعتقادا بايد كرده ميراث اعمال
 حق است قال سبحانه والنور يومئذ الخ
 فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن
 موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم وجنهم
 خالدهون وقال تل حلاله واما من ثقلت موازينه فهو
 في عيشة الراضية واما من خفت موازينه فامه يديه
 وفي الجامع الصغير الامام السوطي عن النبي صلى الله

عليه السلام فوعا الميزان سيد الرحمن يرفع اقواما و يضع
اخرين رواه البراء بن نعيم بن عازب في مشكيات
المصابيح عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله سيخلص رجلا من امتي
على رؤوس الخلايق يوم القيمة فينتشر عليه سعة
وتسعين سجلا مثل به البصر ثم يقول انكر من به النسخ
اظلمك كسني الحافطون فيقول لا يا رب فيقول افك
عذر قال لا يا رب فيقول بل ان لك حسنة انه لا
ظلم عليك اليوم فخرج لطاقته فيها شهيد ان الله
الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فيقول
احضر وزنك فيقول يا رب ما به البطاقة مع هذه
المسجلات في كفه والبطاقة في كفه خطا انت
وثقلت البطاقة فلا ينقل مع اسم الله شي رواه
الترمذي وابن ماجه وفي القول السبع الحافط الى
الخيرة السخاوي عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه 

ان لادم من الله موقفاً ^{عليه} في سبع العرش ^{فوق} ان
 اخذ ان كانه نخله ^{سبعة} في ينظر الى من ينطلق به من
 صله الى الجنة وينظر الى من ينطلق به من ولد الى
 النار فينا آدم على ذلك انظر على رجل من امته
 محمد صلى الله عليه وسلم ينطلق به الى النار فينادي آدم يا
 احمد يا احمد فيقول ليك يا ابا البشر فيقول هذا رجل
 من امتك ينطلق به الى النار فاستد الميز وانشع
 في اثر الملايكه ويقول يا رسل ربي قفوا فيقولوا لا نكلمك
 غلاظ السداد الذين لا معصي الله ما امروا ولا نفعي
 ما تومر فاذا الي النبي صلى الله عليه وسلم قبض على اخيه
 بيد البشري واستقبل العرش بيده فيقول يا رب
 قد وعدتني ان لا تجزني في امتي فباني الله اومن
 قبل العرش اطيعوا محمد وروى العبد الى القاطع
 من حجري لطافه بيضاء كالانلة فالتصها في كفها
 المبر ان المني وانا اقول اسم الله فترجح الحسنات

على السيات فينادي سجد وسجد جده وتقلبت
 موازينه الطلقوا به الى الجنة فيقول العبد يا رب اني
 حتى اعلم هذا عبدك الكريم على ربك فيقول يا ابي انت
 وامي يا احسن وجهك و احسن خلقك فقد اقلعتني
 عشرتي ورحمتي فيقول انا نبيك محمد صلي الله
 عليه وسلم و هذه صلواتك التي كنت تصلي على وقد
 وفيتك اجمع ما كنت اليها اخرج ابن ابي الدنيا في
 كتاب حسن الظن بالله من طريقه كثير من مرة انظر في
 و در عين اعتقاد منه رحمت اعتقاد سوال و حساب اعطاء
 لتا حسنة و سبابت جناتك معلوم شرع ذلك
 على الخصوص نيز در كلام مجيد وارد است فاما من ادق
 كتابه ميسنة فوفى كما رتب بالسر او ينقلب الى
 اهله سرور او اما من ادق كتابه و را و طهره فسوف
 يدعوا بنورا و يصلي سعيه انه كان في اهله سرورا
 في الحديث عن ابي هريره رضي الله عنه عن النبي

صلى الله عليه وسلم يدعى أحدهم فيعطى كتابه بمينه و
 يبدل في جسمه ستون ذراعا وينقص وجهه على راسه
 من لولو رطلا ولو قنيطلي إلى أصحابه فيروثه من لعينه
 فيقولون اللهم آتينا بهذا المسمى هذا حتى ياتهم
 فنقول لهم الله والكمل رجل منك مثل هذا أو أوالفكر
 فيسود وجهه ويمر له في جسمه ستون ذراعا على صورت
 آدم ويعطى كتابه ثبالة فيراه أصحابه فيقولون لغوذ
 بالله من شر هذا اللهم لا آتينا بهذا فيأتهم فيقولون
 اللهم آفة فيقول العدم الله فان الكمل رجل منك
 مثل هذا رواه الترمذي والحاكم في المستدرک في
 الحديث عنه رضي الله عنه مرفوعا إن الله يحفف
 على من تأس من عباده طوال يوم العدة كوفت صلاة
 الملكوتية رواه السهفي في الثقب وفي الحديث الصا
 عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سئل رسول
 الله صلى الله عليه وسلم عن يوم كان مقداره خمسين

الف سنة ما طول هذا اليوم فقال والذي نفسي
 بيده ليخفف على المؤمن حتى يكون يسوق عليه من
 الصلاة المكتوبة يصلها في الدنيا رواه البيهقي
 في كتاب البعث والشفعة في الحديث عن أبي هريرة
 رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وسلم سألت
 الله أن يجعل حساب امتي إلى ليلتي ففقه عنه الإمام فادحي
 الله إلى يا محمد بل أنا أحاسبهم فإن كان منهم دلة ستر
 لك ليلتي ففقه عنك رواه الذهبي في الفردوس
 از اخباره في ذكره مستفاد مشهور كما بالمتن وروى
 الله عليه وسلم حساب خواجه بن جابر في مشاهير
 المصالح وادراست غن عليه رضي الله عنهما ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس احد يحاسب
 ليله الا قال انما ذلك العرض ولكن يقول من فوض
 في الحاسب ملك متفق عليه وعرض را بيان فرمود
 وروى في ذكره عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال

في الخبر لا ينزل من
 الدنيا الا بعد ان
 يحاسبه الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم يدني المؤمن فيضع عليه
 ويستنوي يقول اتعرف فيك كذا فيقول نعم اي رب
 حتى مرره بنو به دراي في نفعه ملك قال استبها
 عليك الدنيا وانا اخبرك انك لم تعطى كتابا الا الله
 متفق عليه انك تصديق به بل صراط بابك ورجا لك در احاد
 صححه امده مارواه ابو سعيد الخدري مرفوعا بصح الصراط
 بين طهراني جهنم عليه حرك الحك العدا ان ثم استخير الناس
 فجاج مسلم ونجد وش به ثم ناج ومحبته ومنكوس فيهم راه
 احمد وابن خبان والحاكم في المستدرک وعن ابن مسعود رضي
 عنه قال قال رسول صلى الله عليه وسلم يود الناس
 النار ثم يصدر من منها باعمالهم فاو لهم كل البرق ثم كال رخ
 ثم كخر الفوس ثم كال راك في رجله الرجل ثم مشيه
 رواه الدارمي وقد في اهل الحديث طرافوله تعالى و
 ان منكم الا وادرا كان على ربك حتما مقضيا بالجو اربعة
 الطراط وندب اهل حق انست كه صراط بلبي است

در آن کرده شده بر پشت دوزخ همه مردم برو بگذرند
 مومنان نجاست بیست و یکمین عمارت خورشید و دیگران بقتند
 در آن قال الطبری بعد بیان و التکلیف من اهل السنة
 والسلف یقع لون هو ادنی من السور واحد من السیف
 و هكذا جاء فی روانه ابی سعید رضی الله عنه انه فی
 جمیع حادیث بسیار مشهور است که در زمین عفا
 بعد از حیات صبر اهل نصیب در وقتی که دوزخ از
 یابن بالامی زمین آورده شود و کرد بر مردم اهل جهنم
 موقوف حساب احاطه کند بطرف او زمین متصل باشد
 و طرف دیگر بر درخت اهل موقف بطریقه که سابق
 هند کورن در مالای او سوار شده باشند و بعضی
 از راه بقتند و کافران مطلقا بالا نمیتوانند حقی تعالی
 جمیع مومنان را با حسن وجه تجاوز نصیب است این
 رحمتک یارب العالمین و الحدیث الجامع لا اعتقادات
 ثلثه ما یوت عماله رضی الله عنها انها ذکر

فبكت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك
قالت ذكرت النافيت فبكت فهل تذكر من ابكيكم يوم القيمة
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما في ثلثة مواطن
فلا يذكر احد الا للميزان اولها حجت سرانه ام شغل و
عند الكتاب حين وقيل يوم اقرؤ كتابه حتى يعلم الفاع كتابه
يمينه ام في شماله او من وراء ظهره عند الصراط اذا وضع بين
ظهره الى جهنم رده او دارا انما اعتقاد كنم كنهت
ودور في حق است خباكه لصوص قطعية وان بران ناطقة
است در احاديث صحيحه لالعه ولا يحصى وانما است
واين مرد موجود اند بالفعل انه انكره وقيامت وجود
خباكه نذهب بعضي است ودليل بران است
سحازه وقله در ايات لبيار اعدت للمتقين اعدت
للكافرين است لفظ ماضي فرموده است وقوله تعالى
عند سذرة المنتهى عند اجرة الماوى وقوله تعالى قبل
ادخل الجنة قال باليت قومي يعلمون بما عفى برا

جعلی من الکرمین والاضاد احادیث صحیحہ معراج و اقصیت
 که معجز صلی الله علیه و آله وسلم معجز سید نبوت و مودت
 مضمون حدیث صحیح است که اعلیٰ الجنة قطرات الایمان
 بلاک الحیث و اهل البیت و اهل شام و اهل مدین و اهل
 و حواست که داخل بخت باشند و نسبت در درج
 زود آمدند و احادیث در باب خست و ناز و مخلوقیت
 آنها در جامع الماصول و غیر بسیار اند ما الحجة مخالف ان
 جماعة از معتبران استند که میگویند هر دو مخلوق روز فرا
 خواهند شد و نبیایه انان لغایت ضعف حامله در ان
 در کتب کلامیه و اقصیت انکه ترتیب ظلال در دهمی
 که در فروع یافته بر حق و نهج صواب است باجماع اهل سنت
 و جماعت و مخالف درین مبتدع و ضلال است بخاکه
 بدلائل ظاهره حج باهره در ریاض النظرة و در صواعق محرقه
 شری و مفرشته و از جمله اکیه برین ضعیف در وقت
 غیظ قرآن ظاهر شد آنست قال سبحانه و تعالی کما فی

سورة الشورى وما اوتيت من شئ فمساء الحیوة
 وما عند الله خمیر و البقی للذین آمنوا و علیهم
 یحکمون الذین یحبون کمال اسم الله و الحش
 اذا ما نضوا هم یفرون الذین استجابوا لربهم و اقاموا
 الصلوة و امرهم شورى بینهم و مما رزقناهم نفقون و
 الذین اذا اصابهم النعی هم یصرن و فخر اسمیه مثلها
 فمن عفی و اصلح فاجرة علی الله ان الله لایحب الظالمین
 و من انصرف بقلبه فادلیک ما علیهم من سبل انما البصار
 علی الذین یظلمون الناس و یعنون فی الارض لیسر الخ اوله
 لهم عذاب الیم و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن غرم الامور
 این آیات مصنفات حواشی راضی حمید و ادعای
 شریفه را حوال خرمال هر یک از اصحاب اربعه و حسین
 الله عنهم در حال خالف الخلیفه الاخره و حالف الخنی
 و من بعده من الروایه و باقی رجال النعمه صابر بن لاله
 میکنند چنانکه مولف در دیباچه حاشیه شرحه مؤلف

از ان بیان نموده است اتفاقاً ابو الهیثم الهی استیجا
ستفاد در بعضی تفاسیر کزیده شد که آیات مذکوره
در باب همین برهان ترتیب نازل نیست بلکه علی النعمه
والکرامه علی آسمان درین بیان آن کمال نظر دارد
آنکه ترتیب اصل نیز همین است اکثر اهل سنت و جماعه
مقرر و محقق نموده اند که بعضی سلف توقف در اینصورت
عثمان بر علی رضی عنها کرده اند چیست جعلوا من علامات
السنة والجماعة فضل النبی وحب الحنین و قال المحقق
التفتازانی والاکشاف انه ان ارید بالاصحیة کثرة الثواب
فلا توقف جهة وان ارید کثرة ما بعده وذوالفعل من
فخائل فلا یعی فلا وجه للتوقف لان فضایل علی رضی
عنه اکثر من عثمان رضی عنه والحمد اعلم بحقیقة امره
آنکه شرط امامت از اسلام و بلوغ و کورت و دور و
کفایت بر قدر حاجت و نسب و زینت و غیره نیست در
شرح عقاید و غیره مذکور است و دلیل هر یک مقصود

در

کتاب کلامیه وجود است ۱۰ اما که امامت فاقه الط
 المذکوره سوی الایمان صحیح است عند قدرت وال
 چنین نباشد اصاعت خلیفهای اهل اسلام که فاقه
 بعضی الشرط است لازم تصور یعنی بر آنها حاضر
 و این سبب ادعی است بناء علیه لدفع الفساد
 و این سبب مقرر تاخرین است بدانکه مسایل است
 از اصول دین بلیلیں حاعت از اهل مدعت چون
 چون درین معاد غلو دارند بر کان دین در عقاید
 و الله الهادی چون اصول مذکور که امان تفصیلی
 بودند لایل ضرورت به محمد است از تحقیق مسایل خلافت
 مجیده میان ایمان تفصیلی فقها که اجمال آن در امن الرسول
 و بامنت بالله الخ تغییر موده اند بطریق اختصار گفته شود
 باید دانست که امام اعظم رضی الله عنه در فقه اکبر امت
 مالم تمام بسیاری که مشهور است آورده اند و فرموده
 یجب علی المكلف ان یقول امنت ایمان آورده ام

غرض جل که می است و جز او الهی جز نبیند عینیه بود
 عینیه باشد و اخراش که هم بوجود او و یگانگی او با او
 بزرگی او که هیچ صفات کمال موصوف است و هیچ نقایض
 منزله هیچ چیز بد و نماند و از چیزی نماند احدی که این
 بزرگ و کبریاست کان برتر از احاطه و هم و خیال ما
 می در حرم قدس وی ادهم را که زنی در قضای قدرت
 افهام را می است ذاتی که لایح است صفات صلال او
 یا آنچه این صفات است او را کبریاست معبود لم یزل متعال
 را ابتدا موجود لا یزال منزله را نشناختن هیچ وجه تنهای
 پذیر نیست زمین رو بری صورت و پاک از جهات
 و جاست و ایمان آوردیم بفرشتگان او که
 سبک کان او هستند و مطیعان فرمان اویند بدانکه
 نزد اهل سنت و جماعه ملائکه حبس لطف اند که
 قادر اند بقدرت بر آنکه بصورت مختلف بر آیند و جایز است
 بر ایشان نزول و صعود و دادن حق تعالی بعضی از نور

اند و بعضی از آن را در معصوم انداز صغیره و کبیره
 ذکوره و انوثه نیستند باز و دار ترکیه مانندی
 میکنند چنانکه نص قرآن باین ماطن است ملا علی قاری
 در شرح فقه الکبر از حواجر الاصول نقل میکند که لیس
 خط من لغیر و الامن رویه الرحمن اشتی و در میان
 ایشان مشهور افضل چهار فرشته اند جبرئیل میکائیل
 و اسرافیل و عزرائیل و افضل از ایشان کدام است
 درین باب بعضی اخبار چنان مسفا و سیوره است
 است از بعضی که جبرئیل است مولانا حاج محمد
 چون نص صریح در اصلیت واقع نشده چنانکه
 کرد و دیگر باید دانست که دشمن دشمن اینها که
 چنانکه در آیه قرآنی من کان عدو الله و ملائکته
 کتبه و رسوله و جبرئیل و میکائیل فان الله و الملائکین
 منصوبین است و در استکفانی کتبه اعمال مذکور
 موکل اند بسیار اند و در عدد آنها اختلاف بسیار

لیکن بقدر به افصوص قطعی مقرر شد که اگر او کاتبین
یعیسویان یا تفتون یا بلفظ من قول لایله قیبت عنید
و شیخ ابن هلم در شرح هدایه اربطانی حدیث
مرفوع نقل نموده اند که موکل از نبی مومنین عهد و
نمیست که دور میکنند از انواع ایند که حق تعالی در حق
آن بنده نخواسته از آنها بفت موکل بخشم اند
انتهی با جمله فرشته های حق تعالی از صد و هفتاد و یک
مستند لا یعلم عدوهم الا الله تعالی و تنبیه و ایمان
و درم کتبای او سجانه و دعا که از اسرار منزل
رسیده است در آن در شهر صد صحیفه و چهار کتابت
مولانا احمد خدی می آرند که بر سده است از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حق تعالی خد کتاب بر ممبران
فرستاد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم صد
صحیفه و چهار کتاب ده صحیفه بر آدم فرستاد و پنجاه صحیفه
بر شمش بر نوح و سی صحیفه بر ادریس و ده صحیفه بر ابراهیم و بیست

و انجیل و زبور و فرقان فرستاد تو ریت بر کوه
 و انجیل بر عیسی و زبور بر داود و فرقان بر محمد صلوٰۃ
 الله علیه و سلم و جمیع افضل صحیح کتب الهی باتفاق
 همه علماء فرقان است و جمیع کتب الهی با توفیق
 که افضل انبیاء مالا حیا اند و دیگران که نسخ جمیع کتب
 سیوم آنکه نظم او معجز است و سایر کتب اعجازند
 تا تحریف در آن واقع نگشت چهارم آنکه جامع جمیع علوم
 نظری و علمی است پنجم آنکه دلیل صدق همه کتب و
 رسل است و آنکه در ایمان بقران چند چیز فرض است
 تا ایمان بقران درست شود اول آنکه قبول کند و
 متابعت آن بر خود فرض داند دوم آنکه اعتقاد کند
 که قرآن حجت باقی است تا نسخ غیر منسوخ نماند
 سیوم آنکه از حق تعالی است نه لفظ جبریل و نه لفظ
 رسول است چهارم آنکه اعتقاد کند که جمله قرآن در
 مصحف آمده است و نه استسح حکمی مفقود نیست

در حق زیاد و نه شده است کما قال - جوانه و آقا
اما نحن نزلنا الزكرك وانا له الحافظون كذا في عقاید وروایات
احمد حنبلی و یحیی بن آدم و یحیی بن ابراهیم او که همه از جانب
حق سبحانه بودند و احکام شریعت بحسب حکم شریعت
بلا زیاده و نقصان بخلاف این رسانیدند و اینان مضموم
اند و هیچ وجه معصیت حق تعالی بقصد اجازت نداشتند زیرا که
حق تعالی خلق را امر فرمود باطاعت اینان من لمطع
الرسول فقد اطاع الله و اگر کسی از اینان صادر شد
جائز بودی امر فرمودی و اگر یکی از اینان زلتی
صادر شود بی قصد باشد بطریق سهو یا نسیان
اجماع جمیع اهل شریعت بر آن واقعست اما حوازی کذب
در امورند کوره در سبیل سهو و نسیان مختلف
فیه است مذموب صحیح ایما که بار آنست که واقع
نشود مگر قاضی ابو بکر باطلانی تحریر نموده است
حق آنست که سهو و نسیان تأثیر واقع نشده

که تجویز آن در امور رتب بدین می نمودی به نقض دلالت
معجزه است و لکن علی سبیل السبوح والبیان
مولانا احمد بعد از تحریر مسند مکتوبه که است و الحقیقه و احاطه
در اسلام عدم تجویز است اما ما در این کذب از لیب
یا کفر است یا غیر کفر این اجماع امت برین است که کفر
از انبیاء صادر نشود مگر در بعضی موارد که خارج از
دین هستند که کفر حکمت خوف عاقل دارند و آن را
تفاق باطل است چنانکه فضیله ابراهیم و موسی با
نمود و فرعون اعدل شاهد بر آنست و اما غیر کفر از
کبار و صحایر غالی نیست که بعد با شد مالبه و این
و هر یک از اینها با قتل از نبوت است و بعد از آن
مجموع نیست و بدین معنی کفر و کذب و کبار و صحایر
در حالت نبوت یا قبل از آن جمیع دو قسم معلوم
اما صد و کبار بر آنان عمد بعد از نبوة پس امور
محققین اهل سنت و جماعت بلکه جمیع ائمه کبار

منع کرده اند بجهت الزامه را درین خلاف نیست
و گشتویه که چنانچه محض اند جانیده داشته اند اما سهوا
یا لسانا اکثر علما تجویز نموده اند لیکن سید المتحقی میرید
شریف در شرح موافقت فرموده اند که مختار متحقیان
خلاف انیت اما صغیر بر بس عمده اند و جمهور اهل سنت
و جماعت مجوز نیست لیکن سهوا و لسانا و خطائی
التاویل او العمل جائز است و اکثر اهل سنت و معتزله
بر آنند که صغیر سهوا که دلالت بر ذنات طبع و درون
یست کند نیز جایز نیست و اما قبل از نبوت اکثر اصحاب
سنت و جمعی از معتزله حد و رکبایر تجویز نموده اند
سوار کان عمدا و خطا و ادلا دلاله المعجزة علیه و لا حکم
للعقل با متنا عما و لا دلاله سمیعه علیه و قالت المعتزله
بمستنعم صغیر و لا کبیره لا عمدا و لا سهوا و لا خطا
قبل الوحی و بعد و لیکن لصوص قرآن و خلاف این
ناطبق است چنانکه قصه ادم و موسی و داوود

یوسف و خیر و لک (۶) نیران شاهد است
فعلیک بالتامل الحاقی بالجلد اعتقاد باید کرد که
انبیاء و صاف کمال و خلق حسن و صوف اند و
اول ایشان آدم است علیه السلام و اخرا ایشان
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم همه ایشان
بودند اهل معصیت را بد و رخ و غضب الهی زمین
بودند جمیع خبر را که محتاج الیه اهل زمان ایشان بود
از امور معاش و معاد بشریت سابقه بالشرعیت
جدیده و همه موبد بمخوات و خوارق عادات بودند
خلق از آوردن مثل این عاقل گشتند و تعیین عدو الهی
بالجزم نباید کرد که در میان انضی فاطم واقع نیست بلکه
مشهور است آنست که ملک و بیت و جهان را
بودند مبارک حدیثی که در مشکاة المصابیح و غیره وارد است
عن الی در المعبر عنه قال قلت یا رسول الله امی الا
کان اول فال آدم قلت یا رسول الله و بنی کان

قال نعم مكلم قلت يا رسول الله كم المرسلون قال
 ثلثمائة واربعة عشر جماعة غفير او في رواية عن ابي امامة
 رضى الله عنه قال ابوذر رضى الله عنه قلت يا رسول
 الله كم وفاء عدت الانبياء قال مائة الف واربعة
 عشر واثنا عشر الرسل من ذلك ثلثمائة وثمانية عشر
 جماعة غفيرة رواه احمد قال المحقق التفتازاني في شرح
 وفي رواية ما بيان واربعة عشر واثنا عشر واثنا عشر
 ان لا يقتصر على عدد فقد قال الله سبحانه منهم من نقصنا
 عنهم ومنهم من لم نقصص عليهم والابو من في ذكر العدد
 يدخل خسيم من ليس منهم ان ذكر عدد اكثر منهم او خرج منهم
 من هو منهم ان ذكر عدد اقل منهم لان امر الواحد على
 تقدير اشتغاله على جميع الشرايط لا يفيد الطن ولا جرة
 به في الاعتقاد است انتهى وترتيب ابن عفاية ثلثة
 بنابر النسبة كما لا يك كتب برسل او رده الا افضل
 رسل وشرف كتب بر ملائكة ظاهرا است الى الامم

(62)

و قصد این سیکم بر روز قیامت آن روزیست که آخر
کار همه یاران و اینست استخرا را اعمال خیرا و شر او
لهذا الزایوم آخر گویند و وصی که در آخرت
و ایام آن قنانه را صفت است که در فتاوی بطبری
میگوید هر که تقاضا داشت و در فرج و اهل آنکار کند
کافر کرد و زبر که تقاضا آنها به رضای آن ثابت شده
و آنکار رضی موجب کفر است یعنی بعد از آنکه اهل
آن در آن قرار گیرند فانی نشوند دیگر باید دانست
که هفت خیر فانی نکرد و باقی ماند هفت و درج و عرش
و کرسی و لوح و قلم و ارواح کذا فی شرح الامالی سید
و قس فی نفیج صور که همه خیر فانی کرد و این اسباب سبب فنا
پذیر نشوند یعنی آنکه داخل الاما شاء الله باشد و از
تفسیر معینی و بیضاوی و غیرهما معلوم میشود که مراد از
ما شاء الله بعضی ملائکه مقربین اند یعنی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل که آنهاست نفیج صور نمیند و نفیج

ارواح شهيد الكفة اندون في المعينة ان من يموت ملك
 الموت فلا يبقى الله تعالى يقول لمن الملك اليوم يا
 مراء ثم يجيب نفسه فيقول الله تعالى الواحد القهار
 ابن صديق في رتبة في الله تعالى في قوله
 الله تعالى ملك الموت يعني بعد النفخة من بقي خلق فيقول
 يا رب انت الهى الذى لا يموت فى جبريل وميكائيل و
 اسرافيل وحمل العرش وبقيت قيام الله تعالى ملك الموت
 ان يقبض ارواحهم فيقبض هكذا فى رواية الكلى وفى
 رواية مقاتل وعبد بن كعب عن ابى هريرة رضى الله
 يقول ولسميت جبريل وميكائيل واسرافيل وحمل العرش
 ثم يقول الله تعالى ملك الموت من بقي من خلقى وهو
 اعلم فيقول يا رب انت الهى الذى لا يموت وبقى عبد
 الضعيف فيقول الله تعالى سمع قولى كل نفس ذائقة
 الموت وفى خبر اخر فيصح صحة لو كان الخلق عليهم
 حياتهم لو كان من صحة وبقول لو كنت اعلم ان الشرع الروح

هذه المراجعة كنت على فضل ومع المؤمنين اسبق ثم
يموت ولا يبقى احد من الخلق عند ذلك ابن الملك
واين الجارية واين الذين ياكلون من ريعه وان غري
ثم يقول الله تعالى من الملك فلا عليه احد فحجب
لنفسه ويقول لهذا الواحد القهار الحديث ايضا في
المذكور حديث بالاسناد ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال ما بين النطقين اربعون سنة
ثم تيرا الله ما من السماء انتمى در نفس معين موافق بين
يعني اجل سال خرم کرده است اگر چه در بعضی احادیث
راوی را فراموش شده است تا اجل روز بده اجل
ماه و اجل سال را محتمل داشته است ببلکه از کتب
فقه و کلام جهان مستفاد میشود که در نیت امور سبعه
موجود باشند و از کتب بعضی صوفیه مثل فکوک
شیخ صدر الدین قونیوی و نقد لصوص مولوی جامی
خیان طاهری شود که ارواح کل و عرش و کرسی

و بهشت و دوزخ بمانی باشند و در فصوص نیز در فصوص
 یونسی اشاره بقای آنکه واضح است و از کتب بعضی
 صوفیه مثل مصیری و شرح فصوص شیخ علی پور و غیره
 چنان معلوم میگردد که وقت آمدن قیامت گری
 خیزد از حق تعالی استی و درین شرح استحال که بوجه
 نیست بلکه این محال قدر است پس اگر فصوص قطعی
 به بقاء امور مذکوره نه ثابت است راست ایمان بقای
 آنها در مبدت می آریم و گرنه ظاهر حل شیئی ملک
 الوجود میگرد این جماعه صوفیه است رضوان الله عنهم اگرچه
 افعال دارد که معنی آنست که عین ماسوی الله در
 خیر و ال و فساد است چنانکه قاضی میفادی و غیره گفته اند
 کل شیئی ملک الوجود ای ذات فانی ماعده ممکن ملک
 می صد ذات معدوم فی لفظ الله اسم و لفظ و الیوم
 الاخر در فقه اکبریت زیرا که بعثت بعد الموت واقع
 شده که کفایت از آن میکند لیکن چون در شهر

این کتاب جز از حالت حق تعالی

اوست

تفسیر و تفسیر

بست و خالی از قایده نیست مذکور نمود و شد و غیر
نیزه و مشهور بود تعالی البقی امان آرد و بی باکترین امور
تقدیر است چنانچه است و خبر و خبر و خبر و خبر
علاوه بر جمیع تقدیر است و تقدیر است از حکم حق تعالی
است جل جلاله بلکه تقدیر خبر از حق تعالی است و شما از
ایجاد کنیم چنانکه معتقد که گویند لیکن اعتقاد باید
کرد که حق تعالی از تقدیر خبر را ضعیف است و از تقدیر نیست
کمال قال الله ولا یرضی لعباده الفراق چه هر دو بمنسبت
است کما قال الله لو شاء الله لشرکوا و ضعیف اظهار
آن بجهت است و تفصیل این مسئله در کلام است و
محصل کلام در باب تقدیر آنست که اعتقاد باید کرد که
ما شاء الله کان فلم ینا لم یکن و در حدیث مرفوع دارد
ان ازیرین ثابت ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
لو انفق مثل احدی بهما فی سبیل الله ما قبله
منک حتی انوسن بالقدر و تعلم ان ما اصابک لم یمن

و قد راجع

لیخطبک وان ما اخطاک لم یکن ۴

ایضا یک ولومت محلی غیر نذاله خلعت النار رواه احمد

و ابو داود و ابن ماجه و فی حدیث آخر مرغوعا عن
ابن عباس رضی الله عنه قال رسول الله علیه وسلم
واعلم ان الله لو اجتمع علی ان ینفعوا شیئ
لم ینفعوا الا بشئ قد کتب لک ولو اجتمعوا علی ان
یضرک الا بشئ قد کتب علیک فاعلم انما فعلت الصغیر
رواه احمد و المرندی اگر کسی گوید چون چهار دست
پس توابع و عقاب موقوف بر عمل بنده نباشد بچهار
انست که حقیقتا بنده را قدرت جبری بر عمل داده است
و آن عزم تمام بر اصدار فعل است و تحقیق آنست که اول
خطر فعل می آید بعده رای آنکه باید کرد یا نه حاصل کرد
بعده اراده وجود آن فعل یا عدم آن میکند و غرم خرم بر
اصدار او میکند یا باز آمدن از و بعده مشیت خود مباشر
میشود فعل را تا فعل مفارن آن مشیت است و خارج
موجود میکند پس ایجاد در خارج بخلق است یا بشد و غرم

جرم دزدن مخلوق العبد میشود و ثواب و عقاب برین
عزم است که کسب تعبیر از آن در قرآن و حدیث
و اصول کلام واقع گشته اند اما کسب و علیها ما
و این را کلامی بسمی میرساند و این شش آن را
ما سعی و آن سعه سوف بری و قال تعالی برین کان
مشکور را الی غیر ذلك من الآیات و الا احادیث
و تفصل این مسئله قبل ازین درین کتاب واضح
تر و روشن تر مذکور نموده شده است و الله الموفق
و الباقی الحمد و ایمان آوردیم و تصدیق کنیم که بحوث
میشوند و جمیع اموات بعد از موت در روز قیامت
نمانند و این جمیع امور سابقه که مذکور شد در ایمان
حق است و ناسبت درین سبب هیچ شبهه نمیتواند
بود که حق خیر و البعث باشد و مراد ازین تصدیق
آنست که آنچه ثابت شده بخصوص قطعی از احکام
روز قیامت و غیرا تفصیلی که مذکور شد سابقه

مشر و حساب و میزان و حوض و صراط و جنبه و تار
 و سفاعت و عضاة و غیر و لک مما مفصلا سمعہ راسق و
 ثابت النفس الامری باید و است کس درین بنحیکه نہ
 سبب استناہ نیست و حدیث و تفسیر فقہ انوالیث
 روح آورده اند کہ بعد از نفخ اولی جا کہ گذشت ثم
 بامر اسد السماء ان میطر فتمطر کنی الرجال اربعین لوجا
 حتی یکون الماء خوف کل شیء انشی عشر ذراعات
 خلق بذلك الما کنبات الیفیل حتی تکاملت اجسادهم
 حور کما کانت فی الدنیا ثم یقول اسد تعالی لیجی حبلہ
 حرس فنجیون باذن اسد و فیہم اسرافیل فامرہ
 فیاخذ الصور فضعہ علی فیہ ثم یقول لیجی جبریل و میکائیل
 و ملک الموت لیمیتون یا ذل اسد ثم یدعوا سبالا رواج و یقول
 بہا فنجعلہا فی الصور ثم بامر اسد اسرافیل بان یفخ فیہ
 نفخة العین فخرج الارواح کانہا اتحل قد ملأت
 ما بین السماء و الارض فیہ حل الارواح فی الارض

الى الاجساد في الحيا ثم فتشق الارض عنهم قال
صلى الله عليه وسلم انا اول من يشق الارض في جبالها
الاهي جبرئيل وميكائيل واسرافيل والملك استفسر لوق
الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم مع البراق وعقل من
الجنة فتشق الارض عنه فينظر الى جبرئيل فيقول يا جبرئيل
ما هذا اليوم فيقول هذا اليوم الحاقة ويوم القارعة فيقول
يا جبرئيل ما فعل باني فيقول جبرئيل البشر فانك
اول من قد انشقت عنه الارض فركب النبي صلى الله
عليه وسلم على البراق فكان جبرئيل اخذ اركابه وسبحان
حرب الغنائ واسرافيل حرب الدابة وملك المعص
كالحراجل بين يدي الملك ثم بامر الله تعالى اسرافيل فينزعني
الصور فاذا هم قيام ينظرون انتهى سبحان الله زهبي
شرف سيد الثقلين كحشر عالم اخرت كبريا فيست
من هذه الشرور ظهور خواهد آمد و اين حشر از ان ذره
نمود که بهتر غرر امثل عليه السلام قص کرده بود از زمین

وحق تعالی باقی داشته بود در زمین یا در علم خود آن
مثل تخم باشد که استغفار من کتاب المعاد للیدام
الصغافی چیست قال بیان المعاد من تعلم ان الذنوب
فبضها غررا نیل من الارض اولانی کل الناس باقیه
لا تمیل البتة وهو الخمر المدام منه وهو الذی اخذ علیه
المیثاق وبتوجه علیه فی القبر سوال المنکر ویتولی اجواب
برد الروح و النجوة الیه و هذا هو الذی یعلق به الروح عند
فسخ الصور ثم یبصر السائر الا و ارجح کانت لغیرت
السد حتی یقوم الشخص تاما کما کان و هذا شیء بواقفی
المتقن والشرع انتهى وقال بعضهم ان عظم الصلوات
فی الارض ادل بوجه السد و غیبت منه سایر بینه اشهاد
لا اله الا الله وحده لا شریک له و استشهد ان محمد عبده و
رسوله کواهی میدهم با کتبهت معبود بر حق مکره جل جلاله
کلا و احد است بالذات و هیچکس شریک او نیست بنده او
در صفات کواهی میدهم که تحقیق محمد صلی الله علیه و سلم

بند و رسول و برحق اللهم اجعل خاتمتنا و خاتمة
جميع المسلمين السلمات على الايمان ⁽⁶⁷⁾ سید الاولین
سید بنی عدنان المحمد و المنه علی الاصلان و الاثنان
من الله تکریم الله ان آتین بالجلالین چون نعمت ایمان
حاصل شد شکر آن بکار و از زوال آن بترسید
هر قول و فعل که موجب کفر است امر از نماید که
کلمه کفر در حالت طوع نفع در اکراه موجب اوست
اگر چه بر وجه نهر و چهل بود و کلمه کفر آنست که موجب
خلل در کونی از ارکان ایمان باشد و آن اهل حق
یکی آنکه از آن خلل در ایمان ببالغ افند جایزه معاد است
حق را گوید ای خدا اگر تو خدای چنین بکن یا کسی را سجد
عبودیت کند یا کافران را در غیب تصدیق کند و کافران
آنست که گوید مرا حق آمده از غیب خبر مسکنه یا من نفهم
خود غیب میدانم باز رحمت حق نا امید نشود یا
از قهر او اینم کرد و یا بگوید اگر خدا در روز قیامت

داد و دهن از وستانم با بگوید ای ایچیدینستم
چو سکنی با بگوید فلان مرد که خدایا بایست بود
با بگوید فلان و فلان بای فلان یا قبح خمر گرفته لبم
و خورد و مچین زنا و فلان مسائل این کنایان
آنکه از آن خلل در ایمان به پیغمبران آید برین که متضمن
موجب الکافربوت یا امانت پیغمبران او خواهد شد
سستی از ششای او و یا الکافربری از جزای که
بدان چیز خبر کرده است پیغامبر یا روضه او و الکافر از
حلال و حرام و هر حکمی که فی نفسه باشد یا از آن امانت
دین لازم آید یا استحلال کند یا استخفاف آن یا
از آن تعظیم کنو آید یا امانت از آن پیغمبری رسد
خیال معاذ گوید بهتر سلمان بادشاهی بود و پیغمبر
بنو و یا با امانت گوید دنیا داری بود یا حریصی بود
با بگوید اگر فلان پیغمبر گواهی بر سخن خود دهد گواهی او
استوارند ارم با بگوید چه بدرسمت سبکت کم

که درن یا مسواک کردن یا بگوید نماز رسم و برکت
اگر نکند ازند چه زیاده ^{نماز} و یا نماز می بخند یا روی
را بگوید تو خدین نماز کردی و بگوید یا تشبیه
نمرا اگر آن چیز را گوید که در میان آن بخند یا زنی گوید
اغث خدای بر شوهری که دشمن است یا بگوید
که من حیلمای دشمنان را منکرم یا بگوید یا ای انسان
بگوید ترو بر است یا بگوید در رم می باید علم چه کاری
آید یا کسی را بگوید تو منی یا بگوید یا نصرانی یا نصرانی
یا کافرا و بگوید حسنین یا من صحبت دارا حسین بنوری با
تو صحبت نه استغنی یا کسی را گوید تو کافری او گوید
شده گیر یا بگوید کسی را ای ملعون او بگوید
با فرشتگان را الفار آرد یا ایتی را از قرآن منکر شود
یا کتابی از کتابهای خدای تعالی نبرد یا در روز
میست یا در حساب یا در بعث یا در قرات یا بهای
یا در وزن اعمال یا در صراط یا در بهشت یا در دوزخ

شک است که اگر در دین و لغو و بیهوده ها مومن را باید
که بسیار باشد تا مثل این مویات که از وی
در وجود نیاید اگر خداوند واقع شود در حال تو به
که اگر زن باشد تجدید نکاح کند اگر چه کرده باشد
اعادت کند و میباید که زنان را نیز بگوید که از اینها
کنند و گویند و اگر نه از دین بیرون روند و نکاح بان
نماند و وطی بر آن حرام باشد باید که هر بار بگوید
که ایمان آوردم هر چه علی و سلم آورده
و نیز شدم از کفر و کفری و هر چه موجب کفر است
انزاسید ام بامید انم و اگر چه در حال وطی اطمینان
مطلوب افتد زن بگوید که هر بار این سخن بگوید و از
زن و کیل شود تا نفس او را هر بار که خواهد زنی
بر ثبوت و کالت عند الله حاجت گواهیت بعهده
آید بحضور دو گواه بر حکم و کالت آن زن را بخود بینی
و بدو بر حکم و کالت بخود زنی قبول کند و وطی و فرزند

بی شیدا باشد کذا فی تفسیر مقام القاضی شهاب الدین
الدولت آبادی ای غریب چون بکلمات کفر واقف نشی
از صفای و کبایر برهن کن که ولایت است از او موقوف
بر غیبت کما قال الله عز وجل الا ان اولیاء
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکمالوا یوقنون
ایم البشری فی الجمیة الدنیا و الآخرة ذلک هو الفوز
الغظیم و قال عز وجل ان اولیاءه لا
المستقون و لکن اکثرهم لا یعلمون و قال جل جلاله ان اکثرکم
کلم عند انفسکم و حقیقه نقوی برهن کردن از کسایر ضعیف
است و غایت او ترک عاصی است صغیره در
حد و حصر نیامورده بلکه مضابطه مقرر نموده اند هر چه خلا
سنت مومنه است و واجب است داخل صغیره است
لیکن تفاوت در میان هر دو اول مکرر و تشریحی گویند
که جلال قریب است و دریم را مکرر و تخریمی که کرام
قریب است اول موجب عتاب است و ثانی

باعث عقاب ظنا و خلاف فرض یعنی ارتکاب
 حرام کبیره است چنانکه در محیط میگوید الحمد الفاصل
 بین الصغیره و الکبیره ان الکبیره ما کان حراماً محضاً
 کالواطه و الزنا و شرب الخمر و اکل البیض و الصغیره ما لم
 یکن حراماً محضاً کالغمره و القبله انتهى اما کبایر که در باب
 رؤت میسرند تا بهنقا و میرسند و کبایر بسیار است که
 آنها موجب رد شهادت است با آنکه عین عقاب است
 قطعاً بموجب دلیل ادریه عفو از ان جایز است
 مجتص کرم و احسان و شیخ ابن حجر مکی در کنز و اخرج عن
 اقربان الکبایر چهار صد و شصت و هفت کبیره آورده
 و در شرح آن جمیع را بدلائل آوردن بمطول می انجامد
 بناء علیه بطریق ایجاز و اختصار آنچه اخبر از او اهم
 است بیان نموده می آید و بالسد التوفیق اول شرک است
 بجمیع انواعه یعنی شرک در ذات یا صفات یا افعال
 همه از گناه کبیره شمرده اند و دوم شرک خفی است یعنی

مال

ریاست و غضب بیاطل یعنی بیوجه شرعی نمودن چهارم
کینه مسلمان در دل نگاها داشتن بحکم یعنی اراده
زوال نعمت دیگری کردن ششم بگریزیدن مردم را بحقارت
نگزشتن و سرکشی در زمان برداری نمودن هفتم
عمد بر بعضی اعمال صالحه خود را عظیم ندانستن و از درشت
نمایی غافل شدن هفتم خوانمان رفتن یعنی بر امور
دنیوی اعتماد کرده بر دیگران تفاخر نمودن نهم غش یعنی
کالای بد مخفی نموده منع کردن در هم نفاق در دل داشتن
و اخلاص ظاهر کردن یازدهم مکر و خداع با مسلمان کردن
دوازدهم سخریه دانستن هار نمودن سیزدهم در بدست
فرورفتن و شکنجه پیونده بسیار گفتن چهاردهم طمع بوی
خلق کردن یعنی اینهارا مستقل در نفع دال بن یازدهم
حوص و جمع مال بی غرض شرعی نمودن شانزدهم فقیر را
از فقر حقیر نگزشتن هجدهم خوف فقر یعنی از فقر فقر خطر

رسیدن تقویم غنی از جبهه غنا کردن مرویست که در
 رئیس الناس دور کردن فقر از مجلس غوغا و زنجیرهای
 علیه السلام علی رضی الله عنه را فرمود که بنویس از فقر
 در یک ناحیه رفته ششصد لیس تا ازل شد و اصرار
 مع الذین یدعون ربهم بالغذاب والعشی یریدون وجهه
 صحیفه مکتوبه را انداختند و برخاسته
 پیش فقرا آمد و معافیه نمودند و ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی الزهد
 و فی جمع الجوامع من تواضع لغنی لاجل غناه و همتی
 نوزدهم راضی بقضای خود شدن و آنچه مقرر
 هست از زنا خویش داشتن بستم محبت و نثار
 دل داشتن قال
 الکبایر یحب الیه نیا ذکره الشیخ فی الکتاب المنکوب بیت و نیم
 بزیا دنی دنیا فرمودن بستم دویم محبت مخلوق خود را
 من ساختن بخیزی که در شرع ممنوع است بستم و سوم

اطار

۴
 فقرا نمودند و باینها التماس کردند که یک
 در معنی ناسلام و در وقت و طایفه
 باین که در فقر و غنا

اطهار صلاح بشموله و غیره نمودن است و پنجم محبت داشتن
مدح خلق بعملی که نکرده است و ششم مشغول بعین
خل شدن بسبب و تنغم از امور دنیوی و تقابل و ترک
شکر ادب است و ششم محبت ملک عایت نمودن بر عهده
شرعی است و پنجم احکام شرعی آن بند داشتن و اتمام
در ادای نمودن سببی ام اعتراض از متابعت او امر
کردن بمتابعت هوی سببی دیگر گمان بعناد و حسد
نمودن سببی و دوم اراده حیوة دنیا کردن در ارض و مطمح
بهمان بودن سببی و سیوم بدگمانی بر مسلمانان نمودن بی حیا
چون ظاهر شود از دست کسی که او را خوش نمی دارد
یا خلاف نفس او باشد قبول نکردن سببی و پنجم در وقت
کناه خوش شدن سببی و ششم بر مصیبت شکر ماندن
و توبه نکردن سببی و تنغم احوال اخوة فراموش کردن
یعنی بامور دنیا دانا بودن و بامور اخوت جاهل و غافل
گشتن سببی و ششم گمان بد بر حق نمودن سببی و پنجم

از رحمت ناپدید شدن چهل علم عظیمه تحصیل
خواندن چهل و یکم از اهل علم دین پوشیده داشتن چهل
دوم بر موجب علم کردن یعنی در فراغیت در ایستادگی
چهل و سیوم دعوی در علم و توانا و عبادت و بر وجه افتخار
یعنی بغیر بلا ضرورت نمودن چهل و چهارم بر علما و مشایخ
و بادشاه عادل استحقاق کردن یعنی بحفارت نیکوین
چهل و پنجم دروغ گفتن علی الخصوص بر سر چهل و
ششم احداث بدعتی که در دین فتور افت ظاهر نمودن
چهل و هفتم مفارقت جماعه کردن یعنی از جماعه اهل اسلام
که مشهور است و جماعه است دور ماندن یعنی عمل بر
فتور این نکردن و چهل و هشتم نکذیب تقدیر نمودن بایستات
اختیار بر نفس خود را خیا که معسر که گویند چهل و نهم بعد وفا
نکردن یعنی عهد داده نقض عهد نمودن بیجا هم محبت فساد
و ظالمان و اهل معصیت داشتن یا امانت ایشان
کردن بخواه و یکم ایذا و اولیاء و بغض و عداوت

چهل و نهم

(۱۶۲)
ایشان در روز اسکن یا انست ایشان کردن بجاه
و دوم دوشتم زمانه و ادین چنانکه شعرا در بجاه و سوم
کلمه افغن که ضرر و عام باشد چنانکه ما غنست هم سنت با است
بیت یا الطال من یار کفین من با طلاق زوجه و نحو ملک و
بجاه چهارم کفوان لغت محسن نمودن بجاه پنجم کلمه بر
بعد از سماع اسم شریف او نمودن
این ندهب امام شافعی است و نزد امام اعظم یکبار در تمام
عمر فرصت است و یکبار در تمام مجلس که مذکور شود و این
در هر بار مستحب است بروایت اصح و برداشتی هر مرتبه واجب
و ممکن است که مراد شیخ ابن حجر نیز تمام مجلس باشد و الله
اعلم بجاه دهم دل رفق او غریب است و این چنانکه
بر مضطر مهربان نشود بجاه و نهم بر کبیره رضا کبیره از کبایر
دادن و اعانت بر نمودن بجاه دهم دایم الفحش
و غیر او این نام دوم است خوف آن از و محترز باشند یا اعظم
کنند بجاه و نهم سکینه اسلام شنگستن یعنی نقود را بجه مسکین را

میفرودرت در هم نمودن شصت و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 یا از زیر با مس داخل کردن شصت و یکم و نهم و نهم و نهم
 خلال آن و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 آبی از دراموش ساختن یعنی اگر باشد ناظران
 و اگر ناظران باشد دیده نمواند خواند شیخ این حجر گوید که این
 وقتی است که از تکامل و تهاون شود و بعضی و عبید
 ترک عمل نیز حمل کرده اند شصت و سیوم شد و نهم و نهم
 در قرآن کزین یعنی جدال بهوده در حقیقه قرآن نمودن شصت
 و چهارم در کناره آب یا در راه یا در سایه مسلمانان بجهت غایب
 نشستن و مقام بلید کردن شصت و پنجم از بول یا بی نماندن
 در هر دو بدن یعنی از رشائش و احتراز نکردن و شصت
 الوجه احتیاط نکردن شصت و ششم در فرائض مسامحه
 و مسامحه کردن و احتیاط تمام بوصول بحال فرض نمودن
 شصت و هفتم در فرائض غسل تساهل کردن یا آنکه
 موضوع یکموی اگر تر نشود موجب دخول ناست شصت

(73)
و ششم گفت عذرة پیش از هم ضرورتی که درین شخصیت نهیست
یا حال بغیر از حاله حیض کردن انحراف باشد اگر اصل و اندک کافر
کرد و بعد از اعتقاد و است در بعضی روایات تفاوت
یکه نیار است در او از اعتقاد هم ترک یکبار کردن بمقتاد
و یکم تا غیر نیاز نمودن از وقت یا تقدم کردن بر آن مگر بعد
سفر و مرض نزدیک کسی که آن جایز است بمقتاد دوم خواهد
بر سطحی کردن که خوف افشادن باشد شیخ این حجر میگوید
که اکثر علما این را از کبار شمرده اند صواب است که حکم کرده
است بمقتاد و سیوم ترک اعتدال در رکوع و سجود نمودن
این مذہب کسی که اعتدال فرض است چنانکه امام شافعی و
امام ابو یوسف ظاهر است بر مذہب کسی که واجب است
چنانکه امام و امام محمد در روایت اصحاب از ایشان
مکرره بخوبی است پس قریب بکیره باشد بر تقدیریکه که
کیره تخصیصی مجامع کرده شود چنانکه از محط گذشته است و اگر
واجب شیر شامل داشته چنانکه از عند کبار معلوم شود

سپس این هم کیره باشد و اندک اعتقاد و چهارم
میش مصلی که نشان و قبحی که ستره اندخته باشد و
حد آن در صورت مختلف است اما آن که نظر اندوز
حالتی که چشم بر محل سجده باشد بگذرند و سب و در
سجده و غیره تا دیوارش رفتن ممنوع است و حجم ترک
جماعت تمام اهل فریه نمودن و اگر شهادت ترک شود و ترک
و حبس که بر و این جماعت واجب است و آن مختار محققین
است مثل شیخ ابن همام و ابن نجیم و غیره اهل مکره و حرکات
شد و کسب است بنا بر رویه مشهوره الظاهرین
مصادیق الاول اعتقاد و ششم امامت جماعت کردن
که آنها را ضعیف با امامت او نباشد بقتل و عقیم قطع صفت کردن
یعنی دانسته جای یک شخص که استن اعتقاد و ششم
صفت نماز پیش و پس کردن و برابری ملاحظه نمودن
باعتقاد و ششم سبب از امام در رکوع و سجود برداشتن
باعتقاد و ششم در نماز بسوی آسمان کردن اعتقاد و

(74)
 یک التفات در نماز بسوی اطراف نمودن ظاهر امر در
 آن باشد که پیش کردن باشد که آن کرده نمی است
 اما مجوز الحاق چشم کرده نمی است مستحب آنست
 از موضع سجده در قیام بدارد و دویم بر تنه نگاه در
 نماز دست نهادن که عمل نبود است مستند و سوم بسوی
 قبر بی ستره نماز کردن مستند و چهارم سجده قبر نکردن نمودن
 ایستادن دادن الوین در بعضی روایات امام اعظم میا
 لیکن مذموب ایه غلظه انهم کرده است مستند و پنجم حراغ
 بر قبر بغیر ضریحی برای تعظیم آن روش کردن مستند و
 ششم زیارت قبور زنان را کردن این مذموب امام شافعی
 است و بر مذموب امام اعظم بیک روایت می باشد و بعد
 روایت مکرره است از جهت عدم قبر زنان مستند و هفتم
 همراه جنازه رفتن زنان مستند و هشتم مناسبت کردن
 زنان در لباس باطلام یا حرکات که غالب در عرف مردان
 باشد مستند و نهم عکس آن یعنی مناسبت نمودن مردان

مستحب
 نهی

بزبان همچنان نودم سفر کردن مردان تنها ظاهر بود و چنان
 باشد که خطر جانست و الا بعضی او ایام فوت تنهاست
 کرده و در عمل الیوم و غیره مکروه گفته اند ظاهر
 را ترک افضل است کسی را که فوت ندارد نود و یکم سفر
 کردن زن بکروه راه بی محرم نود و دوم ترک سوختن
 فال بد نمودن نود و سوم ترک نماز جمعه تا سه مرتبه نمودن
 بیعذر شرعی و ظاهر از مذهب امام اعظم است که بکرتبه
 نیک کردن بیعذر شرعی کبیره است چنانکه در بحر رایی
 حرم قطع کند کور است نود و چهارم برگردن مردمان کشتن
 روز جمعه نود و پنجم در میان حلقه کشتن نود و ششم ابر
 صرف مانجه غالت در آن ابر ششم است مردان را پوشیدن
 نود و هفتم زین را پوشیدن مردان از زین با قوه و رای
 نود و هشتم زین را برجه بارنگ در ناخرمان پوشیدن نود
 و نهم زین را نواخرمان شدن در مرد میخانه نادل آنها
 مایل شود صدم دراز کردن برجه و از ازار روی بکمر

در مقامی که بر مذبح تمام اعظم است
 میگوید که بر روی راز یا نجیه نماز کرده است و استین
 گشاده باشد و نگاه داشتن از روی اراده خود و یکم
 موی سر در پیش میفرستد مثل چادر و نحوه نمودن صد و
 دوم بعد از باریدن حواله نیال و بخوم کردن صد و سیوم
 بعد از مصیبت عیال و بیل و ثبور کردن یعنی بهنگامی و خواهی
 خود اباد نمودن و نظم صد و دوشم جنوب کردن و نومه
 کردن و باراضی ران بودن صد و چهارم استخوان است
 که قبر بر این سنگ تن و بر قبر میت شستن صد و پنجم استخوانی که
 مضمونش معلوم نباشد خواندن و قهره و غیره که بهمه
 رحم چشم می بندند نگاه داشتن صد و ششم ملاقات
 یعنی موت را کرده داشتن صد و هفتم رکات
 ندادن دینی عذر شرعی تاخیر نمودن صد و هشتم بر کسی که
 فرصت است از آنجا گرفتن با وجود علم مانند او صاحب
 عسرت صد و نهم خیانت در صد و فیه یاد در شرکت مادر

امانت کردن صد و دهم از اهل حرفت و سوداگران
 بر راهها با ستم زکوة و عشر چیزها گرفتن صد و یازدهم
 بالخاص بوال کردن نماز و بیسوی رسید صد و دوازدهم
 کسی که قدرت دارد او را از مردم سوال کردن و مردمانی
 که که قدرت کسی دارد او را از مردم سوال کردن صد و دهم
 فی رحم را وقت اضطرار با وجود قدرت محروم داشتن
 بی آنکه عذر شرعی باشد صد و چهاردهم بعد از عطا امانت
 بر دار خود داشتن بقدریکه باعث اذیت او نشود صد
 و پانزدهم آب مباح را منع کردن از محتاجان و در همین
 حکم است انش بوقت حاجت ندادن و ننگ در جانی
 که بسیار است محتاج را بقدر ضرورت ندادن صد و
 شانزدهم شکر منع صوری نکردن صد و هفدهم کسی که
 بنام خدا سوال کند با وجود قدرت او را جبری
 ندادن صد و نوزدهم روز ماه رمضان المبالغه بغیر
 شرعی عمدا افطار کردن صد و نوزدهم تاخیر بغیر در

تضار رمضان کردن شیخ بن محمد این را در کبایر شمرده
اند و لیکن نزدایمه حنفیه آنرا نکرده است و در صغیره بودن
شصت صد و بیست و یکم برآوردن زن در صحت و از خانه
و احوال حج و عمره نفلی بی صحت است و کسب بطن در زرع نقل
بی امر او نکاه است این همه را شیخ در کبایر شمرده و اینها
برین آورده اند و این ممنوعیت نزد حنفیه بی صحت است
و کبایر آن زن و فتنی که مهر محل نهاده باشد مجوز است
باکر است صد و بیست و یکم روزه هر دو عید و ایام
نکاه است صد و بیست و دوم دفای نذر کردن بجهت
باشد یا غیره صد و بیست و سوم بعد از غروب احتکاف
شکستن بیعذر شرعی و تخمین هر عملی که باشد بی ضرر
شکستن ممنوعیت و شکستن نماز بی ضرر است و ارام
ذکره فی فتح القدر و البحر الرایت صد و بیست و چهارم جاع
بحال خود در مسجد کردن صد و بیست و پنجم با وجود
تاخیر در حج تا وقت فوت بودن صد و بیست و ششم

احوال جمیع شکستن مد و بیت و هفتم محرم را صید خالوت
 کردن صد و بیست و هشتم در سجد حرام این محرم است
 حلال کردن صد و بیست و نهم الحاد در حرم مکه نمودن
 بعضی غیر این با احتیاط عام در مکه کرده و بعضی محل
 مکه بی احوال گفته اند صد و سی ام تخویف اهل بیته
 در دل داشتن و احداث حدث در آن نمودن و محدث
 است برادران جای دادن این امور را بعهده مسطور و در صد و
 سی و یکم ترک الصحبه با وجود قدرت نمودن بر تقدیر یک
 قابل بر وجه آن باشد کذا فی الرد ابر و هیه دلیل
 علی ان ترک الواجب کسیره و هو مکروه و تحریم با فلاح بشرط
 کونها و اما قطبیا صد و سی و دوم بوسه اضمحیه فرود رفتن
 برای خود صد و سی و سیوم کوشش و بنی حیوان این
 و بر روی او داغ کردن و حیوان غیر صیدی را هدف
 ساختن و حیوان غیر مال بفروختن و در فرج حیوان

نیکی نکردن یا بعضی بکار دنیا و بچ نه نمودن این پنج کبیره راجع
بیک چنین است که بر حیوان بیوجه ششوی تعدی کردن
صدوسی و چهارم ذبح بنام غیر حق کردن معاذ الله اگر
اعتقاد ذبح بآن داشته باشد کفر است مگر نه کبیره است
اما اگر کسی ذبح بنام حق سبحانه تعالی و قواش روح و بر
به بخشد بآن معنی که هر که بآن بخورد قواش بدان بزرگ
رسد جایز است و مجرب اگر نه نیست نعمت بیایه و یافا
ذبح کند حرام است اما ذبح بجهت تقرب الی الله کند
و بفقر اطعام خوراند نایب برکت او آن خبر بقایابد مجوز است
مگر از بر دستگیر سماع شد و از فقه هم معلوم میشود صد
سی و پنجم جانور را بکبیره یا سبایی یا وسیله یا حرام کردن
که عمل کفار است صدوسی و ششم نام خود را نام
دیگری ملک الا حاکم بقا داشت یعنی پادشاه که
را گفتن صدوسی و هفتم شکر خواه بنک باشد خواه ایفون
یا جاشبهل یا غیر آن که تا حد مسکر رساند خوردن اما شرعاً

اعظم و امام است در غایت سکر است و نذر امام محمد
 قلیل و کثیر اوساوی و فقهوی برین است چنانکه در حاشیه
 شیخ الاسلام راجع و تلمایه و در کتابهای معتبره فقهیه
 است شیخ ابن خلدون درین سکر است زعفران و غیره نیز
 اندکی در فقه حنفی زعفران را مباح فرموده اند چنانکه در جامع
 المسالك مذکور است کل شیء من الطیب کما یفقد الحلیما
 العذة اذا خلط بالطعام صراطعا و سقط حکم کالزعفران
 و الکافور و الا فاویة من الکحل و الدار حینی و القفل
 ظاهر اقرب بحقی باشد زیرا که سکر و زعفران منسوب
 علی المخصوص که مطبوخ باشد آری در ان تفویج انقلاب
 چنانکه در کتب طب مقرر است و الله اعلم و سکر را سه
 حد موده اند حد ضمت و آن آنست که در قول تغلیظه
 یعنی سخن بهود و خلاف معاد گوید و حد نقض و ضو و آن
 آنست که در رفتار خوک طاهر شود و حد زردن آنست
 که آسمان از زمین نشناسد این مذهب امام اعظم

است و نزد صاحبیه بدان در امور غیبه لکلم بید بایست
 و نزد امام شافعی حد آن در امور سابقه بغیر در رفتار است
 کذا فی حاشیة الجلیبی علی شرح التوفایة قال حاصل فیه
 الا عظم ان تغیر القول موجب لغیر الفعل موجب
 لنقض الوضوء و تغیر المعرفت للحد صدوسی و ششم آنچه حرام
 است آنرا خوردن بی تحفصه صدوسی و نهم جانور یا آدم
 را با تش سوختن بس داغ دادن آدم و جانور بضرورت
 حرام باشد و گناه کبیره صد و چهل تنادل کس یا قدر یا مفر
 نمودن صد و چهل و یکم آزاد را و زدن صد و چهل و دوم اجیر را
 در دادن ابره تاخیر کردن یا اجرت کم دادن صد و چهل و
 سیوم ربوا خوردن و ربوا گرفتن و کاغذ آن نوشتن و
 شاهد بر آن شدن و سعی در نمودن که اینهمه در گناه برابر
 است چنانکه در احادیث صحیحہ دارد است که ربوا افتلا
 غزو گناه دارد که اسان ترا ز همه زنا بما در است رواه ابن
 ماجه صد و چهل و چهارم حیلہ در اخذ ربوا و منع زکوٰۃ نمودن و

حد آنست که
 در امور سابقه

در ذریعہ بایکجه ضرورت حیلہ را جایز داشته اند لیکن
احوط آنست که تا خمس برسد بحیلہ نیز عمل نکند که یکنزد
و احمد و امت صد و چهل و پنج حقوق الدین یا یکی ازینیا
نمودن صد و چهل و ششم اجرت زودادن گرفتن صد
چهل و هفتم مال یکسها مجرمه حاصل نموده خوردن و دین
داخلست اینهم و ساخر و مصور و غیر ذلک یعنی دو کبره میشود
یکی ان کسب دیگر آن حاصل خوردن صد و چهل و ششم
احتکار کردن یعنی در وقت ارزانی طعام خریده ذخیره
بنیت کفرانی نمودن صد و چهل و نهم نفقه در بیع و میمان
مادر و فرزندان و بادر میان دو برادر کردن صد و پنجاهم انکو
و اینندان بدست کسی که شراب خواهد کرد فروختن صد
و پنجاه و یکم امر بدست قوطی فروختن صد و پنجاه و دوم
داه بدست دایه فروختن و همان حکم دارد فروختن خرگه
باعث برجام باشد مثل آله سلاح بدست اهل دار جز
فروختن در نحوه دلک ما به سبب الف و صد و پنجاهیم

بهای مال را بپردازن تا آنکه قصده خرید کردن باشد صد و مجاه
 و دوم فروختن مال پیش بگیری بعد از آنکه فروخته باشد پیش
 یکی صد و پنجاه و چهارم بعد از آنکه هائی مال را بفروخت یک سالانی
 از آنکه بخواهد بخری مثل آنکه و غیره باشد که گفتن این
 هر سه چیز در کتب فقه حنفی مکرر و مکرر اندیش در کتب پیش آمده
 ظاهر اگر است بخوبی باشد صد و مجاه و ششم دعا در بیع نمودن
 مثلاً آنکه عیب مخفی کردن یا آنکه تصریح یعنی شیر در بستان جمع نمود
 فروختن و غیره ملک صد و مجاه و هفتم ترویج متاع بگویند بیع
 نمودن صد و مجاه و هشتم نقصان در کابل و وزن کردن و غیره
 فروختن صد و مجاه و نهم از کسی که قرض ببرد داده است
 انتفاع حاصل آوردن که قبل از قرض معاد نبوده باشد
 صد و شصتم در وقت ترویج نیت عدم ایفاء مهر دانستن
 یا قرض باین نیت گرفتن یا خود را غنی نمودن و قرض گرفتن
 و حال آنکه دهنده حال و نمیداند صد و شصت و یکم بعد از
 مطالبه قرض ادا نکردن یا آنکه قدرت دارد صد و شصت و دوم

دوم مال یتیم خوردن یعنی در مال خود هیچ نموده بی احتیاج
 حال او صرف نمودن صدقه و شصت و بیستم در امر مال
 صرف نمودن و در هجدهن حکم است دادن بیسی کرد و نذر
 در امر صرف خواهد نمود و شصت و چهارم در هجدهن کسی
 راه انداخته که ضرر به در صد و شصت و پنجم بنامینا را
 از راه کم ساختن صد و شصت و ششم تصرف در راه محله
 بی اذن اهل آن کردن و تصرف در شریع عام بطریق که مسلمانان
 ضرر رسد نمودن و تصرف در دیوار مشترک یا دیوار همسایه
 بقتل در عادت نیست کردن صد و شصت و هفتم بعد
 از ضمانت در ادا حق آن با وجود قیست تفصیه نمودن
 صد و شصت و هشتم یکی از وارثان یا اجنبی در دفع نفیض
 اقرار کردن تا بان و انفی که با و عداوت دارد حق شرعی از
 صد و شصت و نهم اقرار نکردن بر نفیض حق واقعی کسی را وقتی
 که وارثان نمیدانند یا ستمند صد و هفتم الفارسی و افغنی
 نمودن یا اقرار به نوبه دروغ کردن یا الفارسیه یا الفار

اعتناق نمودن صد و هفتاد و یک استعمال عاریت در غیر
چیزی که بنام آن عاریت گرفته است کردن و دیگر برایی
رخصت او عاریت دادن و باز و فسخ آن زیاده
در عمل الحاق است صد و هفتاد و دوم مقدار یک و ص
زین غیر او در آنست که فتن صد و هفتاد و یک عاریت مشت
و عرقه و مرد لغه کردن نزد کسی که ممنوع است بجهت آنکه میمان
اکنیه بجهت حاجیان در کار است صد و هفتاد و چهارم مردم را
از مباح شرعی منع کردن چنانکه در شارع عام یا خالق
باز این مقبره یا معدن از انتفاع بوجه شرعی مانع آمدن صد
هفتاد و پنجم در وقف تصرفی طریق شرعی کردن یعنی
که واقف مقور نموده است عمل نکردن مگر آنکه آن طریق
غیر مشروع باشد صد و هفتاد و ششم در لفظه شرع الطراد
نمودن و از ادراک ظاهر الروایه برای بردارنده موقوف نمود
اند و از امام محمد روایت که در مقدار ده دوم شرعی و زیاده
از آن تا یکسال تعریف باید نمود در مقامی که یافته است

و در مجمع خلایق و در بارایعنی از علامت آن باب بر رسید
 و نه درم تا سه درم یکماه تعریف بطریق مذکور باید کرد و از
 سه درم تا یک درم یک ماه تعریف نماید کرده و از یک درم تا یک فلس
 یک روز تعریف باید کرد و در یک فلس طاعت است و جایز بود
 و زیاده آن اگر کسی میداند در درم تمام مذکور فقیر را میرسد که
 که بخود صرف نماید و معنی برفقه صرف کند اگر حشمت بعد از سه
 شدن بر صواب راضی شد بهتر و گرنه آن مبلغ با و ادا نماید
 آنرا که فی کتب المغنیه من الفقهاء شرح الهدایه و غیره مصادیق
 و منعم بر وقت بزدنش آن لفظه باشد هرگز حق صدقه فقیران را
 در وقت و صیت ضرر بدارت ساینده بر لغوی با وجود و دار
 فقیر لغیر وجه و صیت نمودن یا اگر از ثلث و صیت کردن
 صدقه فقیران و نه ترک تزوج با وجود احتیاج تمام و قدرت بر ادای
 آن بهر وجه مهربان و اطعام نمودن صدقه مستند و نظر بشهوت زن و جنبه
 انداختن یا لمس او کردن یا در خلوت نشستن صدقه مستند و
 نظر بشهوت کوی امر و یا لمس او یا شهوت باطلت یا او

ما احتمال وقوع درخت نمودن صد و هشتاد و دوم غنیمت
بنا وجود قدر شمع نمودن صد و هشتاد و سوم غنیمت کردن
صد و هشتاد و چهارم نیای که کسی کرده دارد او را یاد کردن
صد و هشتاد و پنجم سخن کردن صد و هشتاد و ششم
بر کسی بستان صد و هشتاد و هشتم خطبه ای بعد از خطبه
در کبر قبول کرده است اظهار ساختن و در خطبه سابقه خلل
انداختن صد و هشتاد و نهم شوهر را بر زن و زن را بر شوهر
یا غلام را بر صاحب یا صاحب بر غلام فی موجب شرعی دلگیر
کردن صد و نودم سایه را اندازسانیدن اگر چه ذمی باشد
باین طریق که در حرم او مخفی نظر انداختن یا خبری که از روی
شرع شریف مباح نیست در جوار او بطریق که انداز او باشد
سید نمودن صد و نود و یکم عمارت فوق حاجت از روی تکبر
و فخر ساختن صد و نود و دوم از غنیمت خیانت کردن مطلق
خیانت نیز از کبار است لیکن این خصوصیه کناه بسیار دارد
ناجدا شمرده شد صد و نود و سوم پوشیدن خیانت بعد از

بر آن صد و نود و چهارم سحری که در و کفر نباشد تعلیم
 نمودن و طلب عمل بر آن کردن صد و نود و پنجم دیوس بودن
 یعنی زن خود را پیش ما حرم ظاهر نمودن صد و نود و ششم جماع
 در دبر زن یا مرد کردن صد و نود و هفتم کف نجس نجس یا رضی
 یا مصاهرتی بستن اگرچه وطی نکرده باشد صد و نود و هشتم
 مرد و مطلق یا زن مطلقه کجلا را رضی بودن و محلل شدن کذا فی
 الزوج و نزد امام اعظم این کار از کبریات شمرده اند صد
 و نود و نهم مرد و یا زن آنچه از تفصیل جماع گذشت است
 پیش دیگر بی ظاهری ساختن دو صد و بیست و یکم زنی خود را
 برای جماع بردن بطریقی که او واقف گردد و صد و یکم
 صورت زنی روح کردن اگرچه نظیر نداشته باشد و صد
 و دوم طفیلی در مهانی شدن بی رخصت صاحب طعام
 دو صد و سوم طعام پیش از شمع بی رضا و مبرمان خوردن
 دو صد و چهارم از مال خود پیش از حد تنکول نمودن یعنی
 قدری که یقین میداند که ضرر خواهد کرد خوردن یا اسراف نمودن

در اطعمه و شرب بنمودن از جهت حرص و بطالت و اگر غرض
اصحیح شرعی باشد مجوز است و دوسه و نیم در میان عدل لغاه
نداشتن در نوبت معیره برومی که در شریعت مقرر است و صدوم
با وجود قدرت بر عیال طعام و کسوت تنگی کردن و صدوم
بار از مسلم به غیر شرعی سه روز مهاجرت نمودن و ترک
سخن کردن و بعد از ملاقات اعراض کردن در میان خود و
سلام علیکم گفتن و بهتر ازین برود کسی است که اول سلام
گوید و دوسه و هشتم در دل کینه مسلم لغاه داشتن و دوسه و نهم
خوشبختی مالیده باریت زن را بیرون آید و دوسه و دهم
طلاق از مردیم موجب شرعی طلب نمودن و دوسه و یازدهم خذف
محض یا محضه بر ما یا بلوا طه نمودن و با وجود قدرت بر منع از
زحیر نکردن و دوسه و دوازدهم غارت مسلمان و یا زب
بدشنام یا غیره ریختن و دوسه و سیزدهم لفظ لعنت
گفتن و دوسه و چهاردهم طعن در نسب کسی که ثابت الذمت
تجب البشع ظاهر کردن و دوسه و یازدهم داخل کردن در عیارت

اینجی را در قومی یعنی شکم از زنا باشد و او را منسوب به روح
 بالسد یعنی موی کردن پس اینجاد و کبشیرت یکی ناه و یکجی
 اذ عار ان مرد دیگر را و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 شده رعایت کوک لایق که در سیرت از کتبت
 و بر آمدن نگاهند استن و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 ناه و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 یعنی خود را از دیگری گفتن و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 کردن و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 و یکم سید حتی غلام و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 و تکلیف مالایطاق نمودن و عهد شبی جرم شرعی زدن با غلام
 خصی کردن یا بوجه دیگر تغذیب نمودن و دود و دود و دود و دود
 خون ناحق مسلم با دومی ریختن و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 بوجهی که در شرع مجوز نیست مسلم با دومی بدشنام باز دین
 یا بکفرتن مال کردن و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 و امر او قضات در وقت حاجت رعایا و مسلمانان و از

(۸۴)
اینان در وقت اضطرار محتاج شدن در وقت غیبت
نکاه داشته باشند بی وجه شرعی و صدق نیست و ششم حاکم مکنه
کردن خوف در دل بوجیه آوردن یا بطلان ترمیم شرعی
ترسانیدن و صدق نیست و ششم حرمان ساختن و حد
از دوطرفه علایمان بی اجرت و بی رضا او گرفتن در حدیث
و ششم علم بخوم اموختن و عمل بران کردن و کاین را بریدن
و فال بد گرفتن و فال بد دادن و برخطوط ارماع و کون
یا آن خط زدن که عبارت آن از رمل است و صدق نیست
و نهم از باد شاد و مسلم بسبب امرونیوی باغی شدن و صدق
و سی ام با وجود علم بخیانیت خود امامت یا اماره یا قضا
گرفتن و بدل مال در طلب امور مذکوره کردن یا دالسته
ظالم یا فاسق را بر مسلمانان حاکم ساختن و صدق نیست و دهم
مظلوم را با وجود قدرت نصرت نمودن یا او را در وقت
طلب نصرت عدم انتظار شرمند کردن و صدق نیست
و دهم و ظالمان داخل شدن در رضا اظلم اینان و او

کلمه گفتن در حدیث صحیح سه مرتبه بار آمده است اول
 منع ظالم یا مکرکه خلاف شرع است بدست گیرند
 و اگر نتواند دل از روی ناراضی باشد و اگر این قدم نهند
 مقدار دانه خردل ایمان ندارد و صدوسی و سیوم پیش
 حاکم خوف کسی بردن که سبب غضب شود مسلم را دوشه
 و سی و چهارم یا عدو یعنی ای دشمن گفتن با لفظ
 کافر گفتن دوشه و سی و پنجم در حدی از حد و شرعی است
 نمودن دوشه و سی و ششم احوال مخفی کسی بجهت آنکه فضیلت
 غمخس کند دوشه و سی و هفتم اظهار لباس صالحان نمودن
 در بیعت کنایهها اگر چه صغیره باشد کردن دوشه و سی و هشتم
 زنا و لو اطمه و آنچه رسید اینهاست در آن سعی نمودن دوشه
 و سی و نهم جماع بهیمة معنی چهار باب کردن دوشه و چهارم در آن
 در میان خود سحقی یعنی زنج لغوه مالیدن دوشه و چهارم
 لغاع منع بستن که با جماع ایمة اربعه و ام است در آنچه مالک بعضی
 روایه است کنند امام خبری در شرح مصابیح گفته اند که خطاست

وزارت از روی بیست و دو چهل و دوم دزدی کردن دزد
و چهل و سیوم شش و نیم در آن وجه بقطره باشد و هر چه بیست
و سیمه آن شد آن جناب که شایسته آن است که عوام را در انکار
آوردن باید است و در وقت بیست و دو چهل و دوم دزدی
همین حکم است در باقی اشهر مگر نه نزد امام شافعی و
و غیرهما و فتوی بر آنست که در مکره غیر اشهر مذکور شد و نزد
امام اعظم قدس مکره عوام است احادیث صحیح و کذاست
بر عمت مکر مطلقا میکنند و لهذا فتوی بر دوازده و دوه و
چهل و چهارم از سوراخ در خانه کسی نکر این دوه و چهل و چهارم
نزد خندان کردن مشهور است که سنت است و کلام شیخ این
جز مستفاد میشود که بر مرد و زن واجب است که بکند فقه حنفی است
که در حال سنه و نساء و مکرمه دوه و چهل و ششم از جهاد
کردن با وجود حاجت و تخلیص مسلم از دست کفار نمودن
با وجود قدرت دوه و چهل و هفتم امر معروف و نهی
نکر است که امر بفرض مکارک فرض را فرض است و غیر

واجب واجب و اگر سنت سنت و اگر مستحب مستحب و
تجربین ترک نمی از فاعل حرام حرام است و از مکروه مکروه است
تجربین یا و نیزها لیکن مراتب آن متفاوت است چنانکه معلوم
دو صد و چهل و هشتم مخالفه قول با فصل یعنی ترک داعیه عدم
ایثار لیکن این بر مذہب امام اعظم کسی است که وفای وعدہ
و واجب میدانند اما بر مذہب امام ربیع مستحب بلکه سنت است
لیکن در تشریحی باشد دو صد و چهل و نهم جواب امام معز شری
ندادن و این بر مذہب ماکروه تحریمی است زیرا که جواب است
دو صد و پنجاهم از حکم کافران در وقتی که زیاده از دو صد باشد
کیه خشن دو صد و پنجاه یکم ترک تیراندازی بعد از آموختن کردن
در وقتی که حاجت دفع کفار باشد دو صد و پنجاه و دوم رضای
مردم بسخطی حاصل نمودن یعنی جهت رعایت
در سستی کردن یا حق کسی ضایع کردن دو صد و پنجاه
و سوم رشود گرفتن دو صد و پنجاه و چهارم قضا با جهل در
کردن بجز وظن و تخمین یا در قضا جور نمودن دو صد و پنجاه و پنجم

قبول بدیهه کسی نمودن در حق او شفاعت پیش دگری که
است یا خواهر کرد و دو صدی که ششم خصومت نیل کردن
یا باطل بر آن چنانکه کل و الخصومت میکنند یا خصومت
باشد لیکن در آن ایدار مرد و سالان بدست نام و غیره کردن دو صد
در جای بیستم مجادله در علم با وجود معرفت حق نمودن از جهت
دگر دو صد و پنجاه و ششم کتم شهادت در وقت حاجت کردن
دو صد و پنجاه و نهم در مجلس فاسقان و شاربان استن کردن
و شصتم قمار با ختن استقلالاً یا نکره دو صد و شصت و یکم
زرد با ختن بشرطی که هر کسی که حرام است نزد امام شافعی
بجهت حرب و ترکه خاطر با ختن بشرط آنکه وقت نماز در هوا باشد
و غیره اسباب مکرر نباشد دو صد و شصت و دوم لهو باطل
شدن نماز و طل و غیره زدن یا شنیدن آن در غیر امكنه که منع
مجاز نموده است و احتراز امثال آن بلا شبهه اولی است
که در مغفرت الوقت باشد دو صد و شصت و سوم بیگانه
مستمل بر ذم و مجلس باشد یا در و همچو مسلم باشد شنیدن

دو صد و شصت و هجدهم بر صغیر دایم مداومت نمودن
دو صد و شصت و هجدهم ترک توبه از کبایر نمودن یعنی توبه از کبیره
بالفعل لازمست از توبه و قیوم و نسایم توبه کردن کبیره دیگر
است دو صد و شصت و هجدهم بعضی اهل کربلا که جماعه مشرین
اهل مدینه اند در دل داشتند دو صد و شصت و هجدهم بنام
اصحاب غم علی اند علیهم السلام دادن بر صحابی که باشد اما در
خلفاء را شریفین پس شیخین را کفر است و فحش افش است
در مذاهب امام اعظم و نزد امام شافعی صحابه مطلقا کفر نیست
لیکن فسق عظیم است دو صد و شصت و هجدهم بعد از اذکار کردن
یا اعلام خدمت بر وجهی که او راضی نباشد فرمودن دو صد و شصت
و هجدهم حبس عت را جای دادن و بر و هر بانی کردن دو صد و شصت
و هجدهم اهل را اعانت نمودن و بلکار محرم مدد کردن منع
نکردن دو صد و هفتاد و یکم ترک دفع کفار به بنابر سرحد و غیره
کردن دو صد و هفتاد و دوم بر عیب مسلمانان راه نمودن دو صد
و هفتاد و سوم خیانت در القضا و عده طلاق کردن دو صد
و هفتاد

میباشد در چهارم سستی در قیامت صدائی نمودن دوصد
و هفتاد و پنجم سستی در دفع نمودن دوصد و هفتاد و ششم
بعیزها نمودن حتی مثل سستی در دفع نمودن دوصد و هفتاد و هفتم
انکه اگر چنین باشد من کلام یا از مسلمانان بیزارم دوصد و
هفتاد و هشتم و نهم و فایده آنست که در شرع مجوز است نمودن دوصد
و هشتاد و نهم و طری رحبه نمودن و این غرض است امام شافعی است
که نزد ایشان قبل از وظای اظهار رحبت شرط است
و اما نزد امام اعظم بخود و طری رحبت حاصل میشود حاجت
خیریت پس کبیره است لیکن ترک افضل است دوصد
و هشتاد و یکم و دایم محبت آن داشتن که مردم بتعظیم من خیر
تا عزت من در زمان ظاهر شود دوصد و نهم و در قیامت
مطابق امر شرع زفتن یعنی اعانت کسی فی امر شرعی بخود
خود کردن دوصد و هشتاد و دهم و در بهاء جزئی موافق حق
بها نمودن حاصدا انکه حتی غیر ضایع کردن دانسته دوصد و نهم
و چهارم لفظ مادر و خواهر و مانند آن زن گفتن و این را اظهار

گویند اگر نیت عدم جماع کفیه است ظهار مینویسند و اگر نیت
 فقه مقرر است اگر نیت طلاق کفیه است طلاق باین
 است و اگر نیت طلاق ندارد طلاق است و صد و شصت و دو
 پنجم معذره طلاق موت برادر از خانه برآمدن در فقه حنفی معذره
 طلاق را بر آمدن جایز نیست معذره موت را جایز است و صد
 و هشتاد و نهم بر آوردن از خانه هر دو معذره را همین حکم است
 خاتمه در رد و اجراست نزد ما قیاس را ماسبق معذره فوت
 را حاضر باشد انتهی ما انتخب و اقسنت من کتاب انتخاب
 بعضی المتأخرین من الزواج و شرحه دسماه انتخاب الزواج و قد
 زودت علیه ما کان فی ذکر من مذمب ابی حنیفه
 علیه و از رخاه و به القدر کاف لائل الاعتبار و الله ولی الملائک
 و البه الرحیم فی الغون و الانتصار و علی السید ناصر
 و الاخبار من ابتداء العالم الی دار القرار لیکن باید دانست که
 بعضی کبار محض سبب است و بعضی مع ذلک متکلف را مردود
 شبهه فی الشرع میکنند دانستن آنها اهم است و آن است

(۸۶) که حشر علی باب متعلق است و سواهی آن بلکه سواهی مذکور است
 کمیند و زجر الحقایق و غیره که بقعه شمرده اند که بسبب این شهادت
 او قبول نیست این رویه البته اخراج کند تفصیل آن درین مختصر
 کتب بیان ندارد و در بحر الزخار بعد از شمرده که باریقتا و حکیمه این
 گفته است و حاصله این کل من لذت کمیند و از آخر علی صغیره
 فانه لسقط عند الله انشی پس بشار علیه از جمیع کبیره احتراز نمودن
 از اهرم مهمان و الد الموفق و غایب و احادیثی خبیثه
 در بیان شروع و حشر و حوض و میزان و صراط و دروز و نیت
 اراد نامیم که بالا در بیان اعتقادات این سایل همه علم اخیره
 است که با هم شروع نکشت ترجمه آن احادیث که از کتب معتبره
 منقولست بفارسی گفته میشود تا فایده عام حاصل گردد و البته در
 کمال کرده آئین از پس امام سیوطی صاحب جمیع الجوامع رساله
 در باب بیان احوال موقتی در برزخ که علم زیارت احیاء دارند
 یا نه سخن زیارت آن شونند یا نه اباد در میان خود محقق میگردد یا نه
 مقام اینها کجاست اراد نموده بعضی از آن است که بجهت قریه

خود که می شناخته باشند او را پس لازم کند مگر آن امتیاز است
 و در روایت دیگر است که اگر نمی شناسد بعد از این بشناسد
 و در بعضی نسخه ها و جمع و غنچه است اما قاضی ابی القاسم و راه این
 الدنیا الضا و امام احمد روایت میکنند که هر فرمودی
 عملهای شما معروض میشود در خونین شما اگر خوب است خوب است
 میشوند و اگر غارت دعا میکنند بطرفی روایت میکنند چون
 میشود روح مومن اهل رحمت یعنی آنکه خلاص یافته اند پیش
 می بینند که کسی پیش می آید بر آن دهنده را تا آنکه برسد
 حواله ایشان خود الحادیت و در حدیث دیگر است که
 راز صلاح و لذت بر داده میشود تا خلقی حشمت مراد را حاصل
 کرد و راه ابن ابی الدنیا و روح بصورت جانوری کرده در درخت
 بهشت کشته میشود تا زرع بر آن در آن فی الموطا و در حق
 شهید آمده که در بهشت هر جا که خواهند سیر نمایند و هر چه خواهند از
 آن بهشت بخورند راه احمد و ابوداود و در الحاکم و در بعضی روایات

که ارواح مؤمنین در بهشت قطره می کنند بسوی نزلهای خود
در پیشگاه رواء ابو نعیم و در روائی آمده که ارواح مؤمنین گداشته
شده از سیر می کنند چنانچه می خوانند رواء ابن ابی الدنیا و در
میان ارواح مؤمنین ملاقات می کنند و در مودت و محبت
و الفتی بیده اهل بیت عارفون که متعارف الطیبر
را اس لجه رواء ابن ابی الدنیا فی حدیث تطویل و در حدیث
است که ملاقات کنند و روح مؤمن بر مقدار راه بگذرد
با وجود آنکه در میان خود حالت جمیع ملاقات نکرده باشند رواء
احمد عن ابن عمر موقوفه و در حدیث است که از مردی است اهل
ادرا و خشت میشود و اقرار او که مرده اند خوشحال میشوند و آن
مرده خوشوقت تر می گردد و از آنکه سافر و تنگی که بیاید از سفر
بسوی اهل خویش رواء ابن ابی الدنیا با ساینده عن عبید
جبر موقوفه و اما پس در حدیث صحیح است که مردی حشر
کرده میشوند در روز قیامت از زمینی سفید که سرخی فی الحمله
باشد مانند زمان میده در حالتی که نباشد در آن زمین علم

هیچ یکی یعنی ثانیه هیچ چیز نباشد رواه البخاری و مسلم و در
 قرآن و اقصی فاذا هم بالساهرة یعنی ناگاه موتی حشر کرده میشوند
 بر زمین ساهرة و آن موضع است در بیت المقدس که محاوره می
 حکیم بان نام ~~است~~ ^{الحشر} مولانا احمد خندکیوید که در
 که در حدیث است که حشر شود بر زمین که بر کتاه نگرده باشند
 و معلوم است که بیت المقدس چنین نیست باز جواب میدهد که
 چون تبدیل کنند آن زمین بر زمین دیگر و هم تبدیل الارض
 نیز الارض مبارک الله و در علیه السلام حکم فرمود که بر آن کتاه نگارده
 شده و دیگر نیز آنکه کفار از ابرو حشر کرده میشوند چنانکه در
 خدا نیست و ن علی و جوهم الی ختم الایة و در حدیث صحیح
 گذشت که حق ~~ساده~~ قادر است که بر و راهی سازد
 چنانکه بر راهی ساخته است دیگر بعد از حشر چون گردن بر
 زبانش نهاد و گزواه البشجان و فی روایه مسلم فرموده که
 آفتاب را از خلق تا باشد مقدار میلی پس بشکند و عرق
 بقدر افعال خود بعضی را کعبین بعضی را کسین بعضی را کلم بعضی

مذکور آفرین بنظر فکیر و مردم و ترقی نمودن کمالات و شایستگی
که عرف خود مردم را در آن روزگار و در عین آن زمان

و این روایتی است از علی بن ابی طالب که میگوید که ای برادر
 کار مرا دوست داشته باش که هر چه بسوی من و من به سوی تو باشد مقدار قیام در
 عوق بیت و پیروزان است و آن بزم من اسان شود
 میشود از نصف روز روزه ابوعلی بسند صحیح بلکه اسان تر از
 نماز فرض روزه ابن حبان فی صحیح این حدیث و بعضی حاد
 دیگر آیه قرآنی بوم کان مقدار چنین است که سنه ران
 میکند که در ازبی آن در سجاه هزار سال باشد و حدیثی
 قبل الاغنیاء نصف بوم تمامه سنه که در صحاح وارد است
 و آیه کالت سنه مالمعدون دلالت میکند که هزار سال باشد
 که حضرت مسیح الاولیا فرمودند حدیث اول بیان شمس
 از مرشدت کافران را چنان بنماید و لغو مقدار دلالت
 بر آن میکند و میفرمودند که در روایتی هست که بوم که مناسبت
 بیان آسانیت که مومنان را چنان بنماید و فی الحقیقه هزار
 ساله است چنانکه در احادیث صحیح مقرر شده است
 و الله اعلم و در حدیث که در محشر و قتی که جمع شوند بر

که فقر او را کین امت محمدی صلی الله علیه و سلم کجا اندیش
و خیر نداشتند که چه عمل کرده اند شما یعنی بجهت این و در گویند
و فقر صبر کردیم حکم شود که قبل از غنیا به پا نهد سال و زیست
روند راه الطرانی و این جهان فی صحیح و خلاصی این حق
بشاعت النسر و صلی الله علیه و سلم خواهد شد چنانکه در
حدیث صحیح وارد است از انبیاء هر چه از حق است که با وجود
همراه غیر صلی الله علیه و سلم در یک دعوی یعنی بهائی پس دست
نمزد - نیانه گوشت و از بدندان و از آن خورد و فرمود و اما
سید الناس یوم القيمة آیا امید انبیا که سبب آن چیست جمع
میکنند حتی سوار و تمام اولین و آخرین را در یک خاکش
می بیند آنها بیننده و می شنوند و یاد کنند همه او آن خود را
فرستگان همه را می بیند و او از حکم الهی همه او آن خود را می
شنوند و اقباب او رده شود پس برسد مردم را که
و غم خیز را که طاقت ندارند یعنی از غرق حال ایشان بگفت
تک شود پس بعضی گویند مر بعضی را با غمی بیند و هر که

است همه را از حال بد ایا تقصیر نمیکند کسی را که سفاقت
 پروردگار شایسته گویند که بیائید خاص خود بیدار کرده و
 نوح از روح خاص خود نموده است و امر فرمود تا دستهای را
 سجده کردند و ساکن گردیدند و در پشت ایال شفیع مانیدند
 پیش برود و خود ایا حال مارانی مینی و ترجمه نمیکند پس
 گوید تحقیق بر این غضب کرده است امر و غضبی که نکرده
 مثل آن قبل این و نخواهد کرد بعد ازین و بد رستی که بر
 مع فرموده بود از اکل شجره در بهشت من بیفرمانی کردم
 نفسی نفسی بر دید بسوی غیر من بر دیدش نوح پس بیاید
 پیش نوح پس گویند ای نوح تو اول رسولان بسوی
 اهل بهشتی یعنی از ان رسولان که بعدم اطاعت او عذاب
 نازل شود گویند ای نوح ترا در کلام مجید شکر نام نهاده است
 ایا حال مارانی مینی و ترجمه نمیکند و سفاقت نمی نای
 تا خود نوح گوید که من ای امر و غضبی کرده است که نکرده
 بود مثل آن قبل این و نخواهد کرد بعد ازین و بد رستی که من

ایا تقصیر نمیکند کسی را که سفاقت
 پروردگار شایسته گویند که بیائید خاص خود بیدار کرده و
 نوح از روح خاص خود نموده است و امر فرمود تا دستهای را
 سجده کردند و ساکن گردیدند و در پشت ایال شفیع مانیدند
 پیش برود و خود ایا حال مارانی مینی و ترجمه نمیکند پس
 گوید تحقیق بر این غضب کرده است امر و غضبی که نکرده
 مثل آن قبل این و نخواهد کرد بعد ازین و بد رستی که بر
 مع فرموده بود از اکل شجره در بهشت من بیفرمانی کردم
 نفسی نفسی بر دید بسوی غیر من بر دیدش نوح پس بیاید
 پیش نوح پس گویند ای نوح تو اول رسولان بسوی
 اهل بهشتی یعنی از ان رسولان که بعدم اطاعت او عذاب
 نازل شود گویند ای نوح ترا در کلام مجید شکر نام نهاده است
 ایا حال مارانی مینی و ترجمه نمیکند و سفاقت نمی نای
 تا خود نوح گوید که من ای امر و غضبی کرده است که نکرده
 بود مثل آن قبل این و نخواهد کرد بعد ازین و بد رستی که من

که دعا بد کردم بر قوم خود نفسی نفسی بروید پیش
من بروید پیش مرا ایسم پس بیایند پیش مرا ایسم و بگویند که
ای تعالی **است** دلیل او هستی از جمیع اهل زمین تا آخرت
کرده شفیع ما باشیش بر درگاه خود ایارحم غمگین
پس بگوید که امروز من **ای** غصب کرده است غصتی کرده
بود و نخواهد کرد مثل آن و تحقیق من سه دروغ گفته ام پس بگوید
آن هر سه را بگوید نفسی نفسی نفسی بروید پیش غم من بروید
میش موسی پس بیایند پیش موسی پس بگویند ای موسی
تو رسول خدا **فصل** داده است **رسالت**
بجلام خویش شفیع ما شو نزد درگاه من غصتی که مثل
آن قبل ازین نشد و بعد ازین نخواهد شد و بد رستی کن
قتل کرده ام نفس را که ما مورمان بنودم نفسی نفسی بروید
بموی غیر من بروید پیش عیسی پس بیایند و بگویند ای
عیسی تو رسول **حق** هستی و کلامی که انداختی
بما ایسم دروغ خاص هستی که بعضی امر کن ایجاد نمود

است و نیز استنکام ساختن در کعبه شریف شفع ماسو بسوی پروردگار
یا خود یا با اهل بیت و ترحم نمی کنی پس عیسی کوید پروردگار
ما من غضب کرده است امروز غضبی که قبل ازین نکرده
است بعد ازین نخواهد کرد هیچ کسای ذکر نیکند و بگوید نفسی
نفسی بروید پس غم من بروید پیش پروردگار
پس عیسی بیاید پیش من و بگوید یا پروردگار من هستی و
خاتم النبیین هستی همه کنان اول و آخر تو بخشید
شفیع ماسو پیش پروردگار خویش با ترحم و حال یا نمکنی
پس من را بی شوم تا بیایم پاس عرض پس بقم سحر کنان
مرور در خود رافع کند در از زمان و الهام کند
مرا حمدای و ثنای نیک که قبل ازین بحکس فتح نکرده
است بعد ازان گفته شود یا سر بردار سوال کن عطا کرده
خواهد شد شفاعت کن قبول کرده میشود پس سر بردارم و
گویم امتی یا رب پس گفته شود که داخل کن امت ترا
آنها که حساب آنها معاف نموده شده است از در ولزه

راست بهشت و آنها در درباری دیگر نیز شریکند سولند
 که در میان دو مصراع و بهشت مثل مابین مکه و حجاز بوده
 البخاری و مسلم یعنی جماعت حکم بدین قول بالفعل نموده
 شود بافتاب را ازین صلیب خلاص نموده در موقوف حساب
 بجهت محاسبه میزان نموده کرد و در فی روایه البخاری
 و مسلم فی ثونی فاقول انما لها فاستاذن علی ربی فمؤذن
 لی و یلبسنی محامدا حمده لما لا یخبر فی الان فاحمده تبارک المحام
 و اخره ساجدا فیقال یا ارفع راسک و قل سمع و سل
 تعظم و اشفع تشفع فاقول یا رب استی امتی فیقال اطلق
 اخرج من کان فی قلبه مقدار شعرة من ایمان فانیطلق
 فاعمل ثم اعوذ فاحمده تبارک المحام ثم اخره ساجدا فیقال
 ارفع راسک و قل سمع و سل تعظم و اشفع تشفع فیقول
 استی امتی فیقال اطلق کل من فی قلبه منقال ذرة
 او خردله من ایمان فانیطلق فاعمل ثم اعوذ فاحمده تبارک
 المحام ثم اخره ساجدا فیقال یا ارفع راسک و قل

تسمع و سئل لم يرد و شفع تشفع فاقول يا رب امّتي امّتي فقال
ان اطلق فاجرح من كان في قلبه دمي اذ في شغال حبس خردل من
ایمان خارج من امار فالطلق فافعل ثم اعود ارا العبة فاحمده
تلك الحامد ثم اخر له ساجدا فقال يا رب ارفع راسك قال
قال ليس ذلك لك لكن ارفعني و جلالي و كبري
و عظمي لا اخرج من ههنا من قال الله متفق عليه ظاهر
رواية سابقة مخالفة و ارد لطبق بدو وجه ميتواند بود يا مراه
از عذاب محض باشد با جماعه را بی توقف در بخشه بدوزخ
فرستاده باشند اول بهتر می نماید اگر چه نانی نانی طبعه شایع
مشکوة اختیار نموده است و الله اعلم و دیگر باید دانست
که توقف در هر سجده الهی در بقدر هفت باشد چنانکه در
حدیث ابو یعلی و برار و ابن جابر فی صحیح وارد است
ذكر الشيخ ابن حجر المكي في الروا بعد از خلاصی از محضرت
میزان بجهت محض کنند مولانا خیالی در حاشیه شرح
عقاید میگوید و الم شهوان المیزان قبل الصراط و ماری

من الصحابة قالوا يا رسول الله نطلبك يوم الحشر فقال
 علي الصراط فان لم تجد فاعلى الميزان
 وان لم تجد فاعلى الخوض فوجه بان المطلب في الاكسنة
 المرتبة يجوز ان يستأنف من كل طرف انهار وانه
 غريبة فلما تعارض المشهور انتهى وبلود المشهور ما ورد
 جمع الخواص في الدعاء حسبى الله عند المسئلة في القبر
 عند الميزان حسبى عند الصراط فان الترتيب الذي
 في قوله تعالى في الموضع لان مقام طلب الكفاية في الاكسنة المتر
 كما يدل عليه البقية الحديث اما الخوض فتعرف انه حوض
 في الموقف وفي الجنة والذي في الموقف فالظاهر انه
 قبل الصراط كما سيجي عن الشيخ ابو الحسن الاشعري قبل
 قبل الميزان والصراط در حديث صحيح وارد است كه نهاده
 شود تر از دراي وزن اعمال روز قيامت چنانكه اگر وزن
 كرده شود اسمها و وزن دران هر اینه موزون كرد پس
 فرستگان كویند كیست كه اعمال او درین میزان سنجیده شود

یعنی به حسدات او بر کرد پس حق تعالی فرماید هر کسی را
که خواهم از بند مکان خود فرشتهم آن کویند سجاوند عابدنا
که حق عبادتک به او احکام و قائل صحیح علی شرط مسلم
ما وضع فی المیزان النفل من خلق حسن انتهى و در وقت
محاسبه بعضی را حساب بر کرده شود و چنانکه گذشت
قریب کنند گنفت در حفظ خویش و فرمایا یا
یا داری که ان گناه را و ان گناه را که در فلان فلان روز
کرده بودی بنده بگوید آری یا رب تا آنکه در دل بنده مغرور
شود که هلاک شدم فرماید بپوشیدم از او و دنیا
و می بخشم امر و زبیر علیها صاید است راست او داده شود
الحمد لله متفق علیه و بعضی را وقت حساب در میزان آن
نموده شود و چنانکه در حدیث صحیح گذشت که در بلیه کسبیات
گذشته شود و نود و نه صحیفه مکتوب که هر یک باید البصر
یعنی نقد در از باشد که چشم انجاریت و منتهی کرد و چون
عذر نماید ملک لطافت یعنی کا عذباره که در و طم

سبها دست باشد برادرانند و او را هر چه تعقل کرد اندر راه
 الترمذی در این ماحجه و بعضی را در حساب مناقشه شود و چنانکه
 در حدیث بخاری واردین نقوش فی الحیاء غیب
 و در حدیث وارد است ایل میشود و دو قدم بنده از
 قیامت از موقوف تا آنکه سوال کرده شود عمل او چهار
 چیز از عمر او که درجه فنا کرده است از عمل او که در آن
 برجه قدر عمل کرده است و از مال او که از چه وجه ب
 نموده و کجا مصرف کرده و از جسم او که در کدام عمل
 احتمال نموده تا آنکه که گذشت بر سر راه راوله الترمذی
 و صحیح و در صحیح و غیره وارد است که فرموده می باشد
 سئل عن امرأه ادا می کند ای مردمان حقوق بسوی اهل تا آنکه
 فضا ص گرفته میشود و مرکوب بندی را از کوس بند ساع دار
 و در سن احمد وارد است حتی الذرة من الذرة و ایضا
 بنده حسن گفت چه می بیند از مردم و وقت
 حشر یا برهنه بدن برهنه می خشنه و بی هیچ اسباب باشند

(۹۴) پس نداشتند و تحقیق که سبب حاضر شوند با دوازی که
همه اهل محبتند اما بدان که ان الملك لا یغنی عن اهل النار
و بعد از حدیثی از ائمه ان یدخل الجنة و لا احد من اهل النار معه
حق حق قضیه حق الله قلنا کیف و انما فی جفاه غرلا بهما یغنی
لاستی ان قال الحسنات و السبات و شیخ ابن حجر می در رد و ابرو
میگوید که در حدیث صحیح است
را و از داند جواب ندارد در است مبارک مسواک
بود گفت اگر خوف قصاص نمیشود بان مسواک و فی الکلام
العزیز یوم تشهد علیهم الستم و ایدیم و ارجلهم با کالوا و یحلقون
و فیه البضایو میبندند اخبار با در وقت حساب اگر منکر
شود اعضا کوای دهند و قطعیان زمین کوای بدید در احاد
صحیح دارد است که از شکر نمیشود رسیده شود در و ایست
طبرانی که شخصی حبشی بخت آنرا در آمد بس گفت یا رسول
الله حق تعالی سارا فضل داد بختهای بسیار و بنور اگر من
ایمان آورم و عمل کنم مثل ایمان و عمل شما باشم یا شما در بخت

فرمود صلی الله علیه و آله بعد از نماز هر روز یا ایها الذین آمنوا
 بگوید باشد و راغب نذر حق تعالی بگوید سبحان الله بگوید
 نوزده شود و را یک ملک عمل نیک پس گفت آنمرد چگونه
 پاک شود کسی بعد از این کرم یا رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله
 سوگند حق تعالی که می آید مرد بعلهای که اگر بر کوه نهاده شود و نتواند
 برد است پس نعمتی از نعمتهای حق تعالی بر خیر دهد در مقابل شکر
 خود در آرد اگر فضل در رسد درین بودند که سوره اهل اقی
 علی الانان حین من الدهر نازل شد تا ملک کبیر الکفایت
 یا رسول الله ایامی بیند چشم در بهشت مثل خیزی که نمی بیند
 چشم تو پیمبر فرمود نعم پس که کرد آن صحبت نابان پس تسلیم
 کرد این عمر رضی الله عنه گوید که دیدم پیمبر صلی الله علیه و آله
 که فرومی آوردند او را در قبر و در حدیث وارد است که روزی
 بر آمد آن صلی الله علیه و آله در صلی الله علیه وسلم بر اصحاب و فرمود بر آمد از نزد
 من دوست من جبرئیل همین ساخت دوجی آورده بود یا
 سوگند حق تعالی که ترا راستی رطل فرستاده است حق تعالی

را بنده از بقدر عبادت کرده بعد و پانصد سال بر سر کوهی
در دریا که عرض و طول آن کوه سی درسی گز بود و دریا محیط
او بود و چهار هزار فرسخ از هر طرف حق تعالی جهت او حساب
سید و شریف بمقدار عرض انگشت از اندرون کوه جاری نموده
بود که چو میشه آب آن در پایین کوه و یکدخت انار نیز در آن
کوه رو داشته بود که هر روز یک انار تیار می افتاد که غذای او
هر زمان شام برای و صومیرفت و انار تیار گرفته می خورد و باز آنده نماز
مشغول میشد سوال کردم حق تعالی در وقت موت که قفسی بود
او را در سجده کند و در سجده باشد تا روز قیامت از زمین
با خبر دیگر بر و مسلط نشود تا از سجده بازماند و چنین باشد
تا آنکه سبعوت شود یعنی زنده شود در حالتی که ساجده باشد و فرمود
چون بر سر سجده ایستاد که گفت جبرئیل جان کردی پس
با جماعه فرستگان رو میکنند بر من وقتی که با سمان فرو می آیم و ملا
میردیم یعنی او را همچنان سجده می یابیم یا سجد
شمرده می سازد در علم یعنی خبری خواهد فرمود او را روز قیامت

که موافق علم جواب نخواهد داد و نشنیده خواهد شد و آنست
 که مبعوث کند روز قیامت پس در موقوف جانها سازد و پیش
 حضور خود پس بگوید صلواتی داخل کنید این بیدار شد
 بر حمت من پس بگوید ای پروردگار بلکه بعمل خود سخت
 شده ام پس بگوید حق تعالی بر حمت من باز بگوید بعمل من
 پس سلامی فرماید فرستگان را که انواع نعمت من بر او
 معلوم کنید از عمل نا امید شود پس نعمت بنیانی چشم بر او ظاهر
 کرده شود عبادت با الله سال در حساب ان تمام شود و باقی
 تمام نعمتها زیاده ماند پس فرماید حق تعالی که عمل نیک دارد
 در روز جزا داخل کنند پس کشیده شود بسوی دروزخ ان زمان
 ندادند یا پس در روز جزا داخل کن مراد از بهشت حق تعالی
 فرماید باز از بعد اسناد کرده شود بکنور پس فرماید
 که بیدار گرد تا از عدم بگوید تو یا رب باز گوید که ترا فوق
 عبادت با الله سال داد بگوید یا رب باز گوید ترا در حق
 کوه فرود آورده از امواج دریا لقاهاشت فلک کشیده

شیرین در میان آب تلخ و نار شیرین هر شب که نیاز بجهت تو
کرد با آنکه در سال یکبار بی برآید و سوال کردی که روح من در
سجده نفس کن و نگاه دار تا قیامت که نگاه داشت یعنی
اینهمه آسانها متو که نمود گوید تو را پس گوید آن چهارم و
رحمت من بود و حکم بر خول نیست میکنم رحمت خود داخل
کنید ای فرستگان این منبده مراد نیست پس خوب منبده
مومن بودی نو داخل شود در بهشت قال جبرئیل فذلک
انما الاشیاء رحمۃ الله یا محمد رواه الحاکم و صحیح و در موقوف
حساب حوض باشد که آن در صلی علیه و سلم از آن آ
نبوتانید چنانکه در حدیث صحیح بخاری و غیره دارد است
انا فظکم علی الخصوص من امر علی شرب و من شرب لم یطعم
ابدا الیردن علی اقوام عرفتم و بعرفونی ثم یحال فی دبیهم و فی
روایتی فی علی الخصوص حتی النظر من یرد علی منکم و سیوضنا
و و فی فاقول منی من امتی یقال هل ثبوت من علوا
بعد فی القدر ما بر حوا بر حوا علی اعقابهم و فی روایتی لا علم

گفت باید دانست که علما اختلاف کرده اند که حوض پنج صلی
 قبل از صراط است و جماعت از علما برین گفته
 اند که بعد از صراط است شیخ ابوالحسن اشعری گفته که صحیح است
 که قبل از صراط است از امر آنکه مردم از قبول نشدن بر اینده قاضی
 عیاض برین ابراد نموده که لا یظار ابدان فاضا میکند که حوض
 بعد از صراط باشد که این از غطش بعد از دست بعد خود
 و جواب میگوید یکی آنکه بعضی گفته اند نخواهد نوشتید در آن
 حوض از مسلمانان مگر کسی که مقدر باشد در حق او سکایت
 از دخول نارد دیگر آنکه همه بخورند لیکن عذاب بخورنده بر تغییر
 دخول و دوزخ لعطش نشود فالان ظاهر حدیث اخوان
 جمیع الامت یشربون منه الا من ارند انتهی و در حاشیه
 خبانی بر این هر دو نتیجه مذکور است شیخ احمد خطیب طرابلسی
 گفته که صحیح است که بعد از صراط و یکی در نهبت و هر دو را کوثر گویند

وقال الامام العرطبي بما حو ضان الاول قبل الصراط
 الميزان على الاصح والثاني بخلافه وكلاهما يسمى كونه كذا
 انما المردية في قول صواب نزدیکتر است از هر امله
 جمع بین اقوال العلماء والاحادیث میشود و بعضی احادیث
 نص اند برین که در موقف است جدا انتظار و مردان دور
 تقاضای بردنی میکنند از بهشت و در میز آب علی از طلا در
 از نقره در آن حوض بد میکنند یعنی تا مدتی که در کار باشد
 آب میسرانند و این تقاضا آن میکنند که اندرون بهشت
 این حوض نبات و غیره دلک من الاحادیث و بعضی در ارجا
 صحیح بخاری دارد است که میسها انا اسیر فی الجنة اذا انا
 بنهر عافیه قباب الدرمجون قلت یا هذا باجر سل قال
 هذا الکونر الذی اعطاک ربک فاذا صلبه او طینه مسک
 از فراغت و از روایات نادره است که امام زاهدی
 در تفسیر خود آورده که در خبر وارد است که حوض کوثر
 بر پشت فرشته باشد برصات قیامت هر کجا انسر در

رود و آه باشد انتهى و اول کسی که بر حوض موقوف
 وارد شود در صبح احمد وارد است که فقر باشد بحال
 صلی الله علیه و سلم من برده ای الحوض علی سبی الشحنته
 و بهم الدنیه ثابهم لایکون المنعمات ولا یخفون الله
 یعنی ابواب السلاطین الحدیث و فی روایه للنجین فی
 اباریق الذنب و الفضة کعد و نجوم السماء و اکثر فی روایه
 للتجاری حوضی میره شهر را و مسلم روایه سوار لایزید طوله
 علی ارضه قال القطیانی کجوم السماء فی الاشراف
 انتهى بعده تمام است و در صلی الله علیه و سلم من برده
 ای الحوض علی امنی بحسب المراتب سوی للمرتبین از ان
 آب حی حانه بها لجمع فرزندان و دوستان بلکه جمیع
 مومنان روزی کناد بالنون و الصاد بعده بطراط از زمین
 تا آسمان یعنی در پشت نهاده شود که مردم بر آن سوار شده
 داخل ثبت شوند در حدیث است که هر یک مومن را
 نوری بقدر اعمال او عنایت نموده شود بعضی را مانند

کوه بعضی را کم از آن و بعضی را مثل درخت خرمال بعضی را
 کم از آن تا آنکه آخر کسی باشد که منور باشد از انکشت
 هر دو یابی ادو قتی که روشن رود راه رود و باز چون
 نشیند استاده همه بگذرند بر بطراط بر قدر نور خویش راه
 الحاکم و صحیح در روایت کرد طبرانی بسند حسن از ابن مسعود
 رضی الله عنه که نهاده شود بطراط بر پشت دوزخ در زمین
 محشر در حالی که دوزخ بالا آورده باشند و کرد بر کرد مردم
 باشند گفت که در تیر مسک شمشیر تیز باشد بر و قدم
 کند بعضی بقیضند و بعضی بگذرند مانند برق و بعضی مانند باد و
 بعضی چون اسپ تیز رفتار بعضی چون حواله وانی بعضی چون
 سیر میانه بعضی رفتار آسمان استی مصلد در روایت صحیح
 دیگر است که بعضی چون افغان و خیران خلاص شوند مومنان
 از صراط یعنی بدر بخت رسیدند در گاه و آنکه
 در حقی مومنانی که از راه در دوزخ افتاده اند عرض نمایند
 کافوا بصومون معنا و یصلون و بحون پس تراشود بر اندکس

هر کرامی سنا سید و هر کمند حق تشا صورت آن
 عمو منافی که در دوزخ افتاده اند و دوزخ تا مومنان کامل
 از دوزخ بر آرند پس بر آورند خلق بسیار که دوزخ گرفته
 باشند تا نصف سابق و غار که بس بگویند که باقی نمانده
 است یارب از جماعه که امر کرده بودی به بر آوردن آنها
 پس فرمان شود که باز روید و آورید کسی که در دل او
 مقدار دینار ایمان باشد باز روید و برابرید باز عرض کنند
 حکم شود که برابرید کسی را که در دل او مقدار ذره ایمان باشد
 پس برابرید خلق کثیر را بعد از آن که گوید شفقت الیه یکتا
 شفیع النبیین و شفیع المؤمنون و لم یبق الا ارحم الراحمین
 یقتض و قبضه من النار فخرج منها قوم لم یعملوا خیرا قط
 فعدادوا حاقا فلیقیمهم فی نهر فی افواه الجنة فخرجون کما خرج
 الجنة قال رسول الله صلی الله علیه و آله فخرجون کما یخرجون
 فی زفافهم الخوام فیرفعهم اهل الجنة انهم لا یعقوا آسدا الذین
 ارحاهم الجنة لغير عمل عملوه و لا جبر قد موه ثم یقول الله

او صل فی الجنة فمما یرتموه هم یرمکم فیقولون ربنا اعطینا ما لم
 تقط احد من العالمین فیقول لکم عندی افضل من هذا
 فیقولون یا ربنا ای شیئی افضل من هذا فیقول ضای
 فلو اسخط علیکم بعده ایداروا البخاری و مسلم و للفظ له
 و آخر کسی که از مضراط افتان و خیزان بر درخت اید
 مقدار ده حصه دنیا او را داده شود و چنانکه در حدیث
 وارد است الناس یرون علی قدر نوره مشهم من بر کفر
 فیه العین و مشهم من البرق الخاطف و مشهم من بر کاسح
 و مشهم من بر کافقصار اللواکب و مشهم من بر کشه الاصل
 حتی یمر الذی معطى نوره علی ظهره فیه کسب و وجه و ید و راس
 و یجری او یعلق بید و یجر رید و یصیب حوائج النار فلا یرزق
 كذلك حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها فقال الحمد لله
 الذی مالم یعظم احد الا بما فی منها بعد او راسها فینطلق
 الی غیره باب الجنة فیغسل فیجود علی ریح اهل الجنة
 و الواهم یرى ما فی الجنة و قد یخینک من النار فیقول

اجعل مني وبينهما حجابا حتى لا يجمع بينهما وخلقها
 وبرى اورفع منزل امام ذكك كانا بوفية بالنسبة اليه حكم
 فيقول رب اعطني ذكك اغنني به فيقول رحيم الحكيم
 اعطيتك تسال غيره فيقول لا وخرت بك يا رب اوتني
 منزل حسن منه فيعطاه فينزل له ثم يسكت فيقول الله
 جل ذكره مالك لالت فيقول قد سالتك
 حتى استجبتك فيقول الله جل ذكره الم ترض ان اعطيتك
 مثل الدنيا منه خلقتها الى يوم اثنين وعشرة اضعافه
 فيقول اتنزي دانت فيقول الله جل
 ذكره لا ولكني على ذلك فادرس فيقول الحقني بالناس
 قال فينطلق برمل في الجنة حتى اذا ادنى من الناس رفع
 قصر من درة فيخر ساجدا فيقال له ارفع راسك مالك
 فيقول رايت بني او ثري فيقال انما هو منزل من
 لك قال ثم بقى رحلا فتحيينا السجود له فيقال له فيقول رب
 انك ملك من الملائكة فيقول انما خازن من خازنك

وعبد ربه عبادك تحت يدي الف فهران على مثل ما انا
عليه فمنه طلق الماسة حتى يفتح رباب القصر قال وهو من درة جوهرة
سقايتها عذرا بيا وعلقتها ومعاخنها اسنانا تسبقه جوهرة
خضراء مسطحة بحرا فيها سبعون بابا كل باب يفيض الى جوهرة
خضراء مسطحة كل جوهرة تفيض الى جوهرة على غير لون الاخرى
في كل جوهرة سرور وازواج ووصايف ادناس ودر عينا وعلها
سبعون حلقة بربى نخ سافها من دراهمها كيد ما مرانه ولبد
مرانها اذا اعرض عنها اعراضها رادرت في عينه
ضعفا عما كانت قبل ذلك يقول لها والند بقدر راد
في عيني سبعين ضعفا لبقال له اشرف فيشرف فيقال له
ما لكل مسيرة مائة عام سيقدر لك فقال عمر رضى عنه
لما سمع هذا الحديث من ابن مسعود كعب الاشجع ما وجد
ابن ام عبد ما كعب عن ابي اهل الجنة منزل فكيف اعلا
هم قال يا امير المؤمنين بالاعين رات ولا اذن سمعت
فذكر الحديث رواه ابن ابى الدنيا والطبراني من طرق

در حدیث صحیح در روایه الحاکم صحیح فی ذکر النار و الجنة
 در حدیث وارد است که هر کلام حق سبحانه و تعالی
 پیدا کرد بهشت و دوزخ را فرستاد جبرئیل البسوی شبست
 و فرمود به بین آنرا و آنچه مستغذ کرده شده است در
 مراہل آنرا آمد و دید پس باز گشت و عرض نمود که سوکنده
 بغرت نو که نشود کسی خبر این را مگر داخل شود در و
 پس امر کرد حق تعالی که مفارقه و مشقات مخفوف کرده
 شود یعنی انواع فقر و مصیبت در اطراف او ننهد و نو در پس
 فرمود ای جبرئیل باز رو به بین رفت دیده باز آمد و گفت
 سوکنده بغرت نو من تحقیق می ترسم که کسی داخل
 نشود بعد فرمود برو ای جبرئیل به دوزخ و آنچه مستغذ
 کرده شده است مراہل او را رفت دیده باز گشت
 و گفت سوکنده بغرت نو که نخواه شنید خبر این را مگر خوا
 تر رسید از و داخل خواهد شد در و پس امر کرده شد
 کرد اگر او شهادت و لذات نفس در و از انواع حظوظ

نقاد و راحت آماده کرده شو پس فرمود باز در وقت
وریده باز آمد گفت سوزند بجزرت تو میرسم که بجای
نیاید هیچ یکی مگر آنکه داخل شود در آن رده او بود او در
والتسای والتریدی و صحیح در حدیث دارد است که او در
شود و وزغ را مفتاد هزار همراه هر هزار مفتاد هزار فرست
که میکشند او را رده مسلم که قوله میکشند یعنی از یابین
زمین بالا میکشند از آنکه فی رحمت بر کسی حمله نکند فرمود
الحزن یاران عرض نمودند چیست ان یارسول الله فرمود
و ادیت در دوزخ که پناه میجوید و وزغ از آن هر روزی
چار صد مرتبه عرض نموده شد نیست که داخل میشود در آن
یارسول الله فرمود مستعد کرده شده است للقرا الم
این با محالهم و ان من البعض القرا الی الله الذین تردود
الی الامر و الجورة رده این باجه و التریدی معناه و مراد از
قرا خوانندگان علم اند که عمل بر آن نمیکند و غرت از آنرا

الحاکم بن حازم و نجاشی و بساط السیاحه و حاکم بن حازم و حاکم بن حازم
 کرد در حق طایفه نمیکند که احققه بعضی شایخ الحدیث و در
 حدیث است که الشیخ و فرخ بن خلد و متباین فی نفس
 کرم است روایه البخاری و مسلم و فی الحدیث ان فی
 جهنم سبعین الف وادی فی کل وادی سبعون الف شعب فی
 کل شعب سبعون الف وادی فی کل وادی سبعون الف بیت
 فی کل بیت سبعون الف بیری فی کل بیری ثمان فی شقی
 کل ثمان الف عرق لا یشبع الکافر و المافی حتی یوافی
 ذلک کله روایه البخاری فی تاریخ و فیہ کمال در و اینه کرده
 حاکم در صحیح خود بنویسد و مسلم فرمود اگر دلوئی از
 عشاق که شراب در خست انداخته شود در دنیا تمام دنیا
 کنده گردد و فرمود و علی بن ابی طالب اگر قطره از قوم در
 دنیا جگه فاشد کند بر تمام اهل دنیا عیش آنها بس حکایت
 باشد حال کسی که طعام او همین باشد روایه الترمذی و قال
 حسن صحیح و در حدیث است که اهل دوزخ راجسته

عظیم و نیکو عذاب بسیار خشنود تا آنکه در و راهی به نام
احمد و طهرانی آمده است عظیم شد و متنبه جانکه از رسته
کوشر تا دوش به عینا و گمشد با شد و عظم و حله
او افتاد و گز باشد جانکه در حدیث است که بعضی ازین
باشند که آتش گرفته باشد آنها را تا که بعضی و بعضی
را تا که و بعضی را تا کردن و راهی سلم و در حق ابو طالب
وارد است که دو فعل آتش در پای او باشد که از ار
آن بدین رسد و راه سلم روزی عظیم شد
شنیدند اواری نایل چون جبریل آمد پرسیدند گفت
از گناه و وزج افتاد سال است میروند تا آنکه رسید
نفعبران در آن نایل او از آن ترا شنواید بعد از آن
آمد و خبر داد خنده بردن نکرند تا وصال رواد الطاهر
و در روایت احمد و ترمذیست که اگر سنگی از آسمان نریزد
بیاید با وجود آنکه راه است رسد برین قبل از
شب و لو آنها از سلت من براس السلسلة ای التی ذکر

اربعین خیرا للیل و البیاد قبل ان یبلغ اصلها صحت
 که حاکم نصحت این کرده است و این است که نصحت
 زمین است که از زمین تکریم و دیگر باید ساله راه است
 زمین مالای که خلق بر آن است بخت مانی است و مانی
 بر سنگ و سنگ بدست فرشته است و در زمین دوم
 باد نگاه داشت شده است که بر قوم عاد و مقدار یک
 انگشتی کشته بود و ندانم مملکت شدند و در زمین سوم
 سنگهای دوزخ اند و در چهارم کبریت یعنی کندک دوزخ
 و در پنجم بارهای دوزخ و در ششم کردهای او هر کزدم
 مانند شتری بزرگ و در هفتم ابلیس است که در زنجیر
 بسته اند چون میخواهد حق عالم را بکشد کسی که میخواهد او را بفرستد
 انشبی محله از احادیث جهان مستفاد میشود که نصحت
 هفت دوزخ و هفت آسمان تا کرسی هفت هفت شوند
 و از کلام حب جام جهان نامعلوم میگردد که طبقات آسمانها

در کلمات و دوزخ شونده و الله اعلم و ما جملہ با الصالح و غیرہ
با بین زمین است و پشت یک لای آسمان چنانکہ در حدیث
وارد است سقۃ الجنة عرش الرحمن النار تحت الارضین
و انھا در حدیث است فی الجنة ثمانۃ درجۃ با بین کل در
کما بین السماء و الارض و الفردوس علی درجۃ منها
تغیر الانهار و الاربعۃ فی الجنة و من فوقها یكون العرش فاذا
سألتمہم فاساروا الفردوس رواہ الترمذی غیر ذلک
من الاحادیث چون بسبب یرا دل ذکر دوزخ در میان آمد
ناچار است کہ ذکر بہشت بچند تفسیر آورده آید بطریق قولہ
ان فی لکم منہ تدبیر و بشیر بعد برکات عظمی
العقاید ختم نموده انشاء اللہ ار علی کرم اللہ وجہہ
کہ سوال کردم سوال علی علیہ السلام را اینہ یوم کثیر المقبولین
الی الرحمن خدا کہ وفد جماعہ سوار ترا گویند فرمود علی اللہ
عندہ سوکنند بخدای کہ روح من بید قدرت او است
بدستی کہ متقیان وقتی کہ بر آئینہ عیش آید ستر مادی غیب

که باز یاد داشته باشند و پالانهای طلا بر و نهاده باشند
 و بر بای اینان در خشان نو پاشیده خطوه آنها نشانی
 و لعل رسد تا آنکه رسند به پشت ناکاه بر و حلقه قوت
 باشد بر صفی طلا ناکاه بینند آجا فسخی را که از باین او دو
 جاست و فسخی که تب یکی از آن دو چشمه بنوشند بر دی
 آنها ترو تا آنکه که عبارة از لطره العنیم است ظاهر خود و از
 دیگری وضو سازند و موبهای بر آکنده نشود یعنی بجای رون
 کرد و لب حلقه آن در بر صفی طلا بر نندای کاشکی لب نوی
 ای علی ان او از چه خوش اوار است که ظاهر میشود پس
 بهر برسد حور انرا که از و اج اینان آمده لب تابانی تمام
 که در کن دن حواله او است بفرستند او بیاید و در کشاید
 چون پیمید هر یکی خادم خود را اگر ^{نشان} او را آگاه نکند
 بذات خود هر آینه بسبب نوبت حسن سجده کند بکمان آنکه
 علی حق یس آن خادم گوید من موکل بخدمت توام
 پس همراه او شد تا آنکه بخانه آید و حوری که زوجه او

برآید و عاقله کند و گوید خست جسی در آنجا که و مخنان و
کوچه پس داخل شود در محلی که از بنیاده و مسقف و صاف
که باشد از هر دریا و یافوت و کارگاه هیچ رنگی مشاغل
و دیگری نسبت پس بناید بسوی تخت خود بر بالای او و می آید
از و در و هفتاد و از آنس یست و در هر در از آنس هفتاد و حور
باشد و در حور هفتاد و حلله پوشیده که دیده شود و مخناق
انها از و رای این حلل یعنی بجه صفا آنها همه جماع خواهد در مقدار
یک شب باشند بکالتی که جاری میشود پائین آن محلها
شیر غیر تغیر پس وقتی که استنهای طعام شود جانور میفید
برآید و باز وای خود بلند کند و انواع الوان طعام از بهلو و
ان جانور بخورند چون فارغ شوند ان جانور به برد و باشد در آن
محلهای درختهای بر میوه و قتی که شهوة میوه شود شاخ آن
درخت فرو شود بخورند میوه را استاده و بسته و تکیه زده
و در آن قوت و جلال و جلال الحسین دان و بیش این جادها
باشند و در آید و راه ابن ابی الدنیا مرغ و راه و راه

و البیهقی و غیره تا موقوفه اعلیٰ علی رضی اللہ عنہ و بواسطه
 و شهر و در حدیث صحیح است که پنجاه و نه روز صلی اللہ علیہ وسلم
 داخل میشود در بهشت از امت من بقتل او هزار و در حالتی
 که گرفته باشند بعضی دست بعضی را داخل نشود اول آن
 در بهشت تا داخل نشود آخر ایشان روزی هفتاد و نه ماه
 شب چهاردهم باشد روایه البخاری و مسلم و ایضا در حد
 صحیح است اول جماعه که داخل شوند در بهشت بر صورت
 ماه شب چهاردهم باشند بعد از آن جماعه که روزهای ایشان
 مثل ستاره که در حشران باشد در آسمان لغایت درخت
 و اهل بهشت را حاجت بر لول و غایت وقف و نخواهد
 الحدیث روایه البخاری و مسلم و در حدیث است که اهل
 بهشت نبوی مطلق نباشد و قدر یک در درازی شهت
 کردهای آن بهشت که نباشد الحدیث روایه الترمذی
 و در حدیث است که اهل بهشت بر قد آدم و صورت
 یوسف و ذل الیوب باشد علیهم السلام روایه البیهقی

و ادنی ترین اهل حیات از روی منزلت که است که می بیند در
مملکت خود هزار ساله راه پیمایی بیند و در آنرا و نیز و یک آنرا
و از و اج خود را و خادمان خود را و راه احمد یعنی همه را
همه را یک نظرت بدهی و نماید که چه راه الحاکمان است
و فی مهبیة الف سنة الدین و فی الف سنة الف سنة
نیظر الی الدخول فی کل يوم مرین یعنی هر روز در راه
آقای بخت افزای حق تعالی مشغول گردد و ترندی و این
بیان در صحیح خود مرقوم دارد و این می کند که ادنی مرتبه اهل حیات
نسی است که او را هشتاد هزار خادم باشد و هفتاد و
چوبی باشد و در روایتی طبرانی است که ده هزار خادم همیشه حاضر
باشند و در پیش صد درجه برای مجاهدان ازین بابت
که میان هر دو درجه کبابین السمار و الارض است و راه البخاری
و باشد مومن را خیمه از یک مردار بد خوف که شصت کرده
بالا داشته باشد و در و اهل او باشند که بعضی بعضی را
بیند و راه البخاری و مسلم و او را چهار هزار در باشد از

۵۰
 زکریا و یحییٰ و عیسیٰ فرشته هدیه از حق تعالی برای او آورد در روز
 این ابی الدنیا و البیهقی موقوف علی ابن عباس و در
 حدیث صحیح است بخورند اربع بیت در و طعم بسیار
 میوه را و بنوشند آب را و حاجت نیایی نشود و لیکن
 بضم طعام ماروغ شود و السلام کرده شوند تسبیح و تکبیر می
 از ایشان صادر شود بجای نفس رواه مسلم و شیخ ابن
 حجر مکی میگویند که صحیح شده است که یک هشتی رافوت
 بعد کس داده شود در خوردن و انشاء میدن و جماع کردن
 شیخ راست گفته است این حدیث در جمع الطوامع
 از طبرانی مرید است حیاء که مؤلف در فتوح الماوراء ابرار آورده
 است و در حدیث است که جانوری بر باید و نمون نباید
 که او را مفساد هزار بر باشد بجنبانند بر خود از هر بر او یک
 لون نغمه بر آید که سفید تر باشد از برف و نرم تر از مسکه
 و بلند تر از شهید نه باشد هیچ نغمتی باشد بهر دیگری رواه
 ابن ابی الدنیا بسند حسن از زندی و در حدیث است

بهشت نکاح میکند یا نه در چهار خرد و یکروشت
 نسیب به مخطوطه مذکور خود در نیا رواه البیهقی
 و در حدیث وارد است که بلند بیافریند بهشت
 که من عالمی وصف کرده است یعنی نه در عالم و نه در قوت
 مثل باین عالم و در حق است و در قوتی و آن
 حان فی صحیح و زینب است و گویند باسن اواز که
 شنیده باشد مثلاً آن هرگز رواه الطبرانی بسید صحاح
 سلمه رضی الله عنه خبرده مرا از حور عین فرمود
 سفید یعنی روشن زرک جسم موی هر یک از آنها
 نرسیده من عرض کردم خبرده با رسول الله صلی الله علیه و آله
 کانن الباقوت و المرجان گفت من خصی البیهقی سلم
 صفای آنها مثل صفای مروارید باشد که در صفت
 نرسیده اند راست مردم گفتیم یا رسول الله فیهن خیرات
 حان خبرده مرا گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله خبر الاخلاق
 حان الوحوه یعنی اخلاق آنها نیک در دنیا و آنها خور

گفتیم یا رسول الله اخبرنی عن قولک طاهرین بیض مکنون
 فرمود علی السلام الطاهر است آنها مثل طافه
 پیوه سفید باشد که داخل پوست بیض است متصل
 آن گفتیم یا رسول الله خبر ده از قول حق تعالی عمر با
 اثرا یا فرمود علی السلام زبانی که در دنیا بجز
 حسنه و بد سکل و خلق شده مرده اند آنها را حق
 تعالی ایجاد کند در حالتی که بگریاشند زبان فصیح خوش
 سکل و محبوب سیرت جوان که با یکدیگر هم سن باشند
 در حسن و غیره ما حور عین فرمود علی السلام هر یک
 زمان دنیا افضل اند مثل فضل طهارت بر طمانه یعنی بر چه
 که اشتر و کنند همان قدر زمان دنیا بر حور عین فضل دارند
 من گفتیم به چه سبب یا رسول الله فرمود علی السلام
 سبب روزه و نماز و عبادات دیگر که مرخصی سبب را کرده
 باشند نوشتند که در روزهای اینها از افروز
 خالص چشمهای ایشان را حریر خاص سفید رنگ نفع است

در دنیا
 از آنکه با آنکه چه مقدار افضل

اند

زینک منور باشند بر چهار سبزه پوشیده و بر این
 زرد یعنی طلا ترین کشته که پیش اینها مجرای مراد
 باشد در آن خموی بی آتش بخار کند الحمد لله
 ان قالت ام سلمة يا رسول الله بعضی زنان چند نفر
 میکنند چون این زن داخل بهشت شود و آنها داخل
 شوند که ایست فرمود صلی الله علیه وسلم زن را
 مختار کرده شود و اختیار کند انرا که آسن باشد از همه
 از روی خلق پس گفت صلی الله علیه وسلم ای ام
 سلمه حسن خلق بر دین دنیا و آخرت برار و راه الطرا
 فی الکبیر شیخ ابن حجر علی بعد از روایت مذکور گفته
 زنی که یک شوهر داشته است او را باشد و هر که
 از واج دارد مخیر کند و همچنین در مذمت امام اعظم مقرر است
 چنانکه در فتاوی داودی از فتاوی اصفی آمد المناحة
 فی الدنیا باقیه فی الآخرة و نیز در حسنیه علی الحور
 العین فان کان لها زوجان بخیرتینها اشتی و در

بعضی روایات است که آخر را باست شاید مراد
 آن باشد وقتی که همه در خلق با وی باشند و
 اعلم و در هشت باز است که در و خرد و فروخت میشود
 مگر صورتها پس کسی که خوش آید او را صورتی از
 مرد و یازن داخل شود صورت روه الترنیدی
 و الطرانی و این ابی الدنیا و در هشت در خان
 باشند که برآید از اعلا او و اسفل او آسمان
 زر که زرین و لکام آنها از زر و یاقوت باشند که
 سرکین و بعل کنند و باشند آنها را ناز و که به برند
 و هر خطوة تا مثنی به بر باشند سوار شوند اهل هشت
 برو و آنها به برند هر جا که خواهند پس بگویند و مردمان
 که در جبهه این از آن دارند ای برورد کار این بنده
 با این کرامت بچه رسیدند پس گفته که آنها را
 بشب میکرد و شما نان خواب میکردید و اینها روزه نگاه
 میداشتند و شما طعام میخوردید و اینها لفقه در راه

حق قند میکردند و شما بخل میکردید و اینها مقاتله فی
 سبیل میگردید و شما نمیگردید و راه ابن ابی
 الدنیا و بهترین نعمت که در بهشت است دیدار
 دوست احادیث او بسیار است بعضی از این
 تیرکها بعینه عبارت حدیث او در رساله تمام کنیم
 روایت کرد ابو نعیم از علی کرم الله وجهه فاذا سکن
 اهل الجنة الجنة اتاهم ملك فيقول ان السلام
 ان تروا هذه فجمعون فيامرهم داود عليه السلام
 فرفع صوته بالتسبيح والتهليل ثم يوضع مائدة الخلد قالوا
 يا رسول الله وما مائدة الخلد قال
 قرادية من روايا اوسع مما بين الشرق والمغرب
 فيطهرون ثم يسقون ثم يمشون فيقولون ماليق الا النظر
 في وجه ربنا عز وجل فبتحلى فخر ونسجدا فيقال لهم
 في دار عمل الا انتم في دار حراء وروى مسلم وغيره ان
 ادخل الجنة الجنة يقول الله عز وجل تريدون شيئا من

يَا كَلِمَ لَيْتُونُونَ الْمَتَّبِعِينَ وَجُوهَنَا الْمَيِّدَ خَلْنَا الْجَنَّةَ وَنَحْنُ
مِنَ النَّارِ قَالَ فَيَكْفُفُ الْحِجَابَ فَمَا عَطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ
مِنَ النَّظَرِ إِلَى نَمِّ مَلَأَ بِهِ الْآيَةَ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحَسَنَى أَوْ
زِيَادَةً وَرَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا وَالطَّبْرَانِيُّ لِسَنَدٍ جَيِّدٍ
أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ أَوْ رَوَاهُ الصَّحِيحُ وَالزُّرَّارِيُّ أَيْضًا قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا فِي جَبْرِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَفِي يَدِهِ مِرَّةٌ مِثْلُ مِثْقَالِ الْكَلْبِ سَوْدَاءُ وَقُلْتُ أَهَذَا مَا جِئْتُ
قَالَ هَذَا بَعْضُهَا عَلَيْكَ رُبُّكَ لَيَكُونَنَّ عَبْدًا وَلَقَوْكَ
مِنْ بَعْدِكَ لَيَكُونَنَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ لَيَكُونَنَّ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
مِنْ بَعْدِكَ قَالَ مَا لَنَا فِيهَا قَالَ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ لَكُمْ فِيهَا سَاعَةٌ
مِنْ دَعَى رَبِّهَا بِخَيْرٍ هُوَ لَكُمْ الْأَعْطَاهُ أَبَاهُ أَوْ لَيْسَ لَكُمْ
إِلَّا أَدْخَلَهُ مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهَا أَوْ تَقَوَّضَ فِيهَا مِنْ شَرِّهِ عَلَيْهِ
كَلِمَتُ الْأَعَاذَةِ مِنَ الْعَذَابِ مِنْ أَكْبَرُ مِنْهَا أَوْ تَقَوَّضَ مَا هُوَ الْكَلِمَةُ السَّوْدَاءُ
فِيهَا قَالَ هَذِهِ السَّاعَةُ يَقُومُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْأَنَامِ
عَمْدًا وَكُنْ يَوْمَ الْآخِرَةِ يَوْمَ التَّرِيدِ الْحَدِيثُ وَفِيهِ

١٢٧
من دخل اتخذ في الجنة وادنا الفج من مسكنه
تجلى في يوم الجنة لاهل الجنة وقد جلس الانبياء على
من فوجبت كل احدى من دهرين وثقلين والشهداء
ولقيته اهل الجنة على الكتيبة في نظر وان كان هو
يقول انا الذي صدقكم وعدي واثبت عليكم نعمتي و
حل كرامتي فساووني فيكون حتى ينثى رغبتهم فيفتح لهم عنه
ذلك ملائكة رأت ذلك اذ انهم لا يحيطون على قلب
بشر الى مقدار مصروف يومهم فخصه ثم قال
وفي كرامته وليرداد وفيه نظر الى
ولذلك في يوم الفريد ورواه الترمذي ورواه الزهري مطولا
وفيه ان الجمعة ليس بالليل ولا نهار الا ان العلم
مقدار ذلك وساعاته والله في يوم الجمعة في الوقت الذي
كان اهل الجنة اخرجوا الى دار الفريد لا يعلم صوته وطول الا
اسد في كتاب المسك فيخرج علما الانبياء عليهم السلام

بنیایر من نور و غلامان المؤمنین بکراسی من باقوت
فاذا اوصفت لهم و افاضوا مجالسهم فبعث الله تعالى
عليهم ريحا نبیة علیهم السلام فیض و ان اول ما یسمون
منه تعالی ان یقول ان عبادی الذین اطاعونی یا اید
ولم یردنی و صدقوا رسلی و اتبعوا امری فسوفی اذیهم
فینفق کلمتهم اننا ننظر الیک فیکشف الله تعالی الحجب
بتجلی لهم فیغیبهم من نور ربی تبارک تعالی فاذا سار
وا الی منازلهم تراد الشواکی حتی یرجعوا الی صورهم النبی کاوا
علیها فیقول لهم انکم لکنتم رجعتن من عندنا علی صورت
رجعتن علی غیره فیمقلون ذلک ان الله لنا فی تجلی لنا فیظن
منه الی ما حصنا عنکم فلم یفعل فی کل سبعة ايام الضعف علی
ما کانوا ذلک قوله عند حل فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره
اعین خبرا باکانوا یعملون و روی احمد و الترمذی ان اذنی
اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنة و از واجبه و نفعه و ضربه
و سره بصره الف سنة و اگر هم علی الله تعالی من

الى وجهه قدوة وعشيانم فزاد رسول الله صلى الله عليه
وسلم وجهه يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة وروى ابن ابي
الفضل اهل الجنة منزلة من ينظر الى وجه الله تعالى
دنيا في كل يوم مرتين وفي صحيح المستدرك ان اهل الجنة
منزلة من ينظر طليعة الف سنة واعلام من ينظر الى
وجهه قدوة وعشيانته حتى يحصل في ذكره الروية فقط
بكتان احدهما ان الله لا يبع اليان ويأبىها ما دونه
في نعمته فهو خير بالجنة فليها فذكره معها عشت

في الشيخ ان الله عز وجل يقول لاهل الجنة يا اهل
جنة يقولون ربنا لا تسد بينك والخير في يدك فيقول
اهل الجنة فيقولون وكيف لا ترضى باربنا قد اعطينا ما
نقط احد من خلقك فيقول لا اعطيكم افضل من ذلك
فيقولون اي شيء افضل من ذلك فيقول اهل عليكم
رضواني فقالوا اسخط عليكم اعداء اعداء وروى الشيخان
ابن النجاشي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله عز وجل اعداء

لعبادى الصالحين مالا عين رأت ولا اذن سمعت
 ولا خطر على قلب بشر اقرءوا ان شئتم فلا تعلم نفس ما
 اخفى لهم من خيرة اعين خيرا بما كانوا يعملون قال الشيخ
 ابن حجر فى الزواج وقد صح بسوط احدكم من الجنة خبر من الدنيا
 الا الاسماء مثلها وصح عن ابن عباس رضى الله عنه ليس
 من الجنة شئ مما فى الدنيا الا الاسماء وروى عن مسلم
 وغيره اذا دخل اهل الجنة ينادى مناد ان لكم ابنا
 نسقوا ابدا وان لم يكن ان تحبوا فلا تموتوا ابدا وان
 تشبهوا فلا تموتوا ابدا وان لم يكن ان تحبوا فلا تموتوا ابدا
 وذلك قوله غر وحل ونودوا ان تكموا الجنة او تموتوا
 باكنتم تعملون جعلنا الله مع جميع المؤمنين من الاولاد
 الاصحاب وسائر المسلمين من اهل بيته غدوة وعشية
 ولقائه ساعة ف ساعة الذين اصل عليهم رضوانه وآلهم
 عليهم جوده وكرمه وامتنانه آمنا فى الدنيا والاخرة من
 جميع الفتن والمحن انه على كل شئ قدير وبالاجابة جدير

الحمد لله ولا وأخره الصلوة على سيدنا محمد وآله
باطنا هذا آخر ما قصد إيراده لا لاهل الوداد من فتوح ^{عنقاد} الأعداء
نفع السد به جميع اهل السداد وجعله خالصا لوجه الكريم الجواد
وموجبا للنجاح من يوم التناد انه الدعاء كما قال ادعوني اجيب
لكم ان السد لا يخلف المعاد ومنه المبدأ واليه المعاد

(١٢١)

مجلس
دره قندهار

خواجه

جو

۱۳۰۵ هجری

الحمد لله الذي
عزى قلوبنا
بإيدى محمد
الملك والامير

112

و بر میدارد آنرا که داده شده اند علم بالا علی در چهار مرتبه است
درجات مومنان که به علم باشند و در دنیا و اشتهای دنیا علیهم السلام
و در عقبی شفاعت بواسطه رسول محمد صلی الله علیه و سلم است رفعت
آدمی بعلوم بود هر که را علم پیش رفعت پیش تبار آیت و الله با علمون
خیر یعنی خدا بقی که آنچه شما میکنند و انما است درین سخن هم وعده است
و وعده الهی است ای سید اجتهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب العلم
فوفیه علی کل مسلم و مسلمة و یوم فی طلب العلم افضل عند الله من عبادة
عشر آلاف سنة مراد ازین علم توحید و احکام است پس دانش
و احکام او اهم میاست اگر شیخ آنرا نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه
و زکوة و حج روا نباشد اگر زنی غافل و با لغو احکام ایمان برسد و بپای
بیان کردند و گفت نمیدانم از شهر جدا کرد و بروی حرام شود اگر چه
پیش ازین سبب ظاهر اسلام درست بوده باشد که این وعده الهی
و عزرائله را روایت نموده است من استعمل تعلم غفر له قبل ان یخطئ و قال
علیه السلام طلب العلم و هو بالصبر معنی روی جان باشد که بجا می آید
الله علیه و سلم فرمودند که شغل کفش پوشد بواسطه خواندن مغفول گردد

مشیر از کلام نهاده و فرمودند که طلب کنید علم را اگر چه در چش و گوش
 بجانب مشرق است باشد آن علمی که فرض شد طلب و توحید ذات حق
 سبحانه تعالی و صفات او و دانستن مصلح حرام و عبادت و در خلاصه
 و مجمل آورده که بر مردم واجب است تا اصل خود را و محارم چون مادر و
 و دختر خود را و بنده گان خویش با احکام ایمان و نماز و روزه و احکام
 حیض و نفاس و غیره پاموزند و بالجمله در هر علمی که در آید دانستن مسلمان
 در آنوقت فرض میشود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است کلکم
 و کلکم مسئول عن رعیته یعنی هر یکی از شما بمنزله کشبانست و هر یکی از شما پاسبان
 است و از رعیت خود را از روضه یعنی ایام بره رخصه الله عنه عن النبی صلی الله
 علیه و سلم من اكرم عالما فقد اكرم سبعین نبیا ومن اكرم متعلما فقد اكرم
 سبعین شهیدا ومن احب العلم والعلماء لا یکنسب خطیئة الیام جمیع معنی
 وی چنان باشد که پیغمبر فرمودند صلی الله علیه و سلم کسی که بزرگی در عالم
 را پس تحقیق بزرگی داد و مفاد نبی را و شخصی که بزرگی دهد متعلم یا متحقق
 بزرگی داد و مفاد شهید را و شخصی که دوست دارد و علم را و علما را دوست
 شود گناه او در ایام زندگیا در خیر آمده است که قبیل اصل مع العلم خبری

کثرت

کثیر العمل مع بھل یعنی عمل اندک با عظم بتر است از عمل بسیار بھل
روم در معرفت ایمان بجلایان عنایت حق صداست بدلیل بجه
و اصل او کلمه کلیت که لا اله الا الله محمد الرسول الله باشد و مسبوقة او جمیع اعمال
صالحه است در کشف الاسرار آورده است که ایمان را دو کس است افوار
یا همان و تصدیق بالقلب یا با زبان من عند الله تعالی بنیامحمد صلی الله علیه
و آله پس افوار که در دست زبان و استوار در شستن است بدلیل بدو آنچه بنابر
از نزدیک خداست یا آورده است حکم حق و راست است هر که زبان
کند و بھل راست نداند منافق گویند بر و احکام دین در دنیا جاری
کند اما در آخرت اصلاح نفع نخواهد داد و اگر کسی تصدیق قلبی داشته
و زبان افوار نکند نزدیک امام اعظم رحمه الله علیه است و مؤمن است
اگر چه احکام ایمان در دنیا بر و اجرا نکند لغو باشد و ما اگر تو ابر سینه
چگونه شد پس خداست یا را بگو چون یا اعتبار ذات و چه چگونه یا اعتبار
صفات و یا تشبیه یعنی یا مانند در احوال و چه نمونه که مثال او در مخلوقات
بدانست شناسم و او را در ملکش شریک و وزیر نیست آفریننده و مبدی
خلق است از همه در صفات و ذات خدا نیستی کشف الایمان

اگر ترا پسندد اسلام چیست بواب بگو اسلام هو الله تعالی
 تعالی و الاجتناب عن النواهی اگر ترا پسندد که بنا بر مسلمانی بر چند
 چیز است بگو پنج چیز اول کلمه شهادت گفتن یعنی اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و دوم پنج وقت نماز گذاردن
 و سوم زکوة مال دادن چهارم روزه رها کردن و پنجم حج خانه کعبه
 که در آن اگر توانائی باشد در سفر آورده است که یا
 هفت گون است چنانچه کوی آمنت باشد و ملائکه و کتب در دست
 الاخر و الله و غیره و شتره من الله تعالی و امنت بعد از موت من و یا
 من باشد که اگر و بدم بخدا و عزوجل و نبی شکیان او و بکت بیاورد
 در آن ابرار او و بر وزقیاست و به تقدیر نیکی و بدی که هر دو از حق
 است عزوجل و بر زنده شدن بعد از موت در کشف الاسرار آورده
 ایمان محض در دل تقبیح کردن که پیدا کند و موصوف است صفات
 کمال منزله است از حق تعالی و زوال جزا و اله بجهت نیست و محمد
 رسول حق است علیه سلم و ستاد خداست و هر چه در این است
 و درین مسلمانان است و درین کفر باطل است و غیر اینست و غیر اینست

از کلمه طیب یعنی عالمه الله الله محمد رسول الله و کلمه شهادت یعنی
 لما نزد یک سگتمان ایمان مفصل معتبر است که در امت بانه خود
 شد اصل سوم در بیان ایمان مفصل در تفسیر احکام آورده است که
 نزد یک لیل است و جماعت ایمان مفصل درست است لیکن تبرک
 و دلیل خاصی باشد و مفصل نزد یک معتبر است پس مومن را
 باید که ایمان او با دلیل باشد تا مومن کامل بود و در عقاید استغنی علم
 آورده است که هر چه نام عالم از کتب عدم الله قدامت که جواب
 است وجود او و هستی او محتاج هیچ چیز نیست و وجود پابنده و
 دیگر اثر او قائم می آید دلیل اثبات معانی هر که عقل خود را می بیند
 شش و این سخن بغیر باشد کالان و زمزم و هر چه در دست باشد
 جسم و جان چه کند چه نیست آنرا از صانع چاره که بود فیض
 خانه پیر مع خلد ساز که دید نقشش بدست خلد زنی که شنید هر جا و
 سوی هستی به یافته استی و تقاضای وی واحد است یعنی یکیت و حرا
 آله یکی نیست که حق تعالی در کلام خود خبر میدهد که کان فیها الکلمه الله
 لغنه تا غیر اگر باشند در کان و زمزم خدا یان که خبر می آید از آنکه خدا

حق بر آن نباشد شود آسمان و زمین و جان و ملک در دست و پا
 باشد فکر خدا بودی از یکی از قول که باغی جهان بدین مقلوب
 و دلیل دیگر آنکه اگر صانع دو بودی هیچ یکی را قدرت کامل نبود
 ملک و تصرف ناقص بودی و ناقص عاجز خدای را نشاید و قویست
 یعنی محدث بوده است که است او را ابتدا نیست اول آن بود که
نبود یافت در جمله کائنات وجود او را ماند و ماندنش کنه او را جز
نداند کس الله تعالی موصوفت بصفات جلال و جلال و به احوال کامل
 در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم یک صمد آمده و در مشهور از او یک
 نامند که اور است و اختصار آن صفات سبعة و ایزد است و حیات
 قدرت و علم و ارادت بصیرت و کلام غیر عادت تفصیل هر یکی با
 نباید بلکه در حاضری توفیق حق سبحانه تعالی در وصف حق
 از صفاتش یکی حیات کند که امام بر صفات کند از حیاتش روح و نفس
 حق است بلکه او زنده هم گویش است ایضا و وصف علم حق سبحانه
 است بعد از حیات علم شعور علمی از بسجده و قدرت دور متعلق
 کلیات منجوز از او بجزئیات همچون ذرات او بودی از علم او بود

فکر

کرده میشود

حاضر و مرید است که هر چه واقع میشود از او اد موجود است حکم و ملاک او
 میشود و اگر ارادی بود جو فعل بشر و طبیعی بود جو میل و جو منفعت
 از نیست است بیشتر بر کمال حکمت است انکسند به تنبلی
 مخلد به ارادش خای غفلت اگر جانیان بخوانند که یک سر و مو از او جدا
 زاید کنند یا کم بی خواستش حق نمی خوانند که در لیکس غافل است نسبت
 و با بیا میکنند و در حقیقت اینها را اراد و منه تره در خارج نیست و
 موثره محال است که اثر ظاهر کرد و دانسته اند قدرته اینها بعد از این قدرتی
 بود و کامل بر مرادات را احضار علی اثر آن بهر عدم که رسید رخت در خطه
 وجود کشید و وسیع است نه بپوشش و بصیر است نه چشم انداز ایهما است
 نیست از گوش سر شنیدن او نیست موقوف دیده دیدن او نبود و خوا
 دور باز و یک پندار روشن است و از تاریکی بدیده عقل حاکم را
 آفرید کار عالم باین نظام و اسلحام و این عجایب و غرائب که در جهانست
 چار است که موصوف باین صفات کمال باشد و منزله از صفات نقصان
 جوهر و جسم و عرض و طول و بعضی نیست صورت و جهت و جا و نهایت ملازمه
 بعد از حمد و ترش نم علی ظهور حق انوش بین اسفند و اعلا ما بین کلامه اسما

ثم اتد فبق ذلك روله الشرفى فاستقى فيه بحسب العظمه بالكلان
 منزله عنه واراد صلى الله عليه وسلم ان يستعلم عن الصفات للاصول
 والتفكر فى ملكوت الوشخى ليرى فى الامور الخفى وصف كونه يثود
 محاسن اشيا ودرزك وبوى وطعم وخره از كيفيات ممكنات وجاهلي
 ينشود بر حضرت اوسج زمانه دليل بر آنست كه واجب الوجود
 حواس ويدا كنده قبل از پيداشده باشد حتى عرض ذات او اوتى
 جهه هرج مبدى خيال از ان برتر و صفات حق تعالى انى است قائم
 او در عتبه امام آورده است صفات الله است على ذات و هو غرور
 ذو الفضل احو او صاف و اما عيسى و هو حق نيتند زبركه مضمون
 مضمون موصوف باشد پس غير مستند اما به جنس غيرى كه ممكن باشد
 ان از ذات حق جل و علا جدا نكته كى از دهه عيسى ده و نه غده است كلام
 صفات ممكنات كه با اتفاق مذاهب بطرفه اند كه ذات الهى كه الفضل
 دارند اشاره بعلوم حق تعالى در آخرى وصف كان بعلوم بود به خلق و زان
 و كام بود بر كائناتى ملكوت سابق فى نعمت خائش لاهى نيز و قول
 حق تعالى غير مخلوق قل انى صلى الله عليه وسلم القرآن كلام الله تعالى

صفات
 ممكنات

و من قال انه مخلوق فهو كافرا بان العلم فرمودند سبحانه صلی الله علیه
 و سلم که مصحف سخن خالق است نیست مخلوق و شنیعی که مخلوق قایل شد
 پس وی کافراست بجدای بزرگ و دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن
 میفرماید و کلم الله موسی کلیم قال انما اس الی الخیر علی ان انفع
 اذ ارکد بالصدر لم یکن یحیا نا ضبط قول من قال سنا خلق الله کلهم
 و اجماع است و تواتر نقل از انبیا علیهم السلام بر آنست که حق سبحا
 تعالی مستکرم است و حضرت موسی علیه السلام شنید اما مستقدمان بعباد
 کلام نفس قایلند و متاخران از تحقیقین بقیام محایذ و الفاظ مذکور
 حق سبحانه تعالی قایلند بآنچه قیام الفاظ بدین حافظ و خیال او مجتمع
 مرتب بود و در وقت و آنست که ممکن نیست ادراک مجتمع بود الفاظ تصور
 آتیه زبان پس قیاس کردن غائب را بر اشیاء محقولات نیست و برین
 ویری که آنرا که در هیچ عاقلی پس ترتب در سبع جبرئیل امین است
 در کلام قدیم منی آنچه مذکور شد تحقیق از انبیا غیب بر عباد است
 و کلام حق تعالی نوشته شده است و در صحفها را خوانده میشود و اینها
 ما و حقا کرده است در دلهای ما و شنوده میشود و بگوشتها را لیکن کتاب

وسیع و عظیم و خوات حاکم است و مکتوب و مکتوب و محفوظ و محفوظ
 و از این قدیم است و الله اعلم بالصواب و در شرح و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 حق سبحانه و تعالی بر هیچ کس از ادیان و مذاهب و مذاهب و مذاهب و مذاهب
 است و بقیع و حقیق و حقیق و حقیق و حقیق و حقیق و حقیق و حقیق
 و از شنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه و شنبه و شنبه و شنبه و شنبه
 و حجه و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 سلم و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 با فیه و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 که در ده است از این عباس که بنابر صلی الله علیه و سلم در شنبه و عید
 و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 شنبه و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 سلف حکایت کرده اند و آن را در این حد است و عید و عید و عید
 و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
 و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید

بالجمل ائی الطور یعنی بخشیم ظاهر و بکوشش سر در دنیا خامه خاتم النبیین
 است و روز وید از مومنان روز جمعه است و مومنات را عید فطر
 و آتشی و خوشتهنای مقرب را وید اراست چنانکه نفس کرده است برین
 ابو الحسن اشعری در کتاب ابانه و در شرح عقاید میگوید بخاکباز
 فعلمای اختیار میاست که ثوابی یابند سبب آن اگر طاعت باشد
 و عقوبت کرده میشود بر آن اگر مصیبت باشد و آنچه خوبست از افعال
 یعنی مطابق شرع است برضای حق سبحانه تعالی است و آنچه بد است
 باراده و لغدیرا دوست نه بخیرا اگر سوال کنند که چون هر چه در ازل
 کرده شده است جمله بمقدیر حق است البته بطور خواهد که کافرا
 در کفر و زبیل هیچ گناه نباشد زیرا که کفر در ازل نصب وی شده است
 و او را بموجب حکم از یل از و چاره نیست جواب گوئیم مشیت و تقدیر تابع علم
 است و علم تابع معلوم چون خدا ایتعالی غنی و جل می دانست که استعداد
 کاف و مقصفر کفر است اعطای کفر عین عطا و مطلوب اوست و اگر بخواهد
 عنایت کند او را ایمان منافی حکمت و عدل باشد لا جرم کفر کاف و راد او علی
 هذا القیاس ایمان بمومن و او جواب دوم حق تعالی میفرماید لایزال عاقل

و مبادی و بفعل الله ما یشاء و حکیم مایرید جبر الیک حکم دانا در ملک خود قدرت
 میکند فی الکرامی و العسلا فی شریعی البخاری ان القدر رسته من الله
 تعالی نیکشف للهادین اذا دخلوا الجنة و لا یخشف لهم قبل دخولها من کسره
 تعالی فی القفا بد المسودیه الکلام غ القدر و القفا رید عت و اتفق فی
 و استر واجب و الاعتقاد عرض لقوله علیه السلام و انکم القدر الله
 فلا تغشوه لکن حادثات جهان چه شتر و خیر چه قدر او بود و غیر فعل
 ما خواه زشت خواه نگو یکبیک است آوریده او نیک و بد که چه مقتضا
 قصاست این خلاف رضا هو آن برضا است هر چه خواهد که بدیخ
 و عطا نیست کسی را بجان چون و چرا عدل و فضل است سوی او شود
 ظلم عطا شد ز فضل او مسلوب و فیه الیم بنده را استطاعت و توانایی
 وقت کسب فعل و مقدران و سلامته آلات و اسباب حق سبحانه و تعالی
 ایجا میکند با هر فعل بنده ناد در خارج واقع میشود و فیه الیم مستعمل است
 باجل خود بیعت حیات او منقطع شد و هر کس بنابر رزق خود در خود
 خواه ارام باشد خواه محفل خلف مکن نیست و فیه الیم حق تعالی که میکند
 هر که میخواهد و راهی نماید هر که میخواهد و آنچه املاست و بهر است مرتبه

واجب و لازم بر خداست که برساند بلکه محض و فصلی از آن اگر چه
 همانند چهره اگر واجب بودی سوال طلب دانستن از حق قبل
 کردن را فایده بودی درین سائل اختلاف معتزله است فصل
 در بیان احوال قبر عذاب قبر مرگ و انرا و مناقض از او بعضی مومنان
 عامی را و نفیم نیست اهل طاعت در قبر حق است قال الله تعالى انما
 یؤمنون علیها عذاب عذاب یعنی احوالی کرده میشوند کفار ال فرعون و صباح
 و شبانگاه روایت میکنند این مسعودی و غیر الله عنه که تحقیق ارواح
 کفار در شکم جانوران سیاه می اندازند و هیچ دشم بر دوزخ نمی
 کنند و درین دلیل است بر بقا نفس و عذاب قبر که انداز البقاء
 قال انی صلی الله علیه وسلم البغروضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
 الجنان و البغروضة منکرو و نیکو در قبر حق است ایضا هر که ازیر خاک شد
 منزل و فرشته بصورت یاکن پیش آید زاینده صفات امتحان از او
 حوال که خدائی نو و نبی تو کیست زان حدیث که بودین ثواب
 که بگوید ابش ان بصلوب بر خدا از عذاب و عقاب منجست
 قبر او میزاید روزی از بهشت بکشاید کرد و او را عیان جمیع وجه

که بجا دارند از بهشت مقام و رزق کوفه چو لبشانی در خور آئین کز
 آید نشی بر سر نازک او بوقت کز خوری بشنود میوه و میوه آید
 و بری اگر شنوند هم از خواب خور و غور نشوند جای خود را به بند از افق
 او خیزنی حالتی و چندین اوج در هیچ بجای و سلم و غیره روایت کرد
 اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که چون مرده را در قبر
 و مردم از سر قبر باز کردند میت او از کفش ایشان میشنود که میروند
 مفکر و نیکو در قبر بنده در آید و ایشان دو فرشته سیاه رنگ که چشم
 و او را بنشانند و از وی سبزه سواکنند می ربک بیج پروردگار تو
 کیت و ماد نیک و دین تو که کم است و من نیک و کیت بیجا
 فیضی بر آید پس گوید اگر مومن است پروردگار من حق تعالی است
 و دینی الاسلام و دین من اسلام است و نبی محمد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بیجا بر محمد است صلی الله علیه و سلم چون بنده مومن این بگوید
 فرشته که بنده خواب کن محمد خواب عروس و کورس را بر تو کند و حق تعالی
 کرد در معجزه که کشد و بر او حق تعالی که نظر او در بهشت افتد
 در قریب کنین تا روح در بهشت بوی میرسد و خدا از طاعتی

در بعضی بوش شده و در عقیده حافظه آورده است چون شده نیک
 گناه کار در شب جمع بار و زوجه ببرد او را قبر پیش رود و یک است خدا
 کند اجزا از آن تا روز قیامت که را عذاب بکند و در جمیع اجزای
 و غیره از کتب احوال است حدیث مرفوع می آید که هر روز هر یک از شما
 ببرد او را عذاب قبر نشود و اگر در غیر روز جمع ببرد تا جمعه عذاب کند
 جدا تا روز قیامت او را عذاب نباشد و اینها حدیث حق است
 بر آنکه جنس حضرت ذوالجلال ابدان ریزیده و استخوانهای بوسیده
 مرده کماثر الجمع اجزاء اصلی و عاده ارواح در ثواب است یات
 کریمه قل کیمیا الذی انت ما اول مرة و موکل خلق عظیم و البصائر
 اعمال و کنایه که ثبت است در وطاعات عباد و معاصی ایشان
 مؤمنان از ابدیت راست و منفرد و کافران از ابدیت جب یا از نیست
 و سوال یکی بدی و حساب وی همه حق است چرا که هر کی ثابت است
 محض قول و فعل و مجزیه صادق آیات در تخمین صورت چون شود
 نوبت جهان آخر و زقیاتش نمایان شود بافتن و سنجیدن
 کامند الله بر آیدش بزبان سرافیل را دهد و توز حق تعالی

دم زند و در تنه از آن دمیدن خلایق و عالم همه میرند چون چراغ از باد
 ببار و بیک زخمی شود و ما سوز که کند نفخ صور صاحب خود را در دونه در تنه
 او بدانی بپکی دم از آن جان بسوی تنان نهادن و گران نمودن
 عمل شود بر آن اشارت بمنزله قیامت آیت و زن میزنند و در
 تاب سجد عاقل و عقیان آن کسی آفرود بیکه حسانت نشاند زنی که کشته
 ز اهل بخت و از یکس آفرود بیکه عقیان آفرود چون خور و چون که ماند در جزای
 و ایضا عرض انبی علیها الصلوٰه والسلام فی الوصای حتی در حدیث آمده
 که عرض می میرد بیکه راه است آب او سفید تر است از شیر و بوی او
 خوشتر از مشک و کوه زلای او مانند ستارگان و که از آن آنچون در کز
 شده مانده است راه به بعضی از آن چون بمنزلک وضع آن بر چند
 بر جنتیم بی عجب نبسته تیر چون تیغ بلکه آفرود هم عرض آن بود که از او
 کم هر که باشد زنده و منزه و کافر بر سر بل کنند آن حافیه که کافر بود و
 بنده پای فقر و دوزخ بود و او را جای او مانند از زخمی باشد تا بیکه یک
 خوشتر و حیدر که از طریق نیست و خود نبوده است غیر از این
 از نور او کند بر میزند بکند و در هر برق خاطف نیز یا چون جان و کافیه

[illegible]

52

[illegible]

سید

است مائة علم انتهى تعريف الاملايكة عند اهل بايتم اجسام لطيفة فادوية
 التشكيل بالشكل مختلف عبادنا يسمون بالامرهم الله وهم يغفلون بالانوار
 روى ان الله لما انصف جبهه الاعلى بلج ونصف الاسفل بالريادي وهو
 له سبحانه الذي كف حرائر فلما تذب هذا النبل وكف برودة النبل
 لطيف هذا ان الله لم يمس كف من النبل وانما الف بين قلوب عبادك
 المؤمنين على عتق وان بعض الاملايكة اصغر من الذباب خلقوا من نور
 كذا في الاحكام من منبع العال قال جاهد الروح على صورة بني آدم لم ابد رجل
 وراسس ياكلون الطعام ويسويهم يكة قال عبد ان جبريل خلق الله خلقا
 اعظم من المروج غير العرش والوشا ان يبتلع السموات والارضين سبع
 لعمري تفعل صورة خلقه على صورة الاملايكة وصورة وجهه على صورة الامم
 يوم القيامة على عرش العرش الاملايكة موعضة صف ولحد وهو محض شفيق
 لا اهل التوحيد ولا ان بينه وبين الاملايكة سر من نور لا فرق اهل الار
 من نوره كذا في العوارف وتعرف الرسول عند اهل الشرع من امر الله
 تعالى بالهجرة الى اخفى تبليغ الاحكام وقد رتب في كتابه فلهذا
 فانه اعم ورسولنا محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد

خاتم الانبياء ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالذي لا ينقض
 من الجحيم حرسه على كل من خالفه من اهل البيت ع الله اعلم
 العترة في احوالها شيخنا الشيخ الفاضل ابو الحسن محمد بن
 محمد بن محمد بن عيسى بن مريم وآبائه رحمته الله تعالى عن وعن ابي
 افضل البشر جده اختلفا والاربعه تمام العترة في احوالها
 عبيده اطلع است وزير عبد الرحمن ثم الذين شهد لهم رسول الله صلى
 بالجنة ثم القرآن الذي بعث فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم العلم
 العالمون ثم الفقهاء باناس انتى قال امام محمد بن ابي طاهر
 وعنه ان امان الله فيروا الكا والبا حقه ولله وسائر الامم على
 من رتبهم في العترة وغيره وعنه ان الامام ابا الحسن اثنى عشر امام في
 مقدم على غيره وعنه ان طريقه الى القاسم المجتهد في العترة
 علما وعنده ومجته طريق موقوف فهو خال عن البدعة واثر على التمسك
 والتبري من النفس من على الكتاب والسنة انتى قال العام حجة
 بن منقذ الصلوات قد يحصل لك الكشافات ومثا حجة انتى
 في يقظتهم شادون هلايك وارواح الانبياء عليهم السلام ويعملون منهم

اصواتا و لقبیون منهم فماید ثم تیره الحال من مشاهد الانوار
 انما درجات یصیق عنها لطاق الفطن فلا یحی و لم یجبر ان
 لفظ علی خطا از صریح لا یکنه از مترادف و علی جمله نهی الامر از قرین
 تجمل من فایده احوال الالات و عایفه انوار و قد بنا و جواهر
 المقصد الاقصی اما بعد و ملائکه جز نظام الغیوب کس نمیداند و لا یعلم
 ربک الا هو لیکن امام فخر رازی قدس سره در تفسیر کبر آورده است از
 کثرت ملائکه روایتی که مختصر آن اینست که تمامی آدمیان یک قسمند و حیوانات
 به نسبت ایشان ده قسمند باز حیوانات با آدمیان یک قسمند و حیوانات
 به نسبت ایشان ده قسمند باز آدمیان و حیوانات یک قسمند
 نسبت بطور که در موماسکی دارند که آنها ده قسمند باز آنکه مذکور شد
 نسبت حیوانات نوری یک قسمند از ده قسم باز آنکه جمیع موماسکی
 ملائکه از آن ملائکه این عشر جمیع ملائکه آسمان و مینی آنکه ملک فرشتگان
 و جمیع آنکه پان صد عشر ملائکه آسمان دوم که ملک عظام است و موماسکی
 ترتیب تا آسمان هفتم باز جمیع ملائکه هفت طبقه آسمان و آنکه در زمین
 هم نسبت بملائکه است فلیکن و جمیع ملائکه مذکور در جنب فرشتگان یک

سر ادق از ششصد هزار سزادفات عرش یک قسمند از دهم
 نهم ششگان همه سزادفات مع غیرهم در جنب و ششگان که کرد بر کرد
 عرش طواف میکند جو طواف باشند دریای محیط آبها جهان و جنب این
 نه سقف مینا چو خشتی است بود بر روی دریای بهین خود را از آن خشتی
 چنین سزادگر بر روت خود بخندی بر دوات صلیب منبطل
 عرش دو بیست ساله هزار رامت و باین کلمه مشغولند لا اله الا الله
 دو العرش امجد الحمید الرضیع عبده استغفار برای مومنین میدهد
 نهم هر وقت غنا و صون مسعود مقام لا یعصون بعضی اندر
 حتی دایم در حال و کمال او قائم بجز آنکه در شمس بهیچ عالمی نیست
 موجود قسم و بیکه در از اشیا مقرب در آن صبح و در آن از طاعت
 چهاردهم و نند که با نام خویش کورند و حی تنزلی که در هر یک است
 در صورت از اسرافیل است کافل رزقناست میگوید قاضی است
 غفران چهار دیگر موکل شبر اند که نویسند کای خورشید شبر اند و در زند
 باوی و دوش آن بریس و یک که کرده مقام کاتب آخر آن یکی رئیس
 شد و عصیان رقم زند و رئیس اشاره لا اله الا الله بیا بیا بریزد

الایان با

حق اند برده و از کل با خلق سبق اند بر سواي خود از پي آدم ^{صلی الله علیه و آله}
 دارند بر ملايك هم نفس و شیطان قصد جرم و گناه متوانند زودتر
 راه و در بعضی کمال با نادره و یکی فرستی شود و کافر صادر پیش از با شیخ
 آنهم مشتمل بر مصالح است و حکم آدم آن دم که خور و اندم با تخم یک است
 نسلم دم را داشته الی فضیلت بنیاعلی سایر اهل بیار علی الله علیه و آله
 غیر از هو افضل احمد و میت که زحق سوی ما رسول و نبیست نیست مبعوث
 حق شیخ شناسن غیر بعد که بکاقدناس خاتم الانبیا و الرسل است
 دیگران هم جز و او هم کمال است چون در آخر زمان بقول رسول کند از آن
 مسیح نازل بر وی دین و شیخ او باشد تابع اصل و فرع او باشد شیخ او
 ناسخ شرعیهات بر شرعیهات بعد از است حیات انبیا و الی
 معراج انچه علی الله علیه و آله و سلم از آنجا بر میدارند حق از طبعی باقی آورده
 مسجد اقصی کرد در آنجا مقرب است بر حق متوجه قطع سبع طباق بر سوا
 یک یک بگذشت با حو انبیا طایفه گشت دیدن کلام عرض خلد و جهم از
 بود اندران و دو جای مقیم چون شش طباق آسمانهای نامنه در دهانه جبریل
 وی رفت و آنجا بیاری در فضا مقیم که شش شرف بلکه جایی کنجا بود

و پنجم عالم اهل قضا و فصل اند بر فرشتگانی که در سینه بجانب ایشان
 و فرشتگان و سبل افضل اند از عالم سومین و این را افضل است
 و عالم فرشتگان دین بر این است در حق تعالی امر سجده فرمود و
 گویم را تعظیم اسما کرد و حق تعالی در فرقین میفرماید این را افضل است
 و نوح و اول ابراهیم و علی عمران و عیسی که از جمله عالم هستند و درستی
 نوح علیه السلام چهل مرد و چهل زن بودند و یک جفت از حیوانات
 از فرود آمدن ایشان مردند که حضرت نوح با سه پسر خود و هفتاد و یک تن
 اول شام که عرب و فارسی و روم اولاد داشتند و دوم حام که خوشی
 بودند از فرزندان او نهم سیوم یافت که با جوج و جوج و هفت تن
 از اولاد او هستند و اندک از نوح را آدم ثانی میگویند و اندک از نوح
 آدم علیه السلام تا بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حیدر بود و اسکن
 میشد میگویند که از زمان خلق آدم تا ظهور عیسی و دوازده صدهست و چهل
 و دو سال بود و از ظهور عیسی تا بحضرت یحیی و عیسی و عیسی و عیسی و عیسی
 تا ابراهیم علیه السلام و دوازده صدهست و چهل سال بود و از عیسی
 علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم تا ابراهیم علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و سلم

و از او دو تاجیه علیها السلام نزد حضرت سید الشهدا
 تا زمان حضرت پیغمبر مصلی الله علیه و سلم بر روایت نموده
 باقیه روایت بعد و الباقی محف نازل بر انبیاء است چنانچه
 پیش از اسلام آمد که بعد از آدم مرسل بود و بعد از مرسل
 بعد از محمده با درسی که این لقب بواسطه کفر آبی و سنن
 باشد اول از خط تعلیم نوشت و جامه بنیبه میپوشید و بدوخت و دیگر
 بیان الطهارت علم نجوم و ترتیب افلاک و غیره که یک نبود و بعد از آنکه
 نمود و در وقت بندها که کاری میپوشید و نزد آدمی ایستاد و در وقت
 حجت کثرت عبادت الله با تمام بردند و عمرش سیصد و هشتاد و پنج
 سال بود بعد از میت محمده با بر اسم علیهم السلام که اول کسی که پس
 از پیغمبر مثل هوا که در سنجی آب و اخلاص و کد اخلاص میسوزد و محف
 و استنطاق و صفر و صیاف برای همان و آنجا دسراوی می آورد
 حاکم پیغمبر اول کسی که شهادت دهد و از فرشتگان او امین هر چه
 از عهد او بداند است یعنی بندها است بنی مصلی الله علیه و سلم است
 است عهد از همان آنجا باشد از عهد افضل و از عهد اولیای کرام است

کتب معتبره
 در حدیث
 و تفسیر

چهاروی شرح است او ننداره روی آن روحی جدا باشند ستر از پیر
 انبیا باشند خاصه آل پیامبر و اصحاب اگر چه ستر اند در حدیث
 و در بیان علم نبود حقیق بخلاف تبارک صدیق و زین العابدین
 احوار کسی چه فارق لایق این کلام بعد فارق جوان نبی انبوی
 کار ملت سازیت و زین بود بعد از او تعلیم و علم است خدا خاتم
 بر تامل کرام محب عظام ملک دین رسول یافت نظام نام شان جر
 با خرام منز جزیه تعلیم سوی شان مکر گفته است و شرح نماید فارسی
 که مدت خلافت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه دو سال بود و از
 امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده سال و از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 دو و از ده سال و از امیر المومنین علی رضی الله عنه شش سال و شهادت
 علی مرتضی رضی الله عنه سال سی و امده واقع شد استغنی و بعضی گفته اند که
 صدیق نقی سه ماه و دو سال بر سرند شرح مصطفی بوده ده سال و علی بود
 شش ماه و امارت که حاکم قضا بود عثمان و که و از ده سال و علی
 معتزله و ده ماه و چهار سال یکبار ایام علی مرتضی بود پس معاویه و یزید
 که بعد از وی باشند ملوک و امر استند و نمی آید که در میان ایشان و زین

بود اوسط خطا در اجتهاد و حق در اینجا بدست حیدر محمد چون خطا
 در اجتهاد بالاتفاق عفو است از بعضی و طعن مخالف زبان مذنبان
 کرد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سب ابا عبد الله سبني مني
 سبني و سب الله من سب الله فعليه لعنة الله و لعنة اهل بيته
 و عیون که از عقیده فاسدیه اشاره بعدم تکفیر است هر که شد از اهل
 قبله بر نوبدید که باورده نبی گردید که چه صدد بحث و خطا خطا
 از وی از روی علم و عمل مکن او را بر سر زشتی تکفیر شما زشتی ز اهل مذکور
 و بر منی یکس از اهل مصلح که رود راه دین مصلح و روح سازند بر
 شود بکلی یکسوها و امر اند بکلی روی که از فرضها و افکارا بسوی
 عقبی رواند قافله به بعضی اهل حقیقت شمار این ماز و ز اهل
 شمار مگر آن کس که از رسول خدا شد بیشتر محبت کاوی که چه در
 بدان مشهور اندران ده مدارش از محمود از آنکه معبر از اهل بیگانه
 هم ثارت سیدش از بهشت فعلی شمر در نصب امام و غیره در است
 اهل اسلام را امامی که تنفیذ احکام شرع کنند در صحیح مسلم در بحث امام
 حدیث مرفوع است من خرج من الطاعة و غارق جماعت غایت

با حلیه و فی روایتی مات و ایس فی عنقه سعادت منته جا حلیه
 و در شرح عقاید آورده مات و لم یعرف امام زمانت متجا
 و فی کتب من خرج من السلطان ایراد نموده اند معنی این احادیث
 نبوی صلی الله علیه و سلم خادم الفوقه رحیم از خدمت مقتدی خدا
 شناسان حق پس پیش رویشان اهل یقین حضرت قبله کای
 مد ظله العالی جنس شنیده که اهل ظاهر خلیفه که احکام شری جاری نماید
 و اهل باطن مرشد کامل مکرمل مراد داشته اند و می تواند بود که مراد مجدد
 دارند که بعد از صد سال می باشد و بعضی بنی مراد میگیرند بدلیل آنکه در
 کلام مجید لفظ امام بمعنی بنی آمده قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما
 و بعضی از آن چهار امام صاحب مذاهب اربعه میگیرند و مراد از اطا عت
 در امور و که مطابق شرح باشد چنانچه در صحیحین روایت کرده اند لای
 لاحد فی معصیه الله تعالی انما اطا عت فی الهود و و در رسد احمد و غیره
 طاعت المخلوق فی معصیه الخالق و مراد از جا حلیت اهل عصیانند نه کفار
 و فرض کفایت است لقب امام بر تقدیری که صالح امام یافته شود و باقی
 باشیم و کرده مافلا است شو با پادشاهی ده است انانایکی آنکه برار

علما و محبت عالم راغب باشد نقل است که مار من رشید شقیق بنی
 طلبید و گفت مرا پندی بده فرمود که امیر مومنین خدا بندگان را اسیر است
 که آزاد و زرخ خواهند و نرود بران آن پسر را ردانیده و ترسانه خرد
 فرموده ما بدان خلق را از دخول و زرخ باز داری مال شمشیر و تازیانه
 باید که حال سدها و قحط جان کنی و ظالمان را بشیر قطع کنی و فغان ساز
 تازیانه از دست نمانی اگر هم چنین کنی تو هم بجات یابی و هم خلق و اگر بر
 خلاف این باشی تو پیش از خود در دوزخ روی و دیگران از دوزخ نجاتی
 پادشاهی بخت در پیش است الناس نصحت کرد فرمود که در روز داد که داد
 بده و در شب داد که دادی گنایم نیکو عمر نماند است بلکه حیات خود را
 است اما حقوق رعیت سلمان بر حاکم چیست است از آن یکی آنکه خواجه
 انصاف خود را حق تعالی طلب میکند انصاف نفس را از خود طلب کند
 و به مسلمانان چنین معامله کند که اگر آن معامله با او کند پسند و نقل
 که امیر مومنین علیه السلام فرمودند عیسی در مدینه بیگیت از خانه او آواز سرود
 شنید از دیوار بالا رفت و نظر کرد دید که شخصی با زن اجنبی نشسته خمر
 شیش می‌نهد است فرمود ای دشمن خدا کمال بری که خدا بندگان را اسیر است

نمیکند گفت ای امیر شتاب کن که از من یک کلاه کرده ام تو
 کلاه کرده فارق گفت کدام است گفت خدایتان فرموده است
 ولا تجتنبوا و توحش می و میفرماید و انزلت من ابوابها و
 تو از دیوار درآمدی و میفرماید لا تدخلوا بیوتنا غیر منکم حتی تستأذوا
 و توبه اجازت در آمدی فرمود در است گفتی از تو عفو میکنم اگر توبه کنی
 پس عفو کرد و از آنجا یکی آنکه نام معروف و نهی منکر از خاص و عام ترک کند
 حضرت رسالت نباه منی الله علیه و سلم فرمود که من رأی منکم منکر
 فلیفر بیده یعنی سیاست و این صوته بر حکم لازمست فان لم یستطع
 قبل نه و این بر علم حکم است و ان لم یستطع فینقلبه و این مرتبه
 عامه خلق و اجبت و پس در از ذلک اسلم یعنی هر که منع کردن بدست
 و زبیل عاجز باشد و بدل آنرا دشمن ندارد آن کسی از مسلمانان هیچ نصیب
 ندارد در فتنای سراجی آورده اگر در جیس خطبه پادشاه را که بعضی از
 اطول را و ظلم باشد عادل گوید بگوید که پادشاه امام مفسور ما زیدی است
 علیه و فرمود هر که پادشاه را عادل گوید بگوید که کوفته باشد و پادشاه
 امام ابوتها سم گفته که کاف و یمنود هم که او در بعضی امور عدل میکند

اعتنا به و موافقت در کلمات و معانی و انظار به اینها جایز است
 نه از کندی در آن خلف هر یک که می باشد و از این کار و دفعه ای هیچ ضرری
 کلیم و عاقل و خلف کل بر و عاقل جایز است چه بعضی در کفر و
 دیگر اعتقاد را باید که کفر و بدعت و بی بدعت بیاورنی در بدعت هیچ بنده
 ما و امر که عاقل و باطن است بر طبع که سابقا است از وی امر و فایده
 کامل ترین آدمیان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بود و از آن
 سرور که لایف سابقا شده بود لما حدیث اذا احب الله عبد المؤمن
 الذنب محمول بر آنست که آن بنده را از گناه نگذارد و با تو فیق تو بهای
 دهد و رد کردن لغوی که دلالت بر حکم از احکام میکند کفر است و حلال
 و استیغصت و خوار داشتن آن می آسان و استی آن کفر است
 و استیغصت از شرعیت کامل کفر است و ازین قبیل است که کس حلال
 را حرام و اندام حرام اتفاقی را حلال داند کافر شود اگر با کمال الله الهی
 سبحانه و تعالی نه این کفر کافر شود و در تحفه هم این آورده ملاک است
 در شنبه مثل کفر عالم را گفت که کفر کافر شود و نیز اگر تیز و در
 عالم نظر کند کافر کرد و در وقت شرا بنزدان بار با خود آن سهم الله گوید

کافر شود یا عقید روی خود از فقه گرداند یا بی طهارت نماز گذارد
 کافر شود و عقیدت کاهنان و بنحان و هر علم غیب نمودن کفر است
 اما اگر کفر بخیر و صالح باشد است و کافر بنور نورده و باب در آن
 کلمات کفره کتب و طلب خدای نیست است از هر حاضر از کلمه اگر کلمه
 کفر بر زبان در آید و نداند کلمه کفر است نه نیست علم کافر شود زیرا که اجل
 در دیار اسلام غدیری نیست و در طلب خدای کفره اگر کوبیده خدای
 جاحل یا عاجز است کافر گردد اگر کوبیده فلا را آفریده و از پیش خود
 ندانده است کافر شود اگر کوبیده را کمال خدا نیست در زین تو
 کافر شود و اگر کوبیده مکانی از تو خالی نه شود و هیچ مکانی کافر شود اگر
 کوبیده خداوند چنین چنین کدی دیگر چه جزو این کافر شود و خود با کینه
 و خلاص از این و در طویل آنست که حضرت رسالت ماه علی الله علیه و سلم
 فرمود هر که صبح و شام این کلمات گوید اللهم انی اعوذ بک من ان
 اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لانا اعلم انک انت اعلم
 الخیوب و هر بار که کلمه شهادت بر زبان راندیت نوبه کند و بگوید
 ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مغفور گردد و این

دعا کردن اصحاب برای برود و سر فرودان و بنیاد نهادن
 می خیزد چنانکه حضرت بنیامین را علی السلام بر سجده می فرمود
 میست که از جهان گذرانند برود چنانکه از جهان گذرانند
 بعد از سر و رویت به جبل کئی نگر آنکه فیما بین آنست حضرت شایسته
 در حق او فرمود این عالم را استعظم اگر از هر طرف قوتی فلان و این فرمود
 حق مغیره ملک القوتیه الیه من یوما و ایضا الیه می از و حق را خبر می میکند
 در عالمی بنیاد و حاجت های ایشان می دهد چنانکه فرمود در کلام عجیب
 از عجله استجب کلمه الکی آنرا شتر اید است که در حقش هیچ کس ندارد
 حقش در حق نیست و حقش حقش و حقش حقش و حقش حقش که با حق
 شد و حقش حقش حقش حقش حقش حقش حقش حقش حقش حقش حقش
 رفع الیه یدیدان یومها صفر اید است که قبولیت بخمار و حجاب
 در آخرت و در دنیا اما در آخرت بار حق و جات بنیاد است
 کنند یا کنان او و حقش فرما ید و اما در دنیا بار حق و جات بنیاد است
 طلب دهند و بعضی بپایز داشته اند که دعا و کارشان در امور دنیا
 قبول شود و بپایز قرآن رب انظر فی الیوم معقول از اجابت دعا

ابلیس خبر میدهد و انبیاء آنچه خبر فرموده است بظاهر علیها صلوة
 والسلام از علامات قیامت که خروج و جلال و دابة الارض و یاجوج
 و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام از آسمان و طلوع شمس از مغرب
 حق است چرا که امور ممکنه است که بجز ما فوق بیان فرموده است و
 التوبة و الرجعة و انرا سه شرط است یسما و عکس شدن بر کنای
 کافری واقع شده و اهل ترک نمودن و جزم و عزم کردن که در مستقبل
 نخواهم کرد و صحیح است توبه از بعضی معاصی با وجود اهلار بر بعضی دیگر توبه
 موقت که تا مدون سال این معصیت نخواهم کرد جائز نیست و اگر توبه کرد
 که در باقی عمر نخواهم کرد و باز عود کند بان گناه توبه اول باطل میشود پس
 این را می نویسند و اگر هر مرتبه توبه کند سابقا میشود گناهان وی در وقت
 قبولیت توبه بسمان باقیست تا روح در بدن است قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا الی الله فانی التوب الیه فی
 الیوم مائة مرة رواه مسلم روی ابن اسنی عن انس ان الله عز وجل کرا
 من نور حور ملائكة من نور علی جبل من نور بایدیم حجاب من نور بر
 حور ازک البحر سبحان ذی ملک و الهکوت سبحان ذی العزة و العظمة

و احمیه و القدرة و الکبر یار و الجلال و الجلال و الجلال و الجلال
 العبود سبحان ذی الملک المقصود سبحان ذی الملک هو وجود سبحان ذی
 الملک ای الذی لا یموت و لا یفوت ابد الابد اسبوحه و تسبیح
 رب الهائیکه و الروح من قال فی یوم مره او شهر مره او سنه مره او فی
 عفر الله که ما تقه من ذنبه من و ما تاخر و لو کانت مثل رب العالمین و علی علی
 فمن الرحم باید دانست که توبه صدم کنای می کند که ممکن نباشد تدارک
 مثل شرب خمر و کلمات کفر اما اگر تدارک می توان کرد مثل نماز یا روز یا
 رخص و چیست که قضا کند یا عزم کند که بتوفیق الله سعی نه خوارم کرد آن
 وقت مقبول شود و اگر بر توحی از حقوق آدمیان است مثل حق قرض
 پس آنرا بگوید که حکم شرع بر من جاری کن یا عفو کن یا غنیت است اگر
 بها حبش نرسیده است استغفار کفایت میکند و اگر رسیده است
 بخش طلب کند یا قسم مال است یا ملک او برساند و اگر ممکن نباشد
 بدد و اگر نتواند در راه حق تعالی اعتداف دهد بکفر حق بر ذمه خود و اگر
 مفاسد است حقد ارفوت بخور و بجزم آنکه اگر قدرت شد بوی میرسانم
 حاصل آنکه اگر از تو قضای فوائت و ارضای خصوم ممکن نباشد یا و

شد باز نوبت از جمیع کنایان لازم است تا بشیعه شوند و واجب است
 که تفریح بدرگاه حق سبحانه تعالی کنند مخصوصا را را فی کمال و ایضا باین
 اولیا حق سبحانه تعالی در قرآن مجید وارد است الا ان اولیا را الله لا
 خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یقولون اللهم انشر فی
 احوالنا دنیا و آخره لا ینزل الیکلمات الله ذلک الفوز العظم و کاره
 متابعت آن سرور است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله
 المحبة نارتفع فی القلب و تشرق ماسوی المحبوب و یغفر لکفایه المحبة فیما
 القلب مع المحبوب بلا واسطه و بعض گفته اند محبت حق تعالی بر بندگانه
 آنست که ممکن در عبادت و عصمت از معصیت و فیض رحمت بندگانش
 حجب از دل بنده دور کند تا به بند بدل حق را در تفسیر آیه کمال موم هو فی
 شان آورده است که روز و شب مبت و چهار ساعت است و در هر
 نود هزار آدمی در وجودی آید در سال شصت و نه که در و شصت و یک
 و شصت هزار آدمی در وجودی آید در دنیا و بر دایه خواهد خضر علیه السلام
 از میان نود هزار آدمی عاشق اند که در وجودی آید که دنیا بپرستی ایشان
 قائم است و نود هزار نفر میگردانند این نظر در نافع پسین نفسی و عبادت

ظهوری است و غیر از ادوار که در پایش عشق یواری مصطفی را
 و اندک بعد بصری قابل محض العارمین من الزم نفس ادب بسته نور است
 قلبه نور کجاست و انوار من المعجزة و الکرامه ان انشی بجنب علیه اطهار
 و الهی بجنب علیه ان کیم الکرامه الا ان یطهره الله تعالى ولا یبلغ علی حاشی
 الانبیاء و لا یسقط عنه الشکایف غیر انه اذا صفا قلبه مع الله تعالى استقام
 عنه کلفة التکلیف و فی الایمان المکینه العلم ان من زعم ان اقلیب و ی
 انشی فی الدرجه عند الله فحقه احیای خطایر عظمی و خسر کبیر و عاقبت فان
 فهو الا خطاب و الا و ناد و الا بدال مع سائر المومنین الذین هم امنه منی
 لوجع الكل یغفرا لهم و در جاتهم ثم اغرقونی بحر نبوت بنهم ضاعوا فیما و
 فیه یمنفوا قل ان ینقریرات الهمال من جمیع دنیه فیهلک و الله تعالى
 ولی حصه انتی و البنا فی حدیث العیس حق و العیس نزل الی الجبل
 و اهل القدره الجمهور علی ان اسخر له حقیقه و تاثیر کجاست یغفر له فیکون
 نوعا من الامراض و یوثر فی القلوب کالحب و البغض و الفرق بین الکرامه
 و الا و ان اسخر له الامراض نفس شریقه او یجوز المکات کجاست فیهما
 کفایت الهم یوثر فی رحمة الله که دلالت میکند احادیث و آثار بریکه

مزدوری همه مسلمانان بعد از محبت اخوی انوری افتخاری شیخ محمد چو
الایوم انجی و زیاده العقاید نام کرده شد
لیکن ترسیبش بطور عبارتش بقیم خاندان انصار
استاد الهادی العالم و المستقیم بحضرت
والکرم العظیم آیت الله العالیین
برقک یا ارحم الراحمین

شرح قصده اما
بعضه انما في علم الدين

که خدا را بزرگوار نمائید تا کسی که آن بگوید بر منی در هر روز که بخواهد از این کلام که او گفته است که خدا
همین نوعی که بگوید پس او را خدا و دیگر پیدا کند و بعد از آنکه شهادت را در هر روز که بگوید و آنرا از خداوند
کافر است بجهنم را که او را از خداوند بفرستد از این بزرگواران و از این بزرگواران و از این بزرگواران
من و او را بزرگوار است که خداوند صف او را بزرگوار است و خداوند بزرگوار است که او را بزرگوار است
و بزرگوار است و از این بزرگواران که بگوید که خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
و از این بزرگواران که بگوید که خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
در شب یک روز که بگوید که خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
که توان او را بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
و هزاره صف است که خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
قدره پنج ساله بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
بیت هو الحی المدبر کل امر هو الحق المقدر
ذو الجلالی تا هر روز که بگوید بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
تاج بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
از آن روز که بگوید بزرگوار است و خداوند بزرگوار است و خداوند بزرگوار است
کسین رضی بالمحال هر روز که بگوید بزرگوار است و خداوند بزرگوار است

لکھنؤ

[illegible]

[illegible]

جنتی

[illegible]

[illegible]

از و تلو و او از گسیل و زبانه اگر او بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
و گفته ایم که هر که ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
ملاک عبادت به بیت **كَذَّابٌ عَنْ كُلِّ ذِي**
عَوْنٍ نَصْرُهُ تَقَرَّدَ ذُو الْجَلَالَةِ وَالتَّعَالَى
تقدیر اینها بمن است چنانکه عطف بر او نموده و نیز که بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
نیت نبرد و فرزندان با گشت از و زبانه اگر او بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
خواهد و الله اعلم **بِئْسَ الْخُلُقُ طَرَأَ الثَّعْبُ حَمِي**
فِي خَيْصَمِ عَلِيٍّ وَفَقِ الْخِصَالِي موت توفیق می کند
اجازت آن که او بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
می کند چنانکه عطف بر او نموده و نیز که بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
عبد که ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
لَا أَمَلُ الْخَيْرِ جَنَاحٌ وَتَعْيِيدٌ و **لَا كَفَّارٌ إِلَّا جَمَاعٌ**
الْبُكَالِي اینها ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
جنات با عطف بر او نموده و نیز که بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب
و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب را بداند و فرزندان بجای او ملامت و عیب

[illegible]

وَمَنْ ضَلَّ سَبِيلَهُ فَإِنَّ تَقْدِيرَ رُسُلِ الْوَالِدِ عَلَيْهِ
يَا النَّوَالِي تَقْدِيرُ الْقَدَرِ كَمَا وَفَّقَكَ كَمَا كُنْتَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
وَرَسُولُ اللَّهِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
فَلَا تَنْبِرُ شَيْئًا مِنْ سَبِيلِ رُسُلِ الْوَالِدِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
اللَّهُ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
بِشْرُوكِ الْوَالِدِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
وَقَوْلُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
تَاللَّهِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
مِنْ بَيْنِ بَيْنِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
لَكُلِّ بَيْنِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
أَوْ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
أَوْ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
مِنْ بَيْنِ بَيْنِ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
جَنَانُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ
فَضِيلَتُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ كَوْنُكَ

و بخش خداست یعنی ابدت بر ایشان فضل کرده است ایشانرا
 پندار که گردانیده است زیرا که ایشان هیچ کاه از فرمان ابدت خلا
 نمیکند و همیشه باید داشت که هر چه فرشتگان از نزد ابدت بآید
 بپنجه بران آورده همه حق در دست است و باید نیست هیچ فرشته در کار خود ^{غلط}
 نگرفته است چنانکه بعضی را افضل معتبر بر ائمه علیهم السلام بخلط نسبت ^{غلط}
 و بعضی را بر غیر ائمه علیهم السلام بخلط نسبت میکنند و میگویند که غیر ائمه ^{غلط}
 که در روح فلان قبض کرد باین سخن کافر گردد زیرا که فرشتگان چون بامر الله
 می آیند غلط نمیکند و دشمن داشتن فرشتگان کفر است تا اگر کسی گوید که
 فلان بر من چون و بد را غیر ائمه علیهم السلام است کافر گردد زیرا که فرشته مقرب ^{است}
 و بامر الله می آید تا اهل کس که چون خیل خانه مرده گیرند و ناچار بکینند
 و خاک بر سر اندازند و گریان باره میکنند همه غیر ائمه علیهم السلام منوباید
 اکبر بر من غضب میکنند من را خود نمی آید بلکه بامر الله می آید و اگر بر خدا متغصب
 میکنند کافر می شود بخود باشد منها و ختم الرسايل بالصدر المحلى
 نبی هاشمی ندی بجای خاتم آخرین را گویند صد اول حنیف
 گویند علت بر تیر را گویند که بروی نازل شده باشد یا ششم نام عبد رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی آخرین پیغمبران است از روی ظهور در دنیا
 تا آمدن اول ایشان است از روی مرتبت که از اولاد ما ششم است و خداوند
 جمالت آن محمد آخر الزمان است صلی الله علیه و سلم بعد از دعوی پیغمبری روایت
 ما اگر کسی بعد از پیغمبر آخر الزمان خود را پیغمبر گوید کافر گردد اگر کسی دیگر دکان فساد
 این شخص شک است او نیز کافر گردد و زیر آله و یقین ندارد که محمد ختم حمله پیغمبران است
 صلی الله علیه و سلم صد رآند که گویند که از روی مرتب برترین مردمان
 باشند پس مخفی چنان کرد که خاتم پیغمبران از آن رو که برترین ایشان است
 و محمد آخر الزمان است صلی الله علیه و سلم پس چون افضل ترین پیغمبران
 محمد آخر الزمان است صلی الله علیه و سلم پس که بعد از دعوی پیغمبری کند کافر گردد
 از آنکه هیچ پیغمبر اطاقت آن نبود که بعد از دعوی پیغمبری کردی و دین ستر
 او را منسوخ کردی که تا چون در آخر الزمان مهتر عیسی علیه السلام نزول خواهد
 نمود و بگو عالمی از علماء امت باشند پس ای غیبران چون خلاف شریعت
 مهتر عیسی را جایز نباشد و هر که درین زمان خلاف را واداند بکافری گردد
 نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا اِمَامُ الْاَنْبِيَاءِ بِلَا اِخْتِلَافٍ وَ
 تَاجُ الْاَصْفِيَاءِ بِلَا اِخْتِلَافٍ اِمَامُ اَنْدَ الْكُوْنِيْدِ رِخْلُو

اقتدا کنند اصفیا بر گزیدگانند گویند اختلاف خلل را گویند یعنی محمد
 آخر الزمان صلی الله علیه و سلم پیشوای همه پیمبران است بی خلافت چنانکه
 انبیا پیشوای دیگر مردم اند پس پیشوای انبیاء است و حاج بر گزیدگان
 است لا شک فی بمرتبه و رسد و نبی نبی را که در حقیقت هم ولی بیرون دوم
 نبی و باقی شرعیه فی کل وقت و الیوم القیمه
 و این تحلیلی و باقی آنرا گویند که زمانی در ان زمانیت بعو اتحالی
 باشد از زندگی بیرون شریعت پاک محمدی صلی الله علیه و سلم باقی خواهد
 و در هر وقتی از اوقات تا روز قیامت نیز اگر شریع پیچیدگان دیگر همه منسوخ
 اما شریعت پاک محمدی صلی الله علیه و سلم منسوخ نخواهد شد و همبیشتر
 درین پیدا شد تا بوقت مردن بر فرض است که کار شریعت محمدی صلی الله
 علیه و سلم کند تا اگر کسی گوید که اهل طریقه با شریعت کارند ایم کافر گردند
 بغیر شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم رای دیگر نیست که بنده بران راه
 مقبول در گاه دعا کرد و دیندار اگر شخصی گوید که شریعت بر ایم و شخصی دیگر گوید
 که ما بر ایم اول خود میدویم کافر گردند و بدلیل آنکه هر که از شریعت محمدی صلی الله
 روگردان باشد کافر گردد و بر اجماع کافران است که بر ایم خود میروند

و سلمان آنست که زیارت محمد صلی الله علیه و سلم می رود و حَقُّ اَمْرِ
 مَحْرَجٍ وَ صَدَقَهِ فَفِينَهُ نَصُّ اَخْبَارِ عَوَالِيهِ حَقِّ اَمْرٍ
 گویند که باطل نباشد و مراد از حق اینجا ثابت است معراج و معراج نروبان را
 صدق راست را گویند نص پیداوار را گویند عال بلند را گویند یعنی حق است
 و راست است و حق باید است معراج رسول الله صلی الله علیه و سلم زیرا که از نبوت
 معراج احادیث مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده شده است
 پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم از معراج به بیداری بود نه خواب و بیان بوعیبرج
 تا هر که از معراج رسول الله صلی الله علیه و سلم نشکر شود کافر گردد و بیای بعضی عوام
 بطلان و خواب گمان می برند که اگر خداست بالا نبود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 را در معراج بالا نبود این گمان ایشان کفر است زیرا که خداست بجهت نبوت
 اما نه در هر عالم است بنابراین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در آن شب بالا
 بود و هم باین دو در جمیع اطراف شهادت هر عالم گردانیده بوعیبرج گمان آورده اند
 هر عالم بنمود که محمد آخر الزمان صلی الله علیه و سلم همین است بلکه جوایب عالم نابد و
 بنمود که تا او نیز از بعضی مخلوقات پروردگار با خبر گردد پس محمد مصطفی صلعم
 را از بهر این جنبه بالا برده بگویند آنکه خداست بکلمات خویش بالا بود محمد مصطفی

صلی الله علیه و سلم را از آن جهت بالا بردند که فضیله او بر همه موسی علیه السلام
 ثابت گردد زیرا که همه موسی علیه السلام را معراج بر کوه طور و معراج محمد صلی
 بر آسمان بود و معراج رسول الله صلی الله علیه و سلم قویا بدر است که از زیر
 آسمان قیام آمده و از آنجا بالای عرش رسیده بودند **وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ**
لَفِي أَصْنَافٍ عَنِ الْعَصِيَّانِ وَالْخَرِائِفِ امان آنرا گویند
 که او ترس نباشد امین آنرا گویند که در کار او خذل نباشد و خذل پیدا
 عصیان کننده را گویند عمد اقصی را گویند انحرال منع کردن را گویند بغی
 بدستگاه همه پیغمبران در امان بودند از گناهان صغیره و کبیره هرگز بقصد گناه
 ننگرند و هم برین در امان بودند پیغمبران از زوال نبوت بغی هیچ پیغمبر از مرتبه پیغمبر
 بیرون نرفته و از پیغمبری منع نشده سید پیغمبران بقصد گناه ننگرند و
 لیکن گاهی از بعضی پیغمبران بغیر قصد گناه صغیره می افتادند چنانکه روند
 در راه رود و بقصد پایی و بلغزد پس آنرا الخرش خوانند و آنرا گناه مکوینند
 بلکه آنرا حکمت غامضه الله تعالی گویند زیرا که حکمت الهی بر آن رفته بود که
 کار البته خواهد بود در حقیقت آن کار جایز بودی سید انبیاء از مرتبه
 پیغمبران بیرون نمی روند اما اولیا سبب کبیره از ولایت بیرون می روند

محمد
 ۳

بَلَا يَبْتَغِيكَ اللَّهُ وَمَا كَانَتْ نَبِيًّا قَطُّ أَنْتَاهُ وَلَا
 عَبْدٌ وَتَخَصُّدُ وَافْتِحَالِ عَبْدٌ غلام را گویند افتعال افترا
 و در رفع را گویند یعنی هیچ زن پیغمبر بود و زیرا که پیغمبر لازم است که در میان
 مردمان آشکارا نشیند و درین حق بسیاران کنند و مرزن را لازم است که بیادان
 شود هر از خانه بیرون نیاید پیش باید که در میان مردمان آشکارا نشیند و روی
 خود را بمردمان زن نماید بلکه آواز بلند هم نکند که شخصی بکانه آواز او نشنود چنانکه
 نظر کردن بر زن بکانه نارد و است بچنان آواز او را شنیدن نارد و است مگر
 بضرورت باشد پس معلوم شد که هیچ زن پیغمبر نبوده بود و همبیرن هیچ پیغمبر غلام
 کسی نبود زیرا که همه پیغمبران افضل ترین بجهت خلایق بودند هم در صورت و هم در
 پس اگر غلام بودی آن پیغمبر کمترین خلایق بودی و همبیرن هیچ شخصی در رفع گویا
 پیغمبر نبوده و نه هیچ پیغمبر گفته بودند در رفع دنیاوی و نه در رفع دینی زیرا که در غم
 گفتن گناه بسیار است همه پیغمبران صغیر و کبریا هم کرده بودند اینجا بعضی عوام گویند که
 در خرید و فروخت پیغمبران در رفع گفته بودند باین سخن کافر گرد و نحو زبانها
 وَذَوُ الْقُرَيْنِ لَمْ يَعْرِفْ نَبِيَّاهُ كَذَا الْمُفَاتُ فَاحْذَرُ
 عَنْ جِدَائِي هَذَا الْقُرَيْنِ سَكَنُ رَا كُونِيد و نام پدر او فیلقوس

و قتل شاخ را گویند و قریب دو شاخ گویند یعنی سلطان کند رخداوند
دو شاخ آفتاب بود و مراد از دو شاخ آفتاب شرق و مغرب است دو
پادشاه تمام ملک پادشاهی کردند یکی سلطان کند و دوم میر سلیمان
علیه السلام
دو و کا فر بودند یکی عمرو و دوم تحت النصر و لقمان حکیم در بنی اسرائیل بود و نام
پدر او باغور بود لقمان خواهرزاده حقیقی میر یوسف علیه السلام بود یعنی میر
سلطان کند را معلوم نشد و همیش بنی بنی لقمان حکیم نیز را معلوم
پس احمد زباید کرد این هر دو مسئله از جدال یعنی رخصت یعنی کسی را و است
که این را بنی بنی گوید و اولیا گوید تا اگر کسی نام ایشان بنمود رحمت الله علیه
نگوید زیرا که این دعا است مرا و نیاز ایشان است که اولیا نباشند و بنی بنی باشند
و بنی بنی را رحمة الله علیه گفتن روانیست بلکه بعضی گفته اند که کفر است و بنی بنی
که چون نام ایشان بنمود در و دهم نگوید شاید که بنی بنی هم نباشند و بنی بنی
بنی بنی را در و دفرستان روانیست بلکه بعضی روایات کفر گفته اند
و در تفسیر مد ارگ گفته است هر که در و دفرستان بنی بنی بنی از علما
روافض است چنانکه شخصی نام سید بنمود و بگوید اللهم صل علی محمد و آل
علامت روافض است زیرا که در و دفرستی واجب گردید که نام بنی بنی

تا تعظیم نام پیغمبر کرده شود چون بر شنیدن نام پیغمبر در دفترست تعظیم
 غیر پیغمبر باشد و در دفترست آن از برای تعظیم غیر پیغمبر را روا نیست چنانکه
 در وقت کافرختن درود گوید روانیت مکن به کارگرد و عیسی
 سَوْفَ يَأْتِيَنِي تَمَّ يُتَوِي لِرَجَالٍ شَقِيَّ دِي خَبَالِ
 عیسی نبی مریم پیغمبر است تو می بگویی که اینها شقی بدبخت را گویند خبال تبه
 کار را گویند یعنی زود باشد که مهتر عیسی علیه السلام در دو آخر الزمان از سما
 فرود آیند و رجال بدبخت را بکشند و دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را روشن
 کنند و چون مهتر عیسی علیه السلام فرود آیند کارشما بدست محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم خواهند کرد و همچون عالمی باشند از علمای امت و در مذہب امام اعظم
 رحمه الله علیه باشند و به شیعت خود عمل خواهند کرد زیرا که حکم شریعت او
 منسوخ شده است بر عمل کردن روانیت گواہات الیوی بدلت
 دُنْيَاهَا لَهَا كَوْنُ فَهَمَّ أَهْلُ النَّوَايَا اگر جنیری خلاف عادت
 از دعای کسی پیدا شود اگر آنکس پیغمبر بود آن چیز را معجزه گفتند و اگر آنکس
 باشد آن چیز را کرامت گویند و اگر آنکس مبتدع باشد و یا کافر باشد
 آنرا استدراج گویند یعنی دوری از حق تعالی و در لغت کلمات ظهور را گویند

توال عطا را گویند و بخشش یعنی اولیا را کرامت در جهان می شود زیرا که
ایشان اهل یافتند و حق تعالی ایشان را مرتبه بخشیده است و تمهید
الگو که سبب آوری است که اولیا آن باشند که گناه کبیره نکرده باشند و اگر گناه
کبیره کنند از مرتبه ولایت بیرون آید و در نزدی آورده است و اگر صغیره بیا
کنند از مرتبه علالت برود و تمهید آورده است که اگر گناه صغیره نقص
کنند آن نیز چون گناه کبیره باشد الغرض از آن نیز تنکام از چیزی نیست
و کرامت از دست و پید شود آنرا کرامت نگویند بلکه مکر الهی باشد و در
سنان آورده است که استدراج گویند چنانکه از دعای فرعون رود نیل
پیدا آمد آن کرامت او نبود بلکه مکر الهی که در شان او بود و سیاه را سیاه و
پیشوا بان کفار چون جوگیان و غیره را کشف می باشد آنرا استدراج میگویند
پس هر که مخالف شیعه باشد در کفار و یا دیگران را از او خیری ظاهر شود
آنرا کرامت نگویند و کرامت نباید داشت و مخفی استدراج دوری از حق و
نومیدی از رحمت آن و لَمْ یَسْلُخْ وَی قَطَّ دَهْرًا نَبِیًّا اَوْ
رَسُوْلًا فِی اِنْتِحَالِی ه و هر زمانه را گویند انتحال عطا را گویند
یعنی فاضل نبود و نباشد هیچ اولیا در هیچ زمانه از پیغمبران و سیرتیه و عطا

ت
یفضل

یعنی هیچ اولیا بهره افضل از بهره انبیا نیافت تا اگر کسی گمان کند که فلان
 اولیا از پیغمبران افضل باشد در تنبیه کافر گردد و چنانکه بعضی چنان میگویند که
 در خلوت می شنیدم و ذات خداست عجبی بنم و منبر موسی علیه السلام صفات
 خداست دیده بود پس فضل و عطاء الهی بر من از منبر موسی علیه السلام
 بهتر آید باین یقین کافر گردد زیرا که افضل الهی در حق انبیا کامل تر است
 از اولیا و آنکه ذات الهی در دنیا دیدن روان نیست تا آنکه در نبوت
 دیدن دیدار حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در شریعت و رتبه
 معراج نیز توقف کردند و الاصح هو السکوت فرموده اند **وَاللَّصِيقُ**
وَنَجَاتٌ جَلِيٌّ **عَلَى الْأَصْحَابِ مِنْ غَيْرِ احْتِمَالِي**
 رجحان فضل را گویند جلی بیدار را گویند احتمال شک را گویند یعنی مراد بکبر صدیق
 را فضیلت است بیدار و ابر بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم شک
 و در تمهید آورده است که بعد از پیغمبران و فرشتگان ابوبکر صدیق از فضیلت
 است بر همه یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عمر فاروق و عثمان
 ذی النورین و علی مرتضی و بر همه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر همه
 یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر همه خلایق بعد از عمر فاروق را

است بر عثمان که خداوند ذی النورین است و فضیلت او برتر است
 بر عثمان و بر پیغمبران رسول الله صلی الله علیه و سلم و فاروق را از ان
 فاروق میگویند که چون او مسلمان شد مسلمانان با کافران یکی می
 بودند و مسلمانان را قوت نبود که کافران را از خود جدا کنند و آن زمان که
 امیر المؤمنین عمر بن خطاب بیان آورد همان ساعت تیغ بدست گرفت
 که تا کفار را از مکه مبارک بیرون کند و بدجده هر روز اسلام قوت می یابد
 تا امر و سر بخت است و کفر شکست یابد پس فرق کنند و شد میان
 و سلام و ذی النورین حَقَّكَانَ خَيْرًا
 مِنَ الْكَلْبِ رَجِيْهِ صَقِ الْقِتَالِ ذی النورین عثمان
 بن عفان را گویند و او را خداوند و نوازان میگویند که دو دختر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یافته بنکاح شرعی یکی قیده ویم ام
 چون قیده فات یافت ام کلثوم را در نکاح شرعی و راورد چون
 ام کلثوم و فات یافت حضرت پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اگر در دختر دیگر بودی آنرا بنکاح شما آورد می کمر علی رضی الله عنیه گوید
 یعنی عثمان ذی النورین حق است که در مرتبه افضل است بهتر است از

علی مرتضی در جنگ کفران یعنی بعد از عمر رضی الله عنهما بنی عثمان را فضیلت
است بر علی مرتضی در مرتبه دین هم در مرتبه دنیا و جنگ کفران یعنی
و جنگ هم عثمان را بهتر بود و در دلاوری و در ظفر از علی مرتضی پس
معلوم شد که آنچه در بعضی کتب آمده با یافته می شود و در ظفر بیشتر از علی مرتضی
نوشته اند آن از سیدین با فضیلت و در مرتبه از جانب الله تعالی بود و هم در
مرتبه دین چنانکه علم هم در مرتبه دنیا چنانکه دلاوری و بادشاهی و
غیره که با لا رکنید بگوید و ندای او و سینه ایشان همچنان به ترتیب نگاه می
باید و نه در اول اگر کسی گوید که من بعلی مرتضی پیشتر از آنکه پدر من است
و با استادن است و یا پیشوی من است آنکه از بر و افضل باشد جایز است
ملعون عاقبت و تزیع باشد و لا لک و فضل تعبد هذا
عَلَى الْاَغْيَاوِطَرَا لَا تَبَالٍ اگر علی مرتضی است رضی الله عنهما و اگر از
گویند که باراد و جنگ و یا بعد یعنی علی مرتضی یا رضی الله عنهما است بعد از
باران مذکور بر همه باران دیگر رسول الله صلی الله علیه و سلم و در سخن
باید که شک نکنی این مذهب است و جماعت اینست که چهار بار یا پنج بار
خدا صلی الله علیه و سلم را فضیلت همین ترتیب است و همین ترتیب

می باید دست و شستن اما روافضی می گویند که خیل خانه پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم علی مرتضی و فاطمه الزهرا و حسن المجتبی و حسین الشهدا
 کربلا اند اینها افضلیت است بر سیه رند کور و اینها را در سینه پیدا
 این سخن را فاضل مردود است بلکه ترتیب الاحکام آورده است که دست
 و شستن اول است پیشتر از خلفا ثلثه طایفه روافضی است و محض کفر
 و در تمسید ابو شکور سلمی آورده است که روافضی رأیت کلام امیر
 شده اند و نیز لفظ پنج تن پاک و زاده امام و چهارده محصور و پنج
 فرق و گیسو کلمات روافضی است زیرا که این کلمات رأیت قرآن و
 حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب سؤل الله و در روایات
 امامان دین نیامده بلکه روافضی خود این قول را پیدا کرده اند لغو و
 بانهنها و لِلصَّادِقِ الْقَهْرِ الرَّحْمَانِ فَاسْمَعْ عَلِيَّ
 الرَّهْمَانِ فِي بَعْضِ الْخِصَالِ صدایقه حضرت بی را
 را گویند که ختم ابو بکر صدیق بود منکوحه حضرت محمد مصطفی صلی
 بود زهرا حضرت یسریه فاطمه را گویند رضی الله عنهما یعنی بی بی
 عایشه صدایقه افضلیت است بر یسریه فاطمه زهرا و بعضی صلوات

او را از بعضی خصلتها آنکه بی نیافتن نبی پاکست و نه همه بد
 عايشه خدیجه محترمه مادر حبیبیه و حفصه زینب میمون و صفیه
 و ام سلمه اگر فضیلت از روی نسبت بودی به فضیلت مرثیه بی فاطمه
 برابر بودی بر بی عايشه و هم بر خلفاء راشدین ولیکن چون
 فضیلت از روی حسب است یعنی از روی مرتبه دین است پس مرثیه و
 راشدین راست بر بی فاطمه این فضیلت مرثیه بی عايشه را بر
 بی فاطمه زیرا که بی عايشه را سه عالم ظاهر و باطن بود و فضیلت
 حسب لا ترست از فضیلت نسب و در کتب عقاید آورده اند که یکی
 از گروه هفتاد و دو گروه اهل بدعت آنکه نسبت عمره مستحب و عمل را پس
 پشت اندازد و در روایت آمده است که قولی فاد الفخ فی الصور فاد
 انساب بینهم و روافض میگویند که بی فاطمه افضل است از بی عايشه
 این توان باطل است باید دانست که بی عايشه رضی الله تعالی عنهما
 شش سال بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او را خواستگاری کرد
 و چون نه سال شدند او را خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بردند و در
 سه سال بود که پیوند شدند پس آنکه بعضی جمال و روافض میگویند که

بی بایعانه منکوحه علی مرتضی بود و علی مرتضی را شیر خورد و ادب پس علی
 حرام شده بود و بعد از پنج خیر اصلی الله علیه سلم نکاح در آورند و بدین
 این چنین تمام گرفت و در رفع ساخته و افضل است که در حق بی بی عا
 تهمت گفته اند بدلیل آنکه بسبب شیر خوردن وقتی حرام می شود که طفل از
 شیر میامد باشد آنکه اگر شیرین بخورد آن بروی حرام نشود اما اگر
 طفل از شیر میامد که گذشته باشد آن هنگام اگر تمام روز شیرین
 بخورد آن زن بروی حرام نشود و این در کتابها و فقهیه هوست پس این حق
 بی بایعانه و افضل تهمت گفته اند اگر چنان بودی بسبب شیر خوردن بر
 علی مرتضی حرام نشد پس معلوم شد که در رفع محض گفته اند اما در رفع بینا
 نمیشود و باید دانست که هیچ زنی از زنان پنججین زنا نکرده اند و باید دانست
 که نکاح با عاینه در میان دو عید نکاح منع میکنند آن مذہب و افضل
 وَلَمْ يَلْعَنُ مِنْهَا بَعْدَ مَوْتِ سَوَى الْمَكَتَارِ فِي
 الْأَعْرَافِ عَنَّا لَعْنَتُكَ وَكَرِهْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْكُمْ رَحْمَةُ اللَّهِ
 مَكْتَارِ شَفِی بسیار گوی را گویند اغراء و حقیقت گویند آن باشد که
 بخیر غافل باشد و گویند یعنی لعنت گفته بریدر هیچ کس از اهل

و جماعت مگر شخصی بسیار گوی که مبالغه کنند و باشد در حرج و عیش و شادی
 مردم بر لعنت گفتن یعنی لعنت نکفت نیز بد را بعد از مردن او هیچ یکی
 از صحابه رسول الله صلعم و نه امامان دین نمکنند نه اینکه بسیار گویند و نه در
 میان یکدیگر میگویند و نه میگویند که نیز بد را لعنت گویند اما مذکور است
 اهل سنت و جماعت اینست که لعنت بخیر کافر مسلمان را نشاید و نیامده است
 پس نیز بد کافرشده و در تمهید آورده که قاتل حضرت حسین رضی الله عنه
 را نیز بد کافر نباید گفت زیرا که گناه کرده کافر شود مگر آنکه گناه را
 حلال دانند و آنچه بعضی و افض نوشته اند که نیز بد ضعیفان رسول الله صلی
 علیه و سلم را نباید کرده و سب بر نه میبایر نه روان کرده حسین رضی الله عنه
 عنه در چوکان آورده و غیره و ذکر همه در رفع محض است زیرا که نیز بد
 قاتل حسین را نکشتن بقصاص حسین رضی الله عنه و از آن بعضی گفته اند
 نیز بد و از ده نفر از سرداران لشکر خود را نکشتن بقصاص حسین رضی الله عنه
 و گفت که فرقه خطا و اگر گفته پیش من آوردن گفته بودم و نگفته بودم
 که او را نکشتند و الله اعلم و اعمان المقلد و اعتبار
 لَا تَوَاجِعُ الدَّلَّالِينَ كَالِ التَّصَالِيهِ تَقْلِيدًا نَرَا كُنْزِيكَ

شخصی سپردی کند کسی در گفتار و کردار بی طلبی و دل از او
 و مقلد سپردی کننده را گویند فصل بکارا گویند و مراد از فصل اینجا
 آلات بریدن است چون تیغ و تیغ و بی یعنی ایمان مقلد نزد یک اکثر امامان
 پسندیده است و درست بودن ایمان مقلد نزد یک اکثر امامان و دلیلها
 آمدند آن دلیلها در روشنی خود چون تیغ بران اند یعنی ایمان هر دو واضح است
 یکی ایمان مدلل و دوم ایمان مقلد ایمان مدلل آنست که نبوت هستی خداست
 و یگانگی او و نبوت پیغمبری پیغمبر او و حشر فرشته اعدا و خیزد و گنجی تعلق
 با اعتقاد دارند آن همه بدلیل مداند و دلیل آنست معلق خود کنند و یقین دارند که
 همه حق است و درست است ایمان با اتفاق همه امامان درست است اما در ایمان مقلد
 اختلاف است بعضی گفته اند درست است و بعضی گفته اند درست نیست ایمان
 مقلد نیست که نبوت خداست و یگانگی او و نبوت پیغمبر او و غیر ذلک
 مایل اعتقاد را بدلیل ندانند بلکه آنچه عالمی پاک است و را بگوید آنرا باور کنند و بچنانکه
 عوام این را ندانند پس یک بعضی امامان مقبول نیست زیرا که اگر گاهی شیطان
 و وسوسه کند و شخصی در سخن یا باطل می آموزد و در حال از آن اعتقاد باز
 و مؤمن مدلل و وسوسه شیطان و سخنهای باطل بگمراه و بیدار نشود و چون الله تعالی

اما رویتها را صحیح آنست که ایمان مقلد مقبول است تا آنکه حکام که خود را زود
 نمکته است و اگر از آن باد خود گردد و کافر شود و نموده باشد نه است
 تقلید بر چهار نوع است اول تقلید عام است پنج باین تقلید درست است
 و دوم تقلید عالم عالم را دیگر کرد و عالم از دو فاعلی و کائنات باشد و در هر یک
 این نیز قوی تر باشد این نیز درست است سیم تقلید عوام علماء نیز کار
 وین نیز درست است اما تقلید علماء را نیز کار درست نیست چهارم
 تقلید فرزندان پدر را نیز او یا تقلید خوردان کلان را این تقلید نیز درست
 نیست اما آنکه پدران و کلان اهل سنت و جماعت نباشند زیر که حکام
 است که تقلید مینمایند پدران را اهل سنت و جماعت نباشند پس نیز کفر
 بدانند و دلیل آنها معلوم نموده اند اما در آنها را استوار نکنند و مسلمانی
 نشود زیر که ایمان قبول کردن احکام است و اگر گویند و گردیدند را گویند
 نه و انستن اینجا که فرعون دانست قبول نکرد و یقین نکرد و مسلمان نشد
 وَمَا عَدَّتْ لَدَيْ عَقْلٍ جَهْلٍ بِخَلْقِ الْاَسَافِلِ
 وَالْاَعْيَالِ خَلْقَ فَرِیْنْدَه را گویند و مراد از اسافل اینجا عالم اعلا
 است چونی آب بخار باد و آتش و مراد از اعمال عالم افلاک است و از سمان

تا عرض یعنی نیت عذر ثابت مر خداوند عقل را نکند اندر پدید آید کند عمن
 و افکارش یعنی خداوند عقل را هیچ عذر نیست که خداوند تعالی را نشناسد و آن
 عذر از عذاب خدا اخلاصی باشد که مگر اندکی عقل بخشیده است و را باید که
 تعالی را نشناسد و احکام او را قبول نکند و اگر خداوند تعالی را نشناسد و احکام
 او را قبول نکند عذاب و جهنمی مبتلا گردد و هیچ یکی را آن عذر خود را
 قیامت قبول نخواهند کرد تا بگویند یا رب من ایمان و حسن و عمل صالح
 بجای آوردم اگر میدانستم که نیک است و این بدانند استم از آن سبب که مردم
 و این نوع عذر را تعالی قبول نخواهد کرد زیرا که استدلالی در قرآن مجید فرموده است
 که من پیغمبران را بحق فرستاده ام بر خلق تا بعد از پیغمبران هیچکس را عذری نماند
 پس چون پیغمبران آمدند از جانب استدلالی گفت بهای آوردند و در زمانه
 علما بجای پیغمبران نشسته تا روز بروز از احکام استدلالی خبر میرسانند
 که حکم دنیا و دین چنین و چنانست آن زمان هیچکس را عذر نماند که ندانستم
 وَمَا اِيْمَانٌ شَخِصًا لِّاَيَّاسٍ بِمَقْبُولٍ لِّفَقْدِ
 اِلَیْمِثَالٍ بَارِئِ عَذَابٍ وَنَشَدَتْ كُوْنِيْدُوْمَرَاذِرِ اِحْاٰلِ اِسْلَامِ
 حَالَتِ دِيْدَنَ كُنْهٖ عَذَابٍ رَا كُوْنِيْدُوْمَرَا كِهٖ كَاوْنِشِ اَز نَرْجِ جَايِ حَقِّ

را در دوزخ می بیند و مراد از امتثال اینجا احتیاط است یعنی مقبول نیست
 ایمان هیچ یکی در زمان دیدن خدا نباشد اینجا از جهت که در آن حالت
 اول احتیاط نباشد یعنی چون بنده خدا است عا در وقت مردن از دنیا
 مردم بگذر و بنمود است چنانکه زنی بر او غلبه کند آن هنگام غذا بهایی
 خدا است عا را می بیند پس این شخص کافر بود و در آن زمان ایمان آورد و ایمان
 او مقبول نخواهد شد زیرا که شرط ایمان آوردن ایمان است که با اختیار خود ایمان
 آورده شود و این سلوک در احتیاط نباشد و اگر این بنده گناه کار
 باشد و در آن زمان اگر گناه تو بکند پس آن توبه بعد تعاقب قبول کند و اگر خواهد
 رو کند پس آنچه بعضی در وقت مرگ میگویند چنان چنان چیزی دیدم بعد
 غرور و زیدین روانیست بلکه کفر است زیرا که ایمان شدن از خداست ایمان
 پیش از نزع روح کفر می باشد زیرا که در آن حالت شیطان علیه اللعنه از طلب
 خود حور و قصور و براق و یا چون پیر و استاذ و محبت و رو پدر می نماید
 و همین که در آن حالت شیطان می بیند چنان تشو و مار و گدوم و غیره و ک
 پس آن معاينه نو میدشدن از رحمت حق تعالی کفر است زیرا که آن نیز
 از طلبش نامانی نیست این گفته است که هنوز باین مردم شناسایی داشته

داشته باشد ولیکن چون از شنائی این مردم برود و پشیمانش شود این تکلم
 معاینه حقانی باشد اما در آن حالت نیز نومییدی نباید کرد و اگر چه ملک
 الموت با دبدستی در پیش آید **وَمَا أَفْعَالُ خَيْرٍ فِي حِسَابٍ**
مِنَ الْإِيمَانِ مَفْرُوضٌ لِّوَصِيائِهِ و مراد از افعال خیر
 اینجاطاعت است و عبادت اتصال پیوستن خیر را گویند نعمی نمینند
 عملها میکنند از ده کرده شده پیوستن ایشان را با ایمان و حساب
 بلکه ایمان علامه است و عمل علامه ایمان نیست بگوید که خدای تعالی
 یکی است محمد آخر الزمان صلی الله علیه و سلم پیغمبر حق است و نبی است
 و راست است نیز معجزه چون زبان راند و بدل با و کردند مسلمان گرد و ازل
 ایمان باشد و عمل چون نماز و روزه و حج و زکوة و غیره و کسب اعمال صالح
 پس اگر کسی ایمان داشته باشد و عمل نکند و ترک کند عمل را گناه دانند آن
 کس مؤمن باشد ولیکن اگر عمل نکند و بگوید و عمل چه حاصل است و از عمل
 فکرمشور آنکه کار فرستد و اگر شخصی هم ایمان داشته باشد و هم عمل نکند
 باشد این همان مؤمن متقی لائق ثواب است **وَلَا يَقْضَىٰ بِلُفْظٍ**
وَأَنْتَ قَدْ دِدَ بَعْهَرًا وَيُقْتَلُ وَأَخْتِزَالُ قَضَائِكُمْ

کرون را گویند دارند و کفر از ایمان را گویند و هر زمانه را گویند از خیر ال
 بریدن را گویند و مراد از بریدن اینجا بریدن راه است یعنی راه زری که در
 بیخ حکم نباید کرد و بر مؤمن که فلاح مؤمن کافر نامند شد بسبب
 آنکه مؤمن ناکند یا راه زند با کسی قتل کند کافر شود زیرا که گناه
 مؤمن کافر شود و مگر آنکه گناه را حلال دانند و هَذَا يَتَوَيَّزُ الْاِثْمَ
 بَعْدَ دَهْرٍ يَصْرَحُ دِينَ حَقِّهِ اَلْاِسْلَامُ
 ارتداد آنرا گویند که بعد از ایمان بکفر کافر شود و هر زمانه را گویند
 ان اسلان میرون آمدن را گویند یعنی اگر کسی نیت کند که من بعد
 از چند روز و یا ماه و سال بعد از زمانها بسیار کافر و مرتد خواهم شد
 یا مرتد و کافر می شود و بعد از آن میاید از بدعتی که بعضی از علم
 بزرگان میباشند که فلاح تو زننده مانع خبر و چنانچه خواهیم که و کافر
 خواهیم شد باین لفظ کافر میشوند و بعضی عوام میگویند که کاشکی پیش از من
 کافر بودم تا ای مسلمانان باین لفظ کافر میشوند و لَفْظُ الْكُفْرِ
 مِنْ غَيْرِ اِعْتِقَادٍ بِطُلُوعِ رُؤْيُ دِينٍ بِاِعْتِقَادِي
 لَفْظُ حَقِّهِ رَاكُونِدُ و اعتقاد استواری را گویند طوع انشاء کردند

اختفای غفلت را گویند بجهت اگر شخصی کلمه کفر بر زبان راند یا اختیار خود
 اگر چه نداند که بآن لفظ مسلمان کافر گردد پس گوینده آن کافر می شود
 اگر چه بخلقت این سخن از انکسار در حق خود یعنی کلمه کفر بر زبان
 راند اگر چه در دل آن سخن قبول نکند ولیکن بخوشی خود بگوید مرند کافر
 گردد اگر چه بخلقت و نادانی سخن گویند نیز کافر میگردد اگر چه نداند که کسر
 لفظ کفر است نیز کافر میگردد و درین زمانه اکثر مردم بسیار گوی
 لفظ کفر بر زبان میزنند کافری شوند اگر چه از کفر خویش خبر ندارند
 پیش وقت جانکنند فی خبر خوانند یا وقت که از کافر نیم و ایمان را بر باد
 دادیم و خبر نبود که بی ایمان خواهیم رفت و در تمهید البوشکوی سلمی آورده است
 که این مردم را شاید که در هر روز چند بار بگویند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ
 بِكَ مِنْ اَنْ اَشْرَکَ بِکَ شَیْئًا وَاَنَا اَعْلَمُ بِهِ وَاسْتَخْفِرُکَ
 لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهِ ثَبَّتْ عَنْهُ وَاَسَلْتُ وَاَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ
 مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اَللّٰهِ تا ایمان سلامت ماند که در شصت باشد خواه
 فارسی خواه هندی خواه افغانی بفارسی معنی اینست که بگویند نوبه
 کردیم و بشیمان شدیم از جد گناهایان کفو دانسته و نادانسته بعد کلمه

نبرانی

طریق بنیت ایمان نوبز زبان را بدو رسد و مسلمان شود پس کفری
که بنیاد او غایب غلط گفته بود و ناجیه خواندند و این کافران
مسلمانی را گرفتند و چیر کردند که سخن کفر گوید و الا تترامیکیم باید آن
مسلمان خود را بر تو را بدارد و فقط کفر گوید کافر خواهد شد و الله اعلم
وَلَمْ نَحْکَمْ بِكَفْرِ حَالِ سَکَرٍ بِمَا يَهْدِي وَيَلْخُوا
بِارْتِجَائِي ۚ نِیَان و لغو سخن باطل را گویند از حال سخن زود
گفتن کسی را گویند یعنی نمیتوان کرد بکافور شدن مت بسبب آنچه بهو
گویند و سخن کند و سخری کند در آن حال او را کافور نتوان گفت و دست آنرا
گویند که خم خورده باشد موت شده باشد پس سبب متبی اگر کلمات کفر
را بر زبان راند او را کافور نمیتوان گفت چه اگر کفر بهوش شود باز آن کلمات
کفر را بر زبان راند آن زمان کافر شود و اگر بعد از آنکه بهوش شود باز بهوش
آید و از آن کلمات کفر منکر شود کافر شود و سید الکرمت در حالت مستی را
خود را طلاق گوید از او طلاقه شود و مَا الْمَلْعُونُ مَرَّتًا وَ
شَيْءًا لِّفَقِهِ لَاحٍ فِي بُنَى الْهَلْدِي فَقَدْ رَفَعَتْ
فهم را گویند و مراد از فقر اینجا دلیل است للاح ای ظاهری برکت را

حکم

گویند بلال ماه نور را گویند یعنی این چیز را که از نیست مطلق پیدا میکنند
 آن نیستی همچون چیزی نیست که وجود داشته باشد و در نظر در آید
 و این سخن ثابت است بدلیل آنکه ظاهر شده است و برکت یعنی این
 دلیل ظاهر و روشن است همچنانکه ماه نور در برکت خود ظاهر و روشن
 می باشد و پنهان نمیکرد و در هر یک پس پوشیده نمی ماند پس همچنان
 این دلیل پوشیده نگشت و یا آنکه این دلیل در برکت روشن خود روشن است
 همچو ماه نور یعنی امتناع مخلوقات که نیست میگرد و در ازل خبری نبود
 که از آن گرفت و این پیدا کرد بلکه نیست مطلق بود آنچه در زندگما دارند
 که دوری بود حق تعالی بنظر نیست در و نظر کرد و بگذاشت آب شد
 از دو دوا و آسمانها شدند و از کف او دریا و زمین شده آن راست است
 ولیکن آن دراز کجا پیدا شده بود پس معلوم شد که از هیچ پیدا نکرد
 بجز گرفتن گنم و پیدا شدن آن سوختن گرفت و از دو دوا و آسمانها
 شدند و از خاکستر او زمینها شدند و الله تعالی است که از نیست
 مطلق میت پیدا کرد وَ غَيْرَ اَتِ الْمُلُوكُ لَا كَشْفٍ
 مَعَ التَّكْوِينِ خُذْهُ لِكَيْ تَمْلِي تَكُونُ فَعَلًا رَبِّ الْعَالَمِينَ

ایضا باید گردانید که الله تعالی را گویند یعنی ممکن و ممکن برود
 مغایر اند و نه جنبه‌ای اند که عین یکدیگر باشند و نگاه دار این عقیده
 را که بکمال سدیدین تو یعنی ممکن و ممکن برود یکی اند بلکه ممکن فعل خدا
 است فعل از فاعل جدا می باشد و ممکن مخلوقات خدا تعالی است و مخلوق از
 خلق جدا می باشد این معلوم شده است چنانچه ذات الله تعالی قدیم است
 صفتها را و نیز قدیم است پس ممکن صفت اوست و ممکن نو پیدا است
 پس قدیم با حادث چگونه یک باشد پس معلوم شد که آنچه بعضی گمراهان می
 گویند که ما کرده خدا ایم پس خدایم کرده شده اگر کرده جدا باشد و خود را
 خدا گفتن کفر است بخود باشد نه ما و فی الازدهات حق
 کون جزیره بدلا وصف التجزئی یا ابن خالیه
 و این یاد گرفته چنین را گویند در دل حق ثابت را گویند یعنی در عقل
 و ذکر عاقلان ثابت است بدون ذره چنانکه از یکدوش و شعوه و این سخن از
 برای اینست که حق تعالی در عالم اوره باید اگر در آن ذره باشد که کسب داده احام
 پیدا می کند پس اهل سنت و جماعت میگویند که تری احیام از ذره ثابت
 و فلان طایفه اند از کفران از ذره باشد که اندیشانشان میگویند که تری احیام

از بیول است و این قول الشیخ کفر است بیولی شتیر بیان خواهم خواند ان شاء الله
وَفِي الْاَجْدَاتِ عَنْ تَوْحِيدِ رَبِّي سَبِيلٌ كُلٌّ
تخصیص السوایلی اجداث قبر را گویند توحید بیکانگی پروردگار
را گویند و توحید ایمان را نیز گویند و قریباً سوال آن یگانگی پروردگار
باشد و هر خمی که قدر خواهد شد پس برادر سوال گویند کفر کافر شعله
و در گوازیست چنین سوال کنند اوان چه سند از خدی تو گمیت بنده مؤمن
خواهد گفت که خدی من آنست که مرا و شمارا آفریده است و بجهه پرسند که
بچه تو گمیت بنده مؤمن خواهد گفت که بچه من محمد آخر الزمان است
صلی الله علیه و سلم بجهه پرسند که دین تو چیست بنده مؤمن گوید که
آنست که آنچه محمد آخر الزمان ص از نزد الله تعالی آورده بودند من آنرا
قبول کرده بودم این هنگام خوشه گمان گویند خواب کن چنانچه بخت
نموده خدا شده خواب با فراغت میکنند و روح او را با آسمان می فرستند
و گوارا روضه بهشت گردانند و اگر بنده کافر یا مرنده باشد
و باورده محمد آخر الزمان ص او را زکرده باشد بیست در دل او پیدا
و از خوف گوید که خدی من شما اید این هنگام بگریزای آتشین بر شو

زنند و روح او را بدو فرستند و گویند و گویا از جای مفرج
 گمروانند و للکفار و الفساق بعضا عذاب
 المقبرین سوء الفعّال کفار کاغوان را گویند و فاق
 گناه کاران را گویند یعنی هر کاغوان را و بعضی فاسقان را عذاب گویند
 باشند از سبب بد خوئی ایشان پس عذاب کاغوان را از زم است
 در تمام ایام که در گور باشند تا زمان زنده شدن عذاب یا بعد از روز
 و شب جمعه و عیدین تمام ماه رمضان المبارک بخلاف این است که
 اوقات چون این مدت بگذرد باز الله ایشان را عذاب کند و بعضی
 را بکرم خویشین بخشد و بعضی را عذاب کند و لیکن چون شب جمعه برپند
 عذاب از ایشان برآورد و باز بر نهانه نهند تا بوقت زنده شدن چون
 زنده شوند بعد از آن آنچه الله تعالی خواهد بکند یا جانیه بکرم خویشین بخشد
 و یا بقدر گناه عذاب کند از نگاه به پشت فرستد و همچنین اگر شب
 مبارک رمضان برسد نیز عذاب را برآورد و حضرت پیغمبر مودود
 صلی الله علیه وسلم که در گور کاغوان الله تعالی نود و نه روز بافرستد
 تا او را بگذرد و پیشه از نند تا بوقت زنده شدن و هر شش آن از و مودود

در دو سخته چنانست که اگر یک نیغن مرکوه روی زمین روی آن کوه
 چون بوم بگداختن برک از غدا بیفتن در گور مرده و یا از ثواب
 یا فتن مرده منکر شود کافر گردد ارواح مسلمانان سی سال بعد از
 فوت بر عجز از آن می آیند ده سال هر صبح و یک ماه می آیند ده سال در شب
 جمعه ده سال دیگر در شب عیدین می آیند بعد از آن نمی آیند اگر آنها
 کسی باب و نان و قاتجی با دار و دهمانجی خوشنود گردند **وَ اِنَّ الْمُنْتَحَتِ**
دِرْزَقُ مِثْلَ حَلٰلٍ وَ اِنَّ نِیْکَرَهَقَالِی غَیْرِ قَالِی
 سحت حرام را گویند رزق آنرا گویند که مردم بدان نفع گیرند و فعال
 گفتن را گویند فعال گویند را گویند یعنی بدستیکه حرام رزق است
 و در رزق بودن مانند حلال باشد اگر چه منکر می باشند آنرا گویند کافران
 این نوع گفتن را یعنی گمراهن از رزق بودند حرام منکر اند
 و عرض ایشان آنست که حرام رزق نیست ایشان رزق آنرا گویند
 که کسب خود حاصل کنند و حرام خود حاصل شده پس همچون گیاه
 بیابان باشد تا بهر که خورد ثواب عتاب نباشد لغو باشد نه با
 باین قول کافر شده اند و از آیه قرآن منکر شده اند اما اهل سنت

و جماعت بر آنند که رزق آنها را گویند که از خلق آدمی و عروسی و و ذوات حلال
 باشد خواه حرام پس چون حرام از خلق فرو رفت رزق او شد و لیکن
 عذاب خواهد یافت چنانکه کسی زهر خورده زهر رزق او باشد و لیکن
 عذاب خواهد شد **حَسَابُ النَّاسِ بَعْدَ الْبَعْثِ حَقٌّ**
فَكُونُوا يَا أَخْرَءُ عَتَّ وَبِإِيَّايَ بَعِثْ زنده شدن را گویند
 پس مردن تخریب جای مان و پناه را گویند و بال گناه را گویند یعنی با
 کردن خدا متجاوز از قیامت با مردمان حق است پس باشند از احترام
 کنندگان و پناه جویندگان **و** از گناه کردن یعنی حرام را بزره
 خود احباب خواهد شد و عذاب خواهد داد و ذره به حرام خسته خاشن باشد
 و صد و بار دوم حمله زدن جو باشد این مقدار حرام را اگر کسی حلال داند
 کافر گردد اگر حلال نداند قدر آن عذاب شود و انگاه به پشت رود و بجهت
 یکبختی از حلال نیز حباب خواهد شد که این رزق حلال را که شما می پزید
 بشما رسانیده بودم شکرت که آن نعمت فریحا آورده بودید بانه و قوت
 این حلال طاعت خرج کردید یا بگناه و بدعت خرج کردید و حیمه چهل و ششم
 حمله زدیم باشد که چهار چیز را احباب بجا نیست باشد

یکی تند رفت باشد و دشمن ندانسته باشد و بیم آنکه در سایه خواب
 سیوم آنکه آب سرد را بخورد چهارم آنکه نان گندم بخورد و در خمر است
 اگر ششوی سیوم حصه در بیم را از کس نبزد و تعدی گرفته باشد خود را قیامت
 امنا و صدقنا چها صد نماز مقبول ز ظالم گرفته شود و مظلوم داده شود
 و اگر این مقدار را نداشتند باشند گناهان مظلوم بر ظالم بنهد و حیث
 آغظوم او را عذاب کنند وَ يُعْطِي الْكُتُبَ بَعْضًا حَقُّنِي
 وَ بَعْضًا حَوْطَهٗ وَ الشِّمَالِ کتب نوشته های اعمال بنده گانه
 گویند که در آن تکیه ها و بدیها و بنده گان نوشته باشند یعنی خود را
 قیامت داده شود نوشته ها بعضی بنده گان را بدست رست و بعضی
 بدست چپ مادت چپ شکسته و از سینه پس پشت کشیده باشد
 و مؤمنان صالح را بدست رست دهند که ما جمله اعمال نیک بد
 و گناهان صغیره و کبیره را معلوم خود کنند که چنان و چنین کرده
 اگر نیک باشد دان شوند و اگر بد باشد غنا گشت دزد و کفار
 بدست چپ دهند در حالتی که گردنهای ایشان را شکسته و روی
 ایشان را پس پشت آورده باشند که جمله اعمال بد خود را چون کف و

الحاد و زندق و سجده کردن غیر خدا بتعا و سبک داشتن پیغمبر امرا
و سبک داشتن علماء را معلوم خود کنند و همه رعم مانند کعبه از آن
هرگز نشادی نه بپند لغو باشد منها و حَقُّ و زُفِّ اَحْمال
و جَرِّی عَلٰی مَتْنِ الصَّرَاطِ بِلَا اِحْتِمَالٍ و زنج بید
را گویند و مراد از وزن اینجا منیران است و منیران ترازو را گویند متن
پشت را گویند صراط در لغت راه را گویند و مراد از صراط اینجا ایلی است
که در آن کشیده بر دوزخ بار یکتر از موسی و منیر تراز تیغ که بگذرند بر شتیان
و بلز زندق و سجده و زخمیان نام دارد و زخم افتند یعنی خویشت و بر آ
سجیدن اعمال سبک بدنندگان در روز قیامت و همچنین حق باید
بگذشتن مردمان بر صراط بی شک و شبهه هر که را نیکی از بدی
زیاده شود او را به بخشند و هر که را بدی بانیکی برآید اگر خواهد او را
بشفاعت شفیعان یا بکرم خویش بخشند و یا او را مدتی که خواست
خدا اینها باشد در اعراف نگاه دارد و بعد از آن به بهشت و آرد و هر که
بدی از نیکی زیاده باشد او را در دوزخ عذاب کنند مگر اگر شخصی
از حساب قیامت از حلال حرام و یا خواندن نماز و اعمال را و سنجیدن

اعمال نیز از وی بگذشتن بر پل صراط منکر شود و کافر گردد و بعضی
 بندها که ممکنان مصالح از پل صراط چنان بگذرند که خبر نشود که پل صراط و دوزخ
 کدام بود و ندو کجا بودند و بعضی چون پیاده تیز رو بگذرند و بعضی چون شخصی
 که پای گران برداشته باشد هم چنان بر شخصی ندازه اعمال خود خواهند رفت
 و کسی که در گناه غرق شده اند و کافر رفته اند آنها در دوزخ بمانند و
 پل صراط ایشان از موی بار یکتیر و از تیغ تیز تر و از شتاب یکتیر و از آب نرم
 تر باشد و لیکن هر گناه کار یکبار میان سلامت برده باشد هر چند که مدت
 بسیار در دوزخ بماند عاقبت بیرون آید و بیست برسد اما کافران
 هرگز نخواهند رسید و **مَرْجُو شَفَاعَةُ أَهْلِ خَيْرٍ لَا صَحَابَ**
الْكِبَايَرِ كَالْجَبَايِ کبایر گناه کبیره را گویند یعنی امید نبرده
 است شفاعت بزرگان چون پیغمبران و علمای شهبان مرگنا همگاران را
 اگر چه گناهان بزرگ همچو کوه ها کرده باشند و هر که از شفاعت بزرگان منکر شود
 کافر گردد و این شفاعت که در کان نابالغ نیز حق است که مادران و پدران را
 از احد تعذر خواهند داد و دوزخ بیرون کنند پس آب از چشم ریختن و گریه
 کردن در مردن فرزندان مباح است بلکه ثواب است اما جامه بپار کردن

این فعلها حرام است نه آنست که چون بعضی گناه گاران در دوزخ افتند
 آتش از هر جانب بر آنها حمل کند اما روشنکاران مقداری آب بپاشند و بر شیا
 باشند تا آتش از ایشان دور گردد و بعد از آن گناه گاران از روشنکاران پیر
 که این جهت آب بود روشنکاران گویند که این آب از چشمان شما است که در دنیا
 فرزندان شما از چشم خود در بخت بودید و ما آنرا نگه داشته بودیم تا حال شما
 بکار آمده است پس معلوم شد که هر آن گریه که مخالف شریعت نباشد در آن
 باکی نیست سید بر آن زاری که در مردن او یا بر خویش یا بر اوستاد کند و نوحه
 نماید الله تعالی و دراز دوزخ بر آن بکشد و نوحه گوی چون دیگر نرسند
 از قبله بگرداند **وَلِلَّهِ شَوَاتٍ تَنْتِيرُ بَلِيغٌ وَقَدْ يَنْفِقُهُ أَهْلُ**
الصَّلَاةِ بلیغ تمام را گویند یعنی دعا کردن مؤمنان را تا تاثیر تمام است
 و نفی میکنند این تاثیر دعا را بعد از اذن گمراهی یا تاثیر دعا قبول آمدن دعا یا
 یعنی اگر مسلمان تاثیر در روزگار دنیا و بی خود و بیاد در روزگار دنیا و بی غیره
 یا برای نفعی و ضرری مردم دعا میکند الله تعالی قبول میکند پس دعا را ترک
 نباید کرد و همچنین اگر مسلمان در حق مسلمان مرده دعا میکند و یا خیر صدقه
 بکند الله تعالی ثواب آن دعا و صدقه زیاد میکند بلکه دو چند آن میکند

تا عامل ابا باشد و هم مقدار آن مرده را هم باشد اما اگر امان از قبول شدن
 دعا باشد که نذر دعا نمیکند و در حق مرده دعای خیر و صدقه را نخوانند
 این تعلیق النیان مرده است ایضا اگر کافری در دنیا دعا کند دعا را و
 مقبول باشد چنانکه البیسی علیہ اللغته دعا کرد که یارب مرا عمر سپارده تا
 روز قیامت این دعا او مقبول شد و چنانکه فرعون دعا کرد که یارب
 دریا پدید کن رو در نیل پدید شد ^{چنانکه} اگر شخصی مرده کافری و بی ایمان و ^{مرد}
 دعا کند و یا خیر و صدقه دهد آن دعا و خیر و صدقه مقبول نشود اگر چه آن دعا
 گوی اولیا باشد و یا انبیا باشد چنانکه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 در حق ابی طالب دعا کرد دعا قبول شد و دُنْيَا فَاَحَدِيْثُ
 وَ الْهُيُوِي هَعْدِيْمٌ لِّكَوْنٍ فَاَسْمَعُ بِاَحْتِدَائِي ه
 و مراد از حدیث اینجا نوبت کرده شده را گویند و بیوی چنین را گویند
 که از وی چنین درست کرده شود احتیاط شد و مانی کردن را گویند یعنی دنیا
 و آنچه در دنیا است همه نوبت داده اند و قدیم نیند و بیوی را بعوض باید دانست
 پس نشنوا بن سخن را بخوشی از فلاسفۀ طایفه اند که از گمراهان اند انیان میگویند
 چنانکه حق تعالی قدیم است همچنان پاره محل نیز قدیم است و از آن کل حق تعالی

مخلوقات را حق تعالی پیدا کرده آن کل را ایشان بی‌ولی گویند این سخن
ایشان کفر است و ایشان کافرانند زیرا که قدیم در حقیقت حق تعالی است
و غیر حق تعالی هم پیدا شده است این دنیا را حق تعالی آفریده است از
مطلق که هیچ نبود و مجرّد گفتن کن بیافریند و لا شبه و للموتات
اسباب کثیره و ما للعدویه من الوجالی موت
اسبابها بسیار است چنانکه گفتن و زهر خوردن و از بندگی افتادن
و غیره اگر چنانکه گاهی حساب نیست آن شمار تواند کرد و شخصی اجل آنس
باشد از آن سبب بظهور برسد و ما المقتول مقطوع
الاجل سوی من عند اصحاب الضلای مقتول
گشته شده را گویند اجل مهلت را گویند مراد از اینجا مهلتی است که الله
زندگانه را مهلت کرده که تا چون مهلت برسد زنده البته خواهد مرد یعنی
هر که گشته شعور از دست کسی اجل بریده شعور یعنی از مهلت که الله تعالی مقدار
کرده است کم نخواهد شد بلکه اجل او همان اجل او همان است باشد
و چون اجل شخصی برسد مقدار آنکه مورچه قدم بردارد و نههد از آن پس
و پیش روانیست بلکه در آن ساعت البته خواهد مرد اما اگر آنان میگویند

که اگر کسی گشته شده از دست کسی گشته شدی چهل روز دیگر نریسته این سخن
 ایشان کفر است پس چون اجل برده نشود بکشنده جز لایق عذاب میگردد
 بکشنده از جهته آن لایق عذاب میگردد که چون اجل یکی را بنهایت برسد
 حق تعالی او را العتبه خواهد میزدند و لیکن بر بنده واجب نیست که چون او
 برسد او را بکشند زیرا که ملک خداست و تعریف نیز مر خداست و است ملک
 خویش چون بنده فاعل مختار است و باختیار خون ناحق کرده باشد
 پس لایق عذاب میگردد وَلِلْجَنَّاتِ وَالنَّيِّرَانِ لَوْنٌ
 عَلَيْهِمَا رَاحَوَالْخَوَالِیِ یُثَبَّتُهَا الرِّجَالُ کُونِیدُ وَتِیْلَانِ
 گویند کون هستی را گویند احوال را گویند خوال را نهادن گذشتنه را گویند
 یعنی برشته ها را و دوزخ را و وجود هستی الحال موجود اند و بر ایشان سالها
 بسیار و حجاب گذشتنه اند که حساب ترا خیر خداست کسی نگزیند اند که کجا
 باز پیدا شده اند بعضی که آنان میگویند که بهشت و دوزخ پیدا شده اند
 بلکه بعد ازین پیدا خواهند شد و این سخن ایشان کفر است زیرا که در آیه
 کلام مجید و فرقان حمید ایشانرا پیدا شده گفته است و الله اعلم بالصواب
 وَلَا یُعْطِی الْحَیْمِ وَالْجِنَّاتِ وَمَا أَهْلُوهَا أَهْلُ اتِّقَایِ

جمیع دوزخ را گویند و جهان بهشت را گویند و هر کس از سبزی را گویند یعنی
 بعد از آنکه بهشتیان به بهشت و دوزخیان بدوزخ روند به بهشت عالی خوا
 شدند و دوزخ نه کس از ایشان یعنی پادشاهان باشد بد که و نشو بلکه بهشتیان
 همیشه به بهشت باشند و دوزخیان همیشه در دوزخ خلل و گمراهی از ایشان بگویند
 که چون بهشتیان به بهشت روند و دوزخیان در دوزخ هم بهشت عالی خواهد شد
 با هر خویش و هم دوزخ عالی خواهد شد با هر خویش و از سخن ایشان گفتار
 و ایشان کافرانند زیرا که آیه قرآن هم برای بهشتیان و هم برای دوزخیان به
 همیشه آمده است ایشان از آیه قرآن منکرند و **وَدَّالْإِيمَانُ**
أَلَّا يَبْقَىٰ مَقْتَبًا لِّسُوءِ الذَّنْبِ فِي ذَارِ الشَّعْبِ **لَمَّا دَارَ**
 اشتعال اینجا دوزخ است یعنی آنکه ایمان سلامت باشد و برده باشد
 پس گناه کردن کسی کافر نشود و همیشه در دوزخ نخواهد ماند مگر آنکه گناه را حلال
 و حلال دانستن گناه آنست که شخصی خود گناه بکند و بگوید که حلال کردم و یا
 که درین گناه باک نیست و یا بگوید که خدای تعالی چیزی را برای ما آفریده است
 این را نکند دیگر چیزی بگویم و یا بکنند و با آنرا توبه و خود را خوشحال
 و راضی شود بدان و نه بان این لفظها بگوید و لیکن در دل و گنبد و در خویش

و با شتم دیگر گناه کند و این شخص بد آن گناه او خوشحال شود و بار او
 باشد بدین جمله معاویه و سلمان کافر میشود و نعوذ بالله من ذلک و خبر است
 که گناه کردن کافری و نعوذ میکنی بخوار داشتن کافر گردد و لیکن بخوار داشتن
 کافر گردد و اینست که از گناه کردن توبه نکند و پشیمان نشود از خدا استغاثی
 نترسد بگناه کاران این مان آنهاست که نه پشیمان میشوند و نه از خدا ^{توبه}
 می ترسند و نه با خلاص دل توبه میکنند عجب است که ایمان بسلامت نبرد
 بلکه آنهاست که گناه را حلال میدانند چنانکه مسلمان را کشتن و مال مسلمانان
 بنهاتن خوردن و زن ماکردن و زهر خوردن و ریش تراشیدن و غیره گناه
 کبیره میکنند و حلال میدانند و نه پشیمان میشوند و نه توبه میکنند اینها
 مطلق کافران و نماز خباز و برایشان نباید خواند مگر آنکه معلوم شود که
 توبه کرده مرده اند آنهاست که نماز خباز و بر و بگذارند و اداء علم
 دُخُولِ النَّاسِ فِي الْجَنَّاتِ فَضْلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ
 يَا أَهْلَ الْأَمَانِ لَقَدْ كُنتُمْ لِلتَّوْحِيدِ نَظْمًا
 بَدِيعَ الشَّكْلِ كَالشَّجَرِ الْحَدِيدِ تَوْحِيدُكَ لَكَ اللَّهُ تَعَالَى
 گویند و نیز ایمان را گویند بدیع نوپیدا را گویند یعنی مضاف میگویی که

تمام شناخت خدای تعالی و یگانگی او را بنظم پوشیدم و کفتم و همچنین تمام
در قواعد شعر شاعران پوشیده آوردم و آن علم ایمان را بنظم گزاف
و تمام عقاید مسلمانی را در نظم آوردم اما نظم که در شکل خویش نوپیدا باشد
یعنی هیچکس پیش ازین این نوع عقاید در نظم نیاورده باشد پس این نوع
بطاقت این شعر مناسبت محو حلال است یعنی شاعری که کتب مناجات
و غیر بیسته میکند و موزون می آرد گوید که سحر میکند اما سحر با او دیگر حرام است
ولیکن سحر شاعری حلال است پس آن شاعر که سخن را بسنجی دیگر فهم کند
قطره از خون جگر کم کند و نیز باید دانست که هیچ موافق بودن دو کلمه اخیر را گویند
و در دو کلام خواه منشو باشد و خواه منطوم برز و آخر و صبح را و علم بدیع یازده
نوع قرار داده اند از جمله یکی آنست که مصرع اول متعانی باشد و قافیه دوم
یعنی هر صفت که ذکر میشود بر اول مصرع این نوع تصریح میگویند پس در آن حلال
یابد از جهت بیاسانی اگر آملند بر وزن آن سه و سیمین بکنند و در عرف این نوع
را بسحر حلال مینویسند پس شاعر این کتاب علیه الرحمه و الغفران مگر برین سخن
نیز اشارتی کرده باشد که این شعر مناسبت کلیه اکثر موافق طریق سحر حلال است
در قاعده شاعران و بعضی بسحر اند که بسحر کردن سحر خا و کرده و از بعضی سحر

ساحر کا فنی شعو پس ہر سحری کہ در ان بنی آدمی حرام میرسد مسلمان را باید کہ
 آن ساحر را بکشد خواه آن ساحر مرد باشد و خواه آن ساحرہ زن چنانکہ بعضی
 زمانی و دیار میان مردی مردان را بستہ میکنند تا ہمارا باید کشت و اگر ساحر ہی مثل
 ساحران فرعون سحر کنند چنانکہ ریحمان را مار و گندم میکردند و خلق آنرا از خود
 داند کا فنی را باید کشت اما سحر حلال را دیگر معلوم نشد الا سحرش سوی کہ گفته
 و ہمچنین مؤمن خدا ترس را باید کہ از انواع سحر دور باشد تا در کفر نیفتد
 و زنجیرت ہر کہ در میان دو کس برای نصبت سحر کند کا فنی شعو یُسَلِّی
 الْقَلْبَ بِالْبَشْرِ بِرُوحٍ فَيُخَيِّرُ الرُّوحَ كَالْمَاءِ الْوَلَدِي
 مراد از یسلی اینجا بی غم بود و اگر دانیدن را گویند بشری مرده دادن را گویند
 و روح رحمت را گویند و زلال آب طرب خوش را گویند یعنی این نظم کہ در حق
 اعتقاد دین گفته ہم میگرداند و ہمارا مسلمانان اہل سنت و
 جماعت را چنانچہ بیغم میگرداند و ہمارا مردم از مرده رحمت
 را دن و ہم چنان زنده میکنند این نظم من روح
 خوانندہ این کتاب را کہ او اہل سنت و
 جماعت باشد ہم چنانکہ زنده میکنند آب

خوش همه گیاه را و حیوانات را و مراد
از زنده کردن روح راحت یافتن است
زیرا که شخصی بجهت راحت اگر چه زنده
باشد اما زندگی که خود را از مرده بدتر
داند اما شخصی مرده اگر راحت
یا بد گوید که زنده است چنانکه
در آیت قرآن مجید آمده است
که شهیدان را مرده نه پندارید
بلکه زنده بدانید و مراد از آن
آب خوش اینست که اگر
حیوان آنرا با بد بخوشی و غنیمت
بخورد و اگر برگیه برسد
نازه گردد و الحال اگر آب
تلخ را حیوان بیابد نه خورد
و اگر بگیاه برسد گیاه بسوزد

بعضی چون کتاب را کسی بخوانند
 و اعتقاد اسلام را معلوم کنند
 و از احکام اسلام آگاه
 شود پس دل او بیغش
 میگردد و هم چنانکه شخصی
 را منوره داده شود براحت
 دل او بیغش گردد و دنیای
 این نظم من زنده میکند پس
 هم چنانکه هر که این اعتقاد را
 معلوم خود کند دل او راحت
 می یابد و بناد اینی در مذہب
 کفر و الحاد و روافض و خوارج
 و بطلان و غییر و کک غی
 افتد و از اعتقاد کفر و مردود
 بیرون می آید و در حقیقت روح

میگوید اندکی در آن بگذرد و بعد از آن باز در بارگرفت و اعتقاد کفر و نظر
 کنید عمل اسلام در صورت این است که در اعتقاد کفر عقاید این کتاب و غیر خود
 رویا بگوید که در این اعتقاد کفر نیست و بر سر عطا ما کونا کون و بر سر غیر
 بخششها و غیرت بجهت غیر از این است که بگوید که عقاید این کتاب و بر سر کفر و غیر
 بخششها و بر سر غیر از این است که در میان اینها ایمان و کفر و غیر
 شما را در این است و از شما لایحی کفر مسلمانی از اعتقاد کفر است که بگوید
 بی اعتقاد در کار نیست تا اگر شفعی عقاید اسلام بگوید که در علم و غیر خود را باور عقاید
 و تقابل بگوید و تمام قرآن بخواند اما بی اعتقاد اسلام در دل باور کند همان منکر که
 شفعی دیگر از علم و غیر خود را باور بگوید که در علم و غیر خود را باور کند و غیر
 و در دل عقاید اسلام را قبول کند مسلمانی که عقاید این کتاب و بر سر کفر و غیر
 بگوید و در اعتقاد کفر مسلمانی را طاعت کفر و اگر بگوید که عقاید این کتاب و بر سر
 اعتقاد و باور کند و از عقاید کفر و احوال و برکت نیز از عقاید مسلمانی که عقاید این کتاب و بر سر
 عقاید اسلام را قبول کند اما از عقاید کفر نیز از عقاید مسلمانی که عقاید این کتاب و بر سر
 نیز و عقاید اسلام را قبول کند و از عقاید کفر نیز از عقاید مسلمانی که عقاید این کتاب و بر سر
 را و او را کفر و عقاید این کتاب و بر سر کفر و غیر خود را باور کند و غیر
 بگوید و عقاید این کتاب و بر سر کفر و غیر خود را باور کند و غیر
 والله اعلم بیت لعل الله يعفو عنك بفضل و يعطيه

السَّعَادَةُ فِي الْمَالِي مال جانی باری تعالی بید و مریه از مال جانی
جانی کنون و یار و رفیق است زیرا که هر مردی که در دنیا بگذشت بدین وجه باشد که
سعادت نمیکشید و نیکو نیکو از سعادت جان در رفتن و بایستد که سعادت نمیکشید
و ایمان سعادت در وقت که نیکو نیکو ایمان او در زمان کمال سعادت است
و ایمان میرد زیرا که هر کس است و جمیع است او را ایمان البته هر کس ایمان است
که عقیقه اسلام را گویند پس این است و جمیع است که ایمان را ایمان است و هم از ایمان است
سعی را نباید گفت که خدا یا ایمان نکرده بلکه بدین معنا ایمان است و ایمان است
البته ایمان بر این است و اگر هر روز سعادت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
میگوید بدین معنا که این بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
نزدیک است و فکر کنید ایمان است و البته بهشت بسیار است که ایمان است و ایمان است
مسئله ایمان محلی در عوام است که از این بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
نموده و میگوید بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
و محافل آن بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
و محافل آن بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت
افعال و اقوال که بعد از شوق کاف و کفر خود با الله منها و الله علم بالصواب و ان الله عز وجل
وقت منزه بگوید و یافد مال بیت و ان الله عز وجل ادعوا کنه و

وفا

